



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir



## یهود در زیارت عاشورا

● عبدالله رحیمی ●

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# یهود در زیارت عاشورا

نویسنده:

عبدالله رجبی

ناشر چاپی:

آینه هستی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۹	یهود در زیارت عاشورا
۹	مشخصات کتاب
۹	اشاره
۱۲	تقدیم به
۱۴	فهرست
۱۹	پیشگفتار
۲۱	یهود در زیارت عاشورا
۲۳	بخش اول
۲۳	اشاره
۲۳	لعن سه امت
۲۵	تعریف امت
۲۵	تعریف اسس و اساس
۲۶	تعریف ظلم و جور
۲۹	یهود، امت اول مورد لعن
۲۹	اشاره
۲۹	الف) سیمای یهود در قرآن کریم:
۲۹	اشاره
۳۰	۱. دشمنی یهود با ائمه معصومین (علیهم السلام):
۳۰	۲. ظلم و جنایت یهود علیه انبیاء الهی:
۳۲	۳. علل دشمنی یهود:
۳۳	۴. اطلاع یهودیان از آمدن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم):
۳۵	۵. شناختن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و جانشینان ایشان:
۳۷	۶. بالا رفتن یهودیان از منبر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم):

- ۴۱ ..... ۷. ارتباط بنی امیه با بنی اسرائیل :
- ۴۳ ..... ۸. کارشکنی ها و فعالیت های تخریبی علیه مسلمانان:
- ۴۵ ..... (ب) سیمای یهود در روایات: .....
- ۵۰ ..... (ج) گزاره های تاریخی: .....
- ۵۰ ..... ۱. حضور اهل کتاب در مکه و مدینه و اطراف آن: .....
- ۵۲ ..... ۲. ترور اجداد پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم): .....
- ۵۵ ..... ۳. دور کردن پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) از محیط مکه: .....
- ۵۶ ..... ۴. یهود و ترور شخصیتی در تاریخ اسلام: .....
- ۶۱ ..... ۵. استحکامات نظامی یهود از مدینه تا قدس: .....
- ۶۲ ..... ۶. مدینه عرصه رویارویی یهود با پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم): .....
- ۶۳ ..... ۷. عملیات روانی یهود در مبارزه با اسلام: .....
- ۶۳ ..... اشاره .....
- ۶۳ ..... الف) رد پای یهود در جنگ بدر: .....
- ۶۴ ..... ب) رد پای یهود در جنگ احد: .....
- ۶۴ ..... ۸. نبردهای مستقیم یهود با اسلام: .....
- ۶۴ ..... اشاره .....
- ۶۴ ..... ۱. بنی قینقاع، اولین شورش یهود: .....
- ۶۵ ..... ۲. بنی نضیر، جنگ طمع کارانه یهود: .....
- ۶۵ ..... ۳. خندق، آتش یهود، جنگ مشرکان: .....
- ۶۶ ..... ۴. جنگ خیبر: .....
- ۶۶ ..... ۵. جنگ موته: .....
- ۶۸ ..... ۶. تیوک: .....
- ۶۹ ..... پروژه نفوذ یهود .....
- ۶۹ ..... اشاره .....
- ۷۰ ..... نفوذ یهود در مسیحیت .....
- ۷۰ ..... نفوذ یهود در اسلام .....

۸۳	مهم ترین شخصیت های نفوذی یهود
۸۶	منع حدیث، تیر خلاص یهود
۹۳	پیامدهای ممنوعیت حدیث
۹۳	الف) جعل حدیث:
۹۷	ب) تغییر سنت:
۱۰۰	شهادت رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم)
۱۰۰	شهادت پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) به روایت تاریخ
۱۰۷	نقش یهود در قتل امامان معصوم(علیهم السلام):
۱۱۳	بخش دوم
۱۱۳	اشاره
۱۱۳	اول ظالم کیست؟
۱۱۴	لعنت شدگان توسط خدا و پیامبر
۱۱۷	بخش سوم
۱۱۷	اشاره
۱۱۷	برائت
۱۱۷	اشاره
۱۱۸	تعریف واژه «برائت»
۱۱۸	تعریف واژه «لعن»
۱۲۰	«لعن» در روایات
۱۲۳	برائت زبانی و عملی
۱۲۵	برائت در زیارت عاشورا
۱۲۵	تقرب پیدا کردن به وسیله برائت
۱۲۶	برائت رزق است
۱۲۸	پاداش تقرب حاصل از برائت
۱۲۹	جنگ و مخالفت با یهود
۱۲۹	تعداد لعن در زیارت عاشورا

۱۳۰ ----- درخواست ثبوت قدم در تولی و تبری

۱۳۱ ----- منابع

۱۴۱ ----- درباره مرکز



سرشناسه: رجبی، عبدالله، 1363-

عنوان و نام پدیدآور: یهود در زیارت عاشورا/ نویسنده عبدالله رجبی.

مشخصات نشر: اصفهان: آینه هستی، 1400.

مشخصات ظاهری: 127 ص.؛ 21/5×14/5 س م.

شابک: 350000 ریال: 4-31-7607-622-978

وضعیت فهرست نویسی: فاپا

یادداشت: کتابنامه: ص. [118] - 127؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع: یهودیان در قرآن Jews in the Qur'an

موضوع: زیارتنامه عاشورا -- نقد و تفسیر -- Criticism, interpretation, etc \*Tenth of muharran prayer

موضوع: یهودیت و اسلام -- Relations -- Judaism

رده بندی کنگره: BP104

رده بندی دیویی: 297/159

شماره کتابشناسی ملی: 8697245

اطلاعات رکورد کتابشناسی: فاپا

ویراستار دیجیتال: محمد منصوری

ص: 1

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ص: 2

یهود در زیارت عاشورا

نویسنده: عبدالله رجیبی

ص: 3

## تقدیم به

پیشگاه ملکوتی و مقدسه

سه ساله اباعبدالله الحسین (علیه السلام)

حضرت رقیه (علیها السلام)

«امید است که روح مادر آسمانی ام

در خدمت حضرت رقیه (علیها السلام) باشد».

ص: 4

«السَّلَامُ عَلَى الْحُسَيْنِ وَعَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ

وَعَلَى أَوْلَادِ الْحُسَيْنِ وَعَلَى أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ»

ص: 5

- فهرست..... 1
- پیشگفتار..... 5
- یهود در زیارت عاشورا (علیه السلام)
- بخش اول..... 9
- لعن سه امت..... 9
- تعریف امت..... 11
- تعریف اسس و اساس..... 11
- تعریف ظلم و جور..... 12
- یهود، امت اول مورد لعن..... 15
- الف) سیمای یهود در قرآن کریم..... 15
1. دشمنی یهود با ائمه معصومین (علیهم السلام):..... 16
2. ظلم و جنایت یهود علیه انبیاء الهی:..... 16
3. علل دشمنی یهود:..... 18
4. اطلاع یهودیان از آمدن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم):..... 19
5. شناختن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و جانشینان ایشان:..... 21

6. بالا رفتن یهودیان از منبر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم): ..... 23
7. ارتباط بنی امیه با بنی اسرائیل: ..... 27
8. کارشکنی ها و فعالیت های تخریبی علیه مسلمانان: ..... 29
- ب) سیمای یهود در روایات: ..... 31
- ج) گزاره های تاریخی: ..... 36
1. حضور اهل کتاب در مکه و مدینه و اطراف آن: ..... 36
2. ترور اجداد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم): ..... 38
3. دور کردن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از محیط مکه: ..... 41
4. یهود و ترور شخصیتی در تاریخ اسلام: ..... 42
5. استحکامات نظامی یهود از مدینه تا قدس: ..... 47
6. مدینه عرصه رویارویی یهود با پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم): ..... 48
7. عملیات روانی یهود در مبارزه با اسلام: ..... 49
8. نبردهای مستقیم یهود با اسلام: ..... 50
- پروژه نفوذ یهود ..... 55
- نفوذ یهود در مسیحیت ..... 56
- نفوذ یهود در اسلام ..... 56
- مهم ترین شخصیت های نفوذی یهود ..... 69
- منع حدیث، تیر خلاص یهود ..... 72
- پیامدهای ممنوعیت حدیث ..... 79
- الف) جعل حدیث: ..... 79
- ب) تغییر سنت: ..... 83

شهادت رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم)..... 86

شهادت پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) به روایت تاریخ..... 86

نقش یهود در قتل امامان معصوم(علیهم السلام):..... 93

بخش دوم..... 99

اول ظالم کیست؟..... 99

ص: 2



لعنت شدگان توسط خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)..... 100

بخش سوم..... 103

برائت..... 103

تعریف واژه «برائت»..... 104

تعریف واژه «لعن»..... 104

«لعن» در روایات..... 106

برائت زبانی و عملی..... 109

برائت در زیارت عاشورا..... 111

تقرب پیدا کردن به وسیله برائت..... 111

برائت رزق است..... 112

پاداش تقرب حاصل از برائت..... 114

جنگ و مخالفت با یهود..... 115

تعداد لعن در زیارت عاشورا..... 115

درخواست ثبوت قدم در تولی و تبری..... 116

منابع..... 117

ص: 3



فرقه انحرافی یهود از اسباب دوازده گانه بنی اسرائیل نشأت گرفته است که در آرزوی حکومت جهانی و در حالت سرسپردگی شیطان در مقابل حق قدالم کرده و هر کس که ندای حق را بر زبان جاری می کرد از سر راه خود برمی داشتند. این سیره و روش یهودیت در دوران پیامبران نیز مشهود بوده و در دوران حضرت عیسی (علیه السلام) و پیغمبر خاتم (صلی الله علیه و آله و سلم) بر همگان هویدا شد.

آنان برای اینکه مخالفین خود را از سر راه بردارند از هیچ تلاشی فروگذار نکردند و لذا بعد از توطئه ترور پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، به صورت نامحسوس توسط عمال و نفوذیان خود که همان گروه مشرکین و منافقین نام برده در قرآن کریم هستند، در برابر جانشینان برحق پیامبر خاتم (صلی الله علیه و آله و سلم) که امیرالمومنین علی ابن ابی طالب (علیه السلام) و فرزندان معصومشان (علیهم السلام) هستند ایستادند تا مانع جمع شدن مردم بر گرد حق شوند و مردم با حق و حقیقت آشنا نشوند.

از جمله تدابیر یهودیان، رقم زدن فاجعه سقیفه بنی ساعده است. آنان با جمع شدن در این مکان منحوس خشت اول بدعت و انحراف در دین اسلام را بنا نهادند و امت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را به قهقرا بردند تا جایی که پنجاه سال

بعد از شهادت پیامبر خاتم (صلی الله علیه و آله و سلم) به قول امام سجاد (علیه السلام): «كُلُّ يَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بِدَمِهِ» (1)، همه آنان برای بریدن سر اباعبدالله الحسین (علیه السلام) نیت قربت الی الله کردند. برای کشتن آقایی که در شرافت و نسب احدی از مردم به ایشان نمی رسد. در این مدت پنجاه سال چه اتفاقاتی رخ داد و چه بلایی بر سر اعتقادات امت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد که این فاجعه عظیم را رقم زدند و اهل و عیال اباعبدالله الحسین (علیه السلام) و نوامیس رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را بر هر کوی و برزنی در مقابل چشمان مردم به اسارت بردند. در فقرات زیارت عاشورا فرمایشاتی است که اشاراتی غیر مستقیم به یهودیت دارد که کمتر کسی متذکر آن شده و تاکنون کتابی در این باب ملاحظه ننمودم، لذا بر آن شدم تا در این موضوع، مطالبی را برای علاقه مندان تهیه نمایم تا از آن بهره ببرند.

\*عبدالله رجبی\*

آذر ماه 1400

ص: 6

با مراجعه به زیارت عاشورا که حدیث قدسی (به این معنا که مفاد آن از جانب خداوند صادر و الفاظ آن توسط حضرت رسول(صلی الله علیه و آله و سلم) تدوین شده و سپس حضرت به مواظبت نمودن بر این زیارت و برآمدن حاجت در پرتو این زیارت اشاره فرموده است) (1) و همچنین سرشار از تولی و تبری است به نکات قابل تاملی دست می یابیم، از جمله این نکات نقش یهودیان در به قتل رساندن سیدالشهدا(علیه السلام) و رقم زدن آن مصیبت بزرگ که به تعبیر خداوند متعال «مصیبتا ما اعظمها واعظم رضیتها فی الاسلام» است.

ص: 7

---

1- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج 98، ص: 291، مصباح المتهجد و سلاح المتعبد، ج 2، ص: 773



□ «فَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً أَسَّسَتْ أَسَاسَ الظُّلْمِ وَالْجَوْرِ...»

□ «وَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً دَفَعَتْكُمْ عَنْ مَقَامِكُمْ...»

□ «وَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً قَتَلَتْكُمْ...»

### لعن سه امت

برای پرداختن به این موضوع در ابتدا باید به سراغ سه امتی که در اول زیارت عاشورا به ترتیب مورد لعن قرار گرفته اند برویم:

1. امت اول:

«فَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً أَسَّسَتْ أَسَاسَ الظُّلْمِ وَالْجَوْرِ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ؛

خدا لعنت کند امتی را که بنای ستم و بیداد را بر شما اهل بیت بنیان نهادند».

2. امت دوم:

«وَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً دَفَعَتْكُمْ عَنْ مَقَامِكُمْ وَأَزَالَتْكُمْ عَنْ مَرَاتِبِكُمْ الَّتِي رَتَّبَكُمْ اللَّهُ فِيهَا؛

و خدا لعنت کند قومی را که شما را از مقامتان دور کرد و از مرتبه هایتان برکنار نمود، مرتبه هایی که خدا شما را در آن ها جای داد».

3. امت سوم:

«وَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً قَتَلَتْكُمْ؛

و خدا لعنت کند امتی را که شما را کشتند».

اما امت دومی که مورد لعن واقع شده اند اشاره به اصحاب صحیفه ملعونه (1) و اصحاب سقیفه دارد که مولا امیرالمومنین (علیه السلام) را از خلافت و جانشینی بر حقتش کنار زدند و این منصب را دزدیده و غصب کردند.

امت سومی که مورد لعن واقع شده اند اشاره به همان افراد و گروه هایی دارد که نقشه کشتن حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) را کشیدند و مردم را علیه حضرت تحریک کردند و آن فاجعه سنگین را که مصیبه ما اعظمها بود رقم زدند که از آنان در زیارت عاشورا با این عبارات یاد شده است:

«وَلَعَنَ اللَّهُ آلَ زِيَادٍ وَآلَ مَرْوَانَ ، وَلَعَنَ اللَّهُ بَنِي أُمَيَّةَ قَاطِبَةً (همه بنی امیه)، وَلَعَنَ اللَّهُ ابْنَ مَرْجَانَةَ ، وَلَعَنَ اللَّهُ عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ ، وَلَعَنَ اللَّهُ شِمْرًا»

اما سوال اینجاست، امت دسته اول که در رتبه اول لعن خداوند قرار گرفته اند چه کسانی هستند؟ با توجه به اینکه در امت های بعدی به تمام کسانی که در حق اهل بیت (علیهم السلام) ظلم و حق آنان را غصب کردند و آنان را به شهادت رساندند اشاره شده است! اما قبل از پاسخ ابتدا نگاهی به واژگان این فراز از زیارت عاشورا می کنیم:

ص: 10

---

1- . «کسانی هستند که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در خطبه غدیر در وصف آنان می فرماید: ای گروه مردم! به زودی پس از من امامانی خواهند آمد و شما را به سوی آتش خواهند خواند. آنان در روز رستاخیز تنها و بدون یاور خواهند بود. ای مردم! خداوند و من از آنان بیزاریم. ای گروه مردم! آنان و تمام انصار و اعوان و پیروانشان در فروترین طبقه دوزخند و به راستی چه بد است جایگاه گردنکشان! بدانید که آنان اصحاب صحیفه اند، پس باید هر یک از شما در صحیفه اش نظر کند». الإحتجاج علی أهل اللجاج (للطبرسي)، ج 1، ص:



امت به جمعیتی گفته می شود که پشت سر یک امام و رهبر یگانه در حرکت اند و دنباله روی آن هستند، یا آن امام حق است یا باطل که در قرآن کریم از آنان به امامان هدایتگر (1) [در قرآن کریم از آنان به امامان هدایتگر \(1\)](#)

و امامان گمراه کننده (2) [نام برده شده است. و نیز امت، واژه ای با بُرد معنایی بسیار وسیع است که می تواند جامع مفاهیمی چون قوم، قبیله، عشیره و ملت نیز باشد.](#)

## تعریف اساس و اساس

أَسَسٌ: یعنی به جهت آن بنا پایه هائی که مانند ستون هاست قرار داد که بناها بر آن پایه ها قرار دارد. (3) [أَسَسٌ: یعنی به جهت آن بنا پایه هائی که مانند ستون هاست قرار داد که بناها بر آن پایه ها قرار دارد. \(3\)](#)

الْأَسَاسُ: اساس ساختمان، پی ساختمان، آغاز هر چیزی، پایه و استناد؛ «عَلَى أَسَاسٍ كَذَا»: بر مبنای فلان چیز؛ «لَا أَسَاسَ لَهُ مِنَ الصَّحَّةِ»: فلان کار اساس درستی ندارد، «الْأَسَاسِيُّ» منسوب به «الْأَسَاسُ» است؛ «الْحُجْرَةُ الْأَسَاسِيَّةُ»: سنگ اولیه ساختمان؛ «السَّبَبُ الْأَسَاسِيُّ»: سبب و علت اولیه هر چیزی. (4) [الْأَسَاسِيُّ»: سبب و علت اولیه هر چیزی. \(4\)](#)

أَسَاسٌ: اصل و پایه گویند، «أَسَسَ بُنْيَانَهُ» یعنی برای ساختمانش پایه قرار داد، در قرآن کریم نیز چنین آمده: «أَسَسَ بُنْيَانَهُ عَلَى تَقْوَى مِنَ اللَّهِ» (5) [یعنی](#)

ص: 11

- 1- . «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا». انبیاء، 73
- 2- . «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ». قصص، 41
- 3- . مفردات الفاظ قرآن، ج 1، ص: 171
- 4- . فرهنگ ابجدی، متن، ص: 50
- 5- . «بنای خویش را بر پرهیزکاری پایه نهاد». توبه، 109

اصل و پایه بنای او تقوی است «لَمَسَدٍ جِدُّ أَسَسٍ عَلَى التَّقْوَى؛ (1)»، پایه آن تقوی است. این کلمه به صورت ماضی معلوم و مجهول فقط سه بار در قرآن کریم استعمال شده است. (2) لازم نیست پایه و اصل، مادی باشد بلکه اعم است چنان که در دو آیه فوق، پایه معنوی مراد است. (3)

در نتیجه، اساس و اساس یعنی زیر بنای ظلم و جور بر حق ائمه (علیهم السلام) را محکم و اساسی پایه ریزی کردند.

### تعریف ظلم و جور

ظلم: در تجاوز از حقی است که در حکم نقطه محیط دایره است و در تجاوز کم یا زیاد هم گفته می شود از این روی ظلم، در گناه بزرگ و کوچک هر دو بکار می رود، به آدم در حال تعدی و تجاوزش ظالم گفته شده و درباره ابلیس هم کلمه ظالم آمده است هر چند که میان این دو ظلم یعنی ظلم آدم و ظلم ابلیس فرق زیادی است. بعضی از حکماء گفته اند «ظلم» بر سه گونه است:

اول (ظلم میان انسان و خداوند متعال و بزرگترین آن کفر و شرک و نفاق است و لذا فرمود: «إِنَّ الشُّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ» (4) و مقصود همان است که در آیات: «أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ» (5) و «وَ الظَّالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَاباً أَلِيماً» (6) و در آیات زیاد

ص: 12

---

1- «مسجدی که بر تقوی پایه گذاری شده». توبه، 108

2- توبه، 108 و 109

3- قاموس قرآن، ج 1، ص: 82

4- «بی تردید شرک ستمی بزرگ است». لقمان، 13

5- «آگاه باشید! لعنت خدا بر ستمکاران باد». هود، 18

6- «و برای ستمکاران عذابی دردناک آماده کرده است». انسان، 31

دیگری آمده است و فرمود: «فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ» (1) «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا» (2).

دوم) ظلمی که میان انسان و مردم است که در آیه: «وَجَزَاءٌ سَعِيَّةٌ سَعِيَّةٌ» (3) به آن اشاره شده تا آن جا که می فرماید: «إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ» (4) و «إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ» (5) و «وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا» (6).

سوم) ظلم میان انسان و نفس خویش که در آیه: «فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ» (7) به آن مقصود اشاره شده و در آیات: «ظَلَمْتُ نَفْسِي» (8) و «إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ» (9) و آیه: «فَتَكُونُوا مِنَ الظَّالِمِينَ» (10) یعنی از ظالمین و ستم کنندگان به نفس خویش می شوید و آیه: «وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ» (11).

تمام این سه گونه «ظلم» که ذکر شد در حقیقت «ظلم به نفس» است زیرا در همان آغاز که کسی همت به ظلم می گمارد یعنی: (شوک و کفر و نفاق و ورزیدن یا به حق مردم تجاوز کردن و یا در همسری با همسر ستم کردن) انسان به خودش ستم می کند پس ظالم آغاز کننده ستم به نفس

ص: 13

1- «پس چه کسی ستمکارتر است از آنکه بر خدا دروغ بندد؟». زمر، 32

2- «ستمکارتر از کسی که بر خدا دروغ بسته». انعام، 21

3- «پاداش بدی مانند همان بدی است». شوری، 40

4- «یقیناً خدا ستمکاران را دوست ندارد». شوری، 40

5- «ایراد و محکومیت فقط متوجه کسانی است که به مردم ستم روا می دارند». شوری، 42

6- «و هر کس مظلوم [و به ناحق] کشته شود». اسراء، 33

7- «پس برخی از آنان [در ترک عمل به کتاب] ستمکار بر خویش اند». فاطر، 32

8- «قطعاً من به خود ستم کردم». نمل، 44

9- «و اگر آنان هنگامی که [با ارتکاب گناه] به خود ستم کردند». نساء، 64

10- «از ستمکاران خواهید شد». بقره، 35

11- «و هر که چنین کند قطعاً به خود ستم کرده است». بقره، 231

خویش است و لذا خداوند متعال در موارد زیاد دیگری فرمود: «وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» (1) و «وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» (2) و در آیه: «وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ» (3) گفته شده ظلم در این آیه همان شرک است به دلیل اینکه وقتی این آیه بر اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل شد بر آن ها سخت و گران آمد و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به آن ها فرمود: آیا آیه «إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ» (4) را نمی بینید. (5)

الجور: مصدر است به معنای «ستمکار». (6) همچنین «جور» مشتق شده از «جار» است، لذا «جار» علاوه بر همسایگی معنای دیگری نیز دارد و آن به معنای کسی است که از راه و طریق مستقیم عدول می کند و دور می شود مثلاً: «جَارَ عَنِ الطَّرِيقِ»، سپس این معنی در عدول از حق نیز به کار رفته است، خداوند متعال می فرماید: «وَمِنْهَا جَائِرٌ» (7) یعنی از راه روشن توحید کج و منحرف است. عده ای گفته اند: «جَائِرٌ» یعنی عدول کننده و منحرف و

ص: 14

---

1- «و خدا [در عذاب کردنشان] به آنان ستم نورزید، بلکه آنان همواره [با مرتکب شدن انواع گناهان] به خودشان ستم می کردند».

نحل، 33

2- «بر ما ستم نکردند، بلکه همواره بر خود ستم می ورزیدند». بقره، 57

3- «ایمانشان را به ستمی [چون شرک] نیامیختند». انعام، 82

4- «بی تردید شرک ستمی بزرگ است». لقمان، 13

5- مفردات الفاظ قرآن، ج 2، ص: 529 و 530

6- فرهنگ ابجدی، متن، ص: 308

7- . نحل، 9

درباره کسی است که مردم را از التزام و پایبندی به آنچه که شرع امر کرده منع می کند و باز می دارد(1) و نیز به معنای ستمگر و مستبد هم می باشد.(2)

همچنین جائز را منحرف از حق معنی کرده اند در اقرب هست «جَارٌ يَجُورُ: مَالٌ عَنِ الْقَصْدِ» جور به معنی ظلم و انحراف از این ماده است «وَعَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ وَ مِنْهَا جَائِزٌ وَ لَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ»(3) و قرار دادن راه راست [برای هدایت بندگان به سوی سعادت ابدی] فقط بر عهده خداست و برخی از این راه ها کج و منحرف است [که حرکت در آن شما را از سعادت ابدی محروم می کند] و اگر خدا می خواست همه شما را [به طور اجبار] به راه راست هدایت می کرد». (4)

## یهود، امت اول مورد لعن

### اشاره

اما در پاسخ به سوالی که گذشت (امت اولی که مورد لعن قرار گرفتند چه کسانی هستند؟) می گویم این امت، همان امت یهود است. برای اثبات این ادعا به سراغ ثقلین (قرآن و روایات معصومین(علیهم السلام)) و گزاره های تاریخی می رویم:

## الف) سیمای یهود در قرآن کریم:

### اشاره

برخی از آیاتی که چهره حقیقی یهودیان و ظلم و جنایتشان در حق انبیاء الهی و جانشینان آنان و مومنان را بیان می کنند مورد بررسی قرار می دهیم:

ص: 15

1- . مفردات الفاظ قرآن، ج 1، ص: 432

2- . فرهنگ ابجدی، متن، ص: 284

3- . نحل، 9

4- . قاموس قرآن، ج 2، ص: 89

## 1. دشمنی یهود با ائمه معصومین (علیهم السلام):

«لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا؛ (1)»

یقیناً سرسخت ترین مردم را در کینه و دشمنی نسبت به مؤمنان، یهودیان و مشرکان خواهی یافت».

در این آیه یهودیان و مشرکین صراحتاً دشمن مؤمنان معرفی شده اند. مؤمنان حقیقی و حقیقت ایمان، ائمه (علیهم السلام) هستند و شیعیان به سبب قبول ولایت آن بزرگواران در زمره مؤمنین قرار گرفته اند زیرا در زیارت جامعه کبیره حضرات معصومین (علیهم السلام) را با عنوان ابواب الایمان می خوانیم به این معنا که برای ورود به وادی ایمان و آشنایی با آن باید وارد وادی ولایت ایشان بشویم. نکته جالبی که در این آیه وجود دارد مشرکان عطف به یهودیان شده اند و این طور برداشت می شود که مشرکان هم پیمانان و همدستان و کارگزاران یهودیان برای دشمنی و اذیت و آزار مؤمنین و مسلمانان اند که در طول تاریخ حیات ائمه (علیهم السلام) این مسائل دیده می شود.

## 2. ظلم و جنایت یهود علیه انبیاء الهی:

«إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّنَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ؛ (2)»

کسانی که پیوسته به آیات خدا کفر می ورزند و همواره پیامبران را به ناحق می کشند و از مردم کسانی را که امر به عدالت می کنند به قتل می رسانند، پس آنان را به عذابی دردناک بشارت ده».

ص: 16

1- . مائده، 82

2- . آل عمران، 21

در این آیه اشاره به ظلم و جنایت یهودیان و کشتن پیامبران خدا و کسانی که امر به معروف و نهی از منکر می کنند شده است.

از جمله مؤیدات این سابقه ی تاریک و ننگین یهود این است که نور دیدگان پیامبر (علیه السلام) حضرت ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) در هنگام هجرت از مدینه به سمت مکه خطاب به عبدالله بن عمر در مورد یهودیان فرمودند:

«أَمَا عَلِمْتُمْ أَنَّ مِنْ هَوَانِ الدُّنْيَا عَلَى اللَّهِ أَنْ رَأَسَ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا أُهْدِيَ إِلَى بَغْيٍ مِنْ بَغَايَا بَنِي إِسْرَائِيلَ أَمَا تَعْلَمُونَ أَنَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَانُوا يَقْتُلُونَ مَا بَيْنَ طُلُوعِ الْفَجْرِ إِلَى طُلُوعِ الشَّمْسِ سَبْعِينَ نَبِيًّا ثُمَّ يَجْلِسُونَ فِي أَسْوَاقِهِمْ يَبِيعُونَ وَيَشْتَرُونَ كَأَنَّ لَمْ يَصْنَعُوا شَيْئًا؛ (1)

آیا نمی دانی که بنی اسرائیل از طلوع فجر تا طلوع آفتاب هفتاد پیامبر را می کشتند سپس در بازارهای خود نشسته همگی به خرید و فروش می پرداختند آن چنان که گویی اتفاقی نیفتاده است؟! و سر یحیی بن زکریا را بریده و به عنوان هدیه به پیش زنی بدکاره فرستادند؟!».

همچنین پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرمایند:

«بنی اسرائیل چهل و سه پیامبر را در ابتدای روز و در یک ساعت کشتند. سپس یک صد و دوازده نفر از عابدان بنی اسرائیل به پا خاستند و آن هایی را که پیامبران را کشته بودند، دعوت به کار نیک و دست برداشتن از کار زشت کردند. اما آن ها همه ی این افراد را در پایان همان روز کشتند. این همان است که خداوند در این آیه ذکر کرده است.» (2)

ص: 17

---

1- . اللهوف على قتلى الطفوف ، ترجمه فهری، النص، ص: 32؛ بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج 44، ص: 365

2- . البرهان في تفسير القرآن، ج 1، ص: 606

«وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْتَفُوا وَاصْصَبُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»؛ (1)

بسیاری از اهل کتاب پس از آنکه حق برای آنان روشن شد به سبب حسدی که از وجودشان شعله کشیده دوست دارند که شما را پس از ایمانتان به کفر بازگردانند. هم اکنون [از ستیز و جدال با آنان] درگذرید و [از آنان] روی بگردانید تا خدا فرمانش را [به جنگ یا جزیه] اعلام کند؛ یقیناً خدا بر هر کاری تواناست».

شان نزول این آیه:

«ابن عباس: وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ نَزَلَتْ فِي حَيِّ بْنِ أَخْطَبَ وَ أَخِيهِ أَبِي يَاسِرِ بْنِ أَخْطَبَ وَقَدْ دَخَلَ عَلَى النَّبِيِّ قَدِمَ الْمَدِينَةَ فَلَمَّا خَرَجَا قِيلَ لِحَيِّ: هُوَ نَبِيٌّ؟ فَقَالَ: هُوَ هُوَ. فَقِيلَ: مَا لَهُ عِنْدَكَ؟ قَالَ: الْعَدَاوَةُ إِلَى الْمَوْتِ وَ هُوَ الَّذِي نَقَضَ الْعَهْدَ وَ أَثَارَ الْحَرْبِ يَوْمَ الْأَحْزَابِ»؛ (2)

ابن عباس (رحمه الله) می گوید: آیه ی «وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ...» درباره ی حی بن اخطب و برادرش ابی یاسر بن اخطب (هر دو یهودی هستند) نازل شد. آن دوزمانی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به مدینه آمد به حضور ایشان رسیدند. پس چون بیرون آمدند به حی گفتند: «او واقعاً پیامبر است؟» پس او گفت: «او خود آن پیامبر است» پس به او گفته شد: «او نزد تو از چه چیزی برخوردار است؟» او پاسخ داد: «دشمنی؛ تا زمان مرگ!» و او کسی است که عهدشکنی کرد و جنگ احزاب را برانگیخت».

ص: 18

1- . بقره، 109

2- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج 22، ص: 14



در تفسیر این آیه شریفه آمده است:

«امام حسن عسکری (علیه السلام) می فرماید: «بِمَا يُورِدُونَهُ عَلَيْكُمْ مِنَ الشُّبْهِ» (1)

بیشتر اهل کتاب مایلند که به وسیله ی شبهه هایی که بر شما عرضه می نمایند، شما را از دین برگردانند».

منظور از اهل کتاب در این آیه، یهودیان هستند که در مقابل پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ایستادند. ان شاء الله در قسمت گزاره های تاریخی به آن اشاره خواهد شد.

#### 4. اطلاع یهودیان از آمدن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم):

بنا به فرمایش قرآن، عیسی بن مریم (علیه السلام) پیش تر بشارت آمدن پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) را به آنان داده بود:

«وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ؛ (2)

و هنگامی را که عیسی پسر مریم گفت: ای فرزندان اسرائیل، من فرستاده خدا به سوی شما هستم. تورات را که پیش از من بوده تصدیق می کنم و به فرستاده ای که پس از من می آید و نام او احمد است بشارتگرم....».

در تفسیر این آیه شریفه آمده است:

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (علیه السلام) قَالَ: لَمْ تَزَلِ الْأَنْبِيَاءُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ تُبَشِّرُ بِمُحَمَّدٍ (صلی الله علیه و آله و سلم) حَتَّى بَعَثَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ (علیه السلام) فَبَشَّرَ بِمُحَمَّدٍ (صلی الله علیه و آله و سلم) وَ

ص: 19

1- . بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج 9، ص: 184

2- . صف، 6

ذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى «يَجِدُونَهُ (1) يَعْنِي الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى مَكْتُوبًا يَعْنِي صِدْقَهُ مُحَمَّدٍ (صلى الله عليه وآله وسلم) عِنْدَهُمْ يَعْنِي فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ» (2) وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ يُخْبِرُ عَنْ عِيسَى (عليه السلام) وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ وَبَشَّرَ مُوسَى وَعِيسَى (عليهما السلام) بِمُحَمَّدٍ (صلى الله عليه وآله وسلم) كَمَا بَشَّرَ الْأَنْبِيَاءَ (عليهم السلام) بَعْضُهُمْ بَعْضًا؛ (3)

امام باقر (عليه السلام) می فرمایند: زمانی که تورات بر موسی (عليه السلام) نازل شد، بشارت به محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) داده شد. میان یوسف و موسی (عليهما السلام) ده پیامبر بود و جانشین موسی، یوشع بن نون (عليه السلام) بود. او همان جوانمردی است که خداوند نام او را در کتابش برده است. انبیاء همواره به محمد (صلى الله عليه وآله وسلم)، بشارت می دادند تا اینکه خداوند مسیح عیسی بن مریم (عليه السلام) را به پیامبری مبعوث کرد و او به پیامبری بشارت داد و کلام خداوند تعالی در این زمینه چنین است: «يَجِدُونَهُ؛ مقصود، یهود و نصاری است، مَكْتُوبًا؛ یعنی صفت محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) و نام او مکتوب است در تورات و انجیلی که نزدشان است می یابند، آن ها را به معروف دستور می دهد، و از منکر باز می دارد» و کلام خداوند عزوجل است که از زبان عیسی (عليه السلام) خبر می دهد و سخن می گوید: وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ وَ مُوسَى وَعِيسَى (عليهما السلام) به آمدن محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) بشارت دادند، همان طور که برخی پیامبران به آمدن برخی دیگر بشارت می دادند تا اینکه زمان بعثت محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) فرا رسید».

جالب توجه این که عمده افراد مورد خطاب حضرت عیسی (عليه السلام) در این آیه یهودیان طاغی هستند که در آیات دیگر قرآن به آنان اشاره شده است. همان کسانی که به گمان خود حضرت عیسی (عليه السلام) را کشتند. حضرت عیسی (عليه السلام)

ص: 20

1- . اعراف، 157

2- . همان

3- . الكافي (ط - الإسلامية)، ج 8، ص: 117؛ بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج 11، ص: 48

آمد تا آنان را بشیر و نذیر باشد و به راه راست هدایت و از طغیان و سرکشی و ظلم و جنایت منع کند. یکی دیگر از رسالت های حضرت عیسی (علیه السلام) معرفی پیامبر خاتم (صلی الله علیه و آله و سلم) بود که با معرفی ایشان، یهودیان برای مقابله با حضرت عزمشان را جزم تر کردند.

## 5. شناختن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و جانشینان ایشان:

«الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ؛ (1)

اهل کتاب، پیامبر اسلام را [بر اساس اوصافش که در تورات و انجیل خوانده اند] می شناسند به گونه ای که پسران خود را می شناسند و مسلماً گروهی از آنان حق را در حالی که می دانند پنهان می دارند».

تفسیر آیه:

«رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: يَعْرِفُونَ مُحَمَّدًا وَ الْوَلَايَةَ فِي التَّوْرَةِ وَ الْإِنْجِيلِ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ فِي مَنَازِلِهِمْ؛ (2)

[نبوت] محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و ولایت [فرزندان او] را در تورات و انجیل می شناسند؛ چنانکه پسران خود را در خانه های خویش می شناسند. یعنی دلایل نبوت پیامبر و ولایت فرزندان او در تورات و انجیل آمده است».

همچنین روایت:

«قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، عَرَفُوا رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ) وَ الْوَصِيَّ مِنْ بَعْدِهِ وَ كَتَمُوا مَا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ بَغِيًّا وَ حَسَدًا فَسَلَبَهُمْ رُوحَ الْإِيمَانِ وَ جَعَلَ لَهُمْ ثَلَاثَةَ أَرْوَاحٍ رُوحَ الْقُوَّةِ وَ رُوحَ الشَّهْوَةِ وَ رُوحَ الْبَدَنِ ثُمَّ أَضَافَهُمْ إِلَى الْأَنْعَامِ فَقَالَ إِنَّهُمْ إِلَّا

ص: 21

1- . بقره، 146

2- . الكافي (ط - الإسلامية)، ج 2، ص: 283؛ بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج 66، ص: 180

كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا(1)، لِأَنَّ الدَّابَّةَ إِنَّمَا تَحْمِلُ بِرُوحِ الْقُوَّةِ وَتَعْتَلِفُ بِرُوحِ الشَّهْوَةِ وَتَسِيرُ بِرُوحِ الْبَدَنِ؛(2)

امام باقر(علیه السلام) می فرماید: آن ها رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) را شناخته و به وصی او معرفت پیدا کردند ولی از روی حسد و ستم حق را منکر شدند [پس] خداوند هم روح ایمان را از آن ها سلب کرد و [تنها] سه روح قوت، شهوت و بدن را در آن ها باقی گذاشت و آن ها را [در مقام مقایسه] به گروه چهارپایان اضافه کرد و فرمود: «آنان فقط همچون چهارپایانند، بلکه گمراهترند»، زیرا چهارپایان به واسطه ی روح قوت، بار می کشند؛ به کمک روح شهوت، علف می خورند و به مدد روح بدن، حرکت می کنند».

همچنین:

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ فِي الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى يَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ، يَعْنِي رَسُولَ اللَّهِ ص كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ أَنْزَلَ عَلَيْهِمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالزَّبُورِ صِدْقَةَ مُحَمَّدٍ ص وَصِفَةَ أَصْحَابِهِ وَ مَبْعَثَهُ وَ مُهَاجَرَهُ؛(3)

امام صادق(علیه السلام) می فرمایند: این آیه در مورد یهودیان و مسیحیان نازل شده است، یعنی آنان رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) را می شناسند همان گونه که فرزندان خود را می شناسند؛ زیرا خداوند عزوجل در تورات و انجیل و زبور، [آیاتی در] توصیف محمد(صلی الله علیه و آله و سلم)، اصحاب او و هجرت و بعثتش بر آنان نازل کرده است».

در این آیه صراحتا اشاره شده که اهل کتاب (یهودیان و مسیحیان)، پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) و جانشینان ایشان را همچون فرزندان خود می شناسند.

ص: 22

1- . فرقان، 44

2- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج 66، ص: 191

3- . همان، ج 69، ص: 92

نکته قابل توجه در این آیه این است که چه لزومی دارد خداوند «کما يعرفون ابناءهم» را بیان کند؟ می توانست صرفاً به بیان «يعرفونه» بسنده کند! لذا این قید، اهمیت و شناخت منحصر به فرد یهودیان نسبت به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) را می رساند. پدر و مادر به تمامی اوصاف ظاهری و باطنی فرزندان خود آگاهند و تمامی حالات او را می شناسند، لذا این قید می تواند شامل آگاهی به چنین اوصاف و حالات از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) باشد که این مطلب قابل تأمل است.

## 6. بالا رفتن یهودیان از منبر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم):

«وَإِذْ قُلْنَا لَكَ إِنَّ رَبَّكَ أَحَاطَ بِالنَّاسِ وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَنُحَوِّفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا» (1)

و [یاد کن] هنگامی را که به تو گفتیم: یقیناً پروردگارت [از هر جهت] به مردم احاطه کامل دارد و آن خوابی را که به تو نشان دادیم و نیز درخت لعنت شده در قرآن را [که مصداقش درخت زقوم، بنی امیه، طاغیان و یاغیانند] جز برای آزمایش مردم قرار ندادیم و ما آنان را [از عاقبت شرک و کفر] هشدار می دهیم ولی در آنان جز طغیانی بزرگ نمی افزاید!.

یکی از آیات مهم مورد بحث ما همین آیه است. از جمله حقایق تلخی که در طول تاریخ بر آن سرپوش گذاشته شده و تقریباً در کتب تفسیر و تاریخ اثر چندانی از آن دیده نمی شود نقش یهودیان در شهادت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و غصب خلافت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و رقم زدن فاجعه سقیفه است.

ص: 23

در بیان نکته ای مهم از این آیه شریفه: یکی از معانی شجره، قبیله و خاندان است. نکته ای جالب در مورد بنی امیه وجود دارد و آن اینکه هیچ گونه نسبت خونی بین امیه و اجداد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نیست، چرا که امیه یک برده رومی یهودی بود که عبد الشمس او را خرید و او را فرزندخوانده خود قرار داد؛ در رسم عرب جاهلی آن زمان کسی که فرزندخوانده می شد در حکم فرزند نسبی قرار می گرفت. (1) لذا بعدها به علت زیرکی با عنوان فرزندخوانده موفق به نفوذ در قبیله قریش شد و با توجه به این که در آن زمان فرزندخوانده هم مانند سایر فرزندان بوده است، در طول تاریخ، بنی امیه به عنوان برادران بنی هاشم معروف شدند.

در مطاعن امیه چنین آمده است:

«او مرد بدنامی بود که متعرض زنان می شد و در فحشاء و زنا معروف بود که بر اثر کردارهای زشتش به مدت ده سال به شام تبعید شد و در آن جا نیز با یک زن یهودی هم بستر شد و او پسری آورد که امیه او را به خودش ملحق کرد و «ذکوان» نامید و کنیه ابو عمرو و به وی داد و او پدر ابی معیط و جد عقبه پدر ولید برادر مادری عثمان است. (2)

ابن ابی الحدید نیز درباره شناسنامه وی چنین می نگارد: «ان امیّه کان صاحب عَهار» وی مردی بزهدکار بود و مزاحم زنان می شد؛ به گونه ای که یک بار هنگام تعرض به یکی از زنان، با افراد قبیله ی وی درگیر شد و نفیل بن عدی درباره اش به پسرش گفت: «ابوک معاهر و ابوه عَفٌّ؛ پدر تو بزهدکار و پدر وی پاک دامن است». وی در حال حیاتش زن خویش را به عقد پسرش ابو عمر درآورد و چنین چیزی در عرب بی سابقه بود. (3)

ص: 24

1- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج 33، ص: 107

2- . شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد، ج 15، ص 205؛ منشور نینوا، ص 385

3- . همان، ج 15، ص: 207

بدنامی اخلاقی امیه و داستان ستیز خانوادگی او با بنی زهره شناخته شده است. هنگامی که به شام رفت با یک زن یهودی هم بستر و صاحب فرزند شد و او را ذکوان نامید. (1) او همسرش را به ازدواج پسرش ابو عمرو در آورد که ابی معیط بن عمرو بن امیه نتیجه آن ازدواج بود». (2)

شأن نزول این آیه:

«بر اساس منابع تاریخی شیعه و سنی (من جمله: خطیب بغدادی، ترمذی، ابن جریر، طبری، بیهقی، ابن مردویه و مرحوم ثقة الاسلام کلینی صاحب کتاب شریف کافی) مربوط است به رؤیای معروف پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که ایشان در خواب مشاهده فرمودند که بوزینگان بر منبر مبارکشان نشسته اند».

در تفسیر این آیه شریفه آمده است:

«از زراره و محمد بن مسلم روایت شده گفتند: از حضرت صادق (علیه السلام) معنای آیه فوق را سؤال نمودیم فرمود: پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) خواب دید کسانی به منبر او رفته و مردم را به ضلالت و گمراهی می کشانند و آن ها زریق و زفر (غاصبان حق امیرالمؤمنین (علیه السلام)) و از بنی امیه بودند و شجره ملعونه در قرآن اشاره به آن ها دارد. این حدیث به طرق متعدد میان عامه و خاصه شایع است». (3)

همچنین:

«امام باقر (علیه السلام) در رابطه با تفسیر آیه «وما جعلنا الرؤیا التي اریناک» چنین فرمودند: حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در خواب دید که مردانی از بنی تمیم و بنی عدی (غاصبان حق امیرالمؤمنین (علیه السلام)) بر منابر بر می آیند و مردم را از صراط مستقیم که دین اسلام است به عقب و به طرف قهقری بر می گردانند.

ص: 25

- 
- 1- المنمق، ابن حبیب، ص 48؛ انساب الاشراف، بلاذری، ج 10، ص 271؛ المعارف، ابن قتیبہ، ص 319
  - 2- الرسائل السياسيه، الجاحظ، ص 418.
  - 3- تفسیر عیاشی، ج 2 ص 297.

راوی می گوید: بعد از حضرت، تفسیر «والشجرة الملعونة في القرآن» را پرسیدم حضرت فرمود: «هم بنو امیه» آنان بنی امیه هستند» (1).

نکته ای مهم: چرا پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از دیدن این رویا شدیداً نگران شد؟ در پاسخ می گوئیم: از آن جا که منبر در آن دوران، صرفاً مکانی برای جلوس پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و جانشینان ایشان بوده است؛ دیدن این خواب به معنای هشدار جدی در خصوص در معرض خطر قرار گرفتن خلافت و جانشینی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است. پر واضح است که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بعد از دیدن چنین خواب تلخی شدیداً نگران آینده اسلام و اهل بیت (علیهم السلام) شدند.

نکات قابل توجه:

الف) تردیدی نیست که تنها قوم بنی اسرائیل در قرآن بارها لعنت شده اند و تردیدی هم نیست که قبیله بنی امیه از نسل بنی اسرائیل هستند و هیچ گونه نسبت خویشاوندی با بنی هاشم ندارند. چنانچه گذشت.

ب) سوال می کنیم چرا پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در خواب دیدند که بوزینگان از منبرشان بالا و پایین می روند نه حیوانات دیگری؟ در پاسخ می گوئیم تنها قومی که در طول تاریخ به علت نافرمانی های متعدد از جمله سرپیچی از عبادت در روز شنبه به بوزینه تبدیل شده اند قبیله بنی اسرائیل است. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هم در رؤیای خویش بوزینه ها را دیدند که از منبرشان بالا و پایین می روند و این طور می توان برداشت کرد که هر چند یهودیان صراحتاً حاکم نشدند اما نفوذیشان در بدنه نظام اسلامی صاحب مسئولیت های کلیدی

ص: 26



شدند و حکومت را به دست گرفتند. در قرآن کریم به این ماجرا اشاره شده است:

﴿وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدُوا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ﴾ (1)

بی تردید شما [سرگذشت کسانی از هم مسلکان خود را] که در روز شنبه [از فرمان خدا که صید ماهی را حرام کرده بود] عصیان ورزیدند دانستید که [به کیفر عصیانشان] به آنان نهیب زدیم که به صورت بوزینگانی خوار و رانده شده درآید.

تفسیر آیه:

«پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «من دوزاده نفر از امامان گمراهی را دیدم که از منبرم بالا می رفتند و پایین می آمدند و امتم را به صورت قهقری به عقب برمی گردانیدند. در میان آنان دو نفر (ابوبکر و عمر) از دو طایفه مختلف قریش یعنی «تیم» و «عدی» و سه نفر از بنی امیه و هفت نفر از فرزندان حکم بن ابی العاص بودند» و همچنین فرمود: «هنگامی که فرزندان ابی العاص (پسر امیه) به سی تن برسند دین خدا را بازیچه، بندگان خدا را رام و برده، مال خدا را در میان خود دست به دست کنند و با صالحان به چنگ و ستیز برخیزند. فاسقان را حزب و دسته نابکار خود قرار دهند» (2).

## 7. ارتباط بنی امیه با بنی اسرائیل :

از دیگر مواردی که در قرآن کریم می تواند نشانه ای بر ارتباط بنی امیه با بنی اسرائیل و یهود دوران پیامبر باشد، آیات ابتدایی سوره اسراء است:

﴿وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلَتَعْلُنَّ عُلُوقًا كَبِيرًا\*فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا

ص: 27

1- . بقره، 65

2- بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج 58، ص: 169؛ كتاب سليم بن قيس الهلالي، ج 2، ص: 836

خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا\* ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمْ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَيْنَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا؛ (1)

ما در تورات به بنی اسرائیل خیر دادیم که قطعاً دو بار در زمین فساد می کنید و [در برابر طاعت خدا] به سرکشی و طغیان [و نسبت به مردم به برتری جویی و ستمی] بزرگ دچار می شوید.

پس هنگامی که [زمان ظهور] وعده [عذاب و انتقام ما به کیفر] نخستین فسادانگیزی و طغیان شما فرارسد، بندگان سخت پیکار و نیرومند خود را بر ضد شما برانگیزیم، آنان [برای کشتن، اسیر کردن و ربودن ثروت و اموالتان] لایه لایه خانه ها را [به طور کامل و با دقت] جستجو می کنند و یقیناً این وعده ای انجام شدنی است».

سپس پیروزی بر آنان را به شما باز می گردانیم و شما را به وسیله اموال و فرزندان تقویت می کنیم و نفرات [رزمی] شما را بیشتر می گردانیم».

از امام صادق (علیه السلام) در مورد این آیات سوال شد:

«عبدالله بن قاسم بطل درباره آیه شریفه: «وَقَضَيْنَا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ...» از امام صادق (علیه السلام) روایت می کند که فرمود: این آیه به کشتن علی بن ابی طالب (علیه السلام) و نیزه زدن به حسن (علیه السلام) نظر دارد و آیه «وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا» حاکی از کشته شدن امام حسین (علیه السلام) است و آیه: «فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا» حکایت از ریخته شدن خون حسین (علیه السلام) دارد و آیه: «بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَى بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ» بر مردمی دلالت دارد که خداوند پیش از ظهور امام قائم (علیه السلام) می فرستد و هیچ کس را مسئول خونی در خاندان محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) وانگذارند مگر آنکه او را بکشند، «وَكَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا» یعنی ظهور امام قائم (علیه السلام) و مقصود آیه شریفه: «ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمْ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ» رجعت امام حسین (علیه السلام) است با هفتاد تن از یاران وفادار خود که کلاه خودهای زرین بر سر دارند از دو سوبه مردم خبر می دهند که این حسین بن علی (علیه السلام)

ص: 28

است که رجعت کرده و بیرون آمده تا هیچ مؤمنی درباره آن حضرت شک و تردید نکند و بدون تردید او دجال و شیطان نیست و هنوز حجت بن الحسن (علیه السلام) میان مردم است و چون در دل مؤمنان استوار شود او حسین (علیه السلام) است. اجل امام دوازدهم که حجت است فرارسد و همان امام حسین (علیه السلام) خواهد بود که او را غسل می دهد و کفن و حنوط می کند و به خاکش می سپارد و عهده دار تجهیز جنازه وصی نشود مگر وصی و امام» (1).

## 8. کارشکنی ها و فعالیت های تخریبی علیه مسلمانان:

1. تفرقه افکنی بین مومنین:

«وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ؛ (2)

و [از منافقان] کسانی هستند که بر پایه دورویی و نفاق، مسجدی ساختند برای آسیب رساندن و ترویج کفر و تفرقه افکنی میان مؤمنان».

2. پناه دادن به عناصر ضد الهی:

«وَإِصْرًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ؛ (3)

و (مسجد ضرار) کمین گاهی بود برای کسی که از پیش، با خدا و پیامبرش مبارزه کرده بود».

3. آواره کردن شهروندان:

«يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ؛ (4)

می گویند: اگر به مدینه بازگردیم، عزیزان، ذلیلان را بیرون می کنند».

ص: 29

1- البرهان في تفسير القرآن، ج 3، ص: 502

2- توبه، 107

3- همان

4- منافقون، 8

«هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَيَّ مِنْ عِنْدِ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَضُوا؛(1)

آن ها کسانی هستند که می گویند: به افرادی که نزد رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) هستند انفاق نکنید تا پراکنده شوند».

5. عدم خرسندی از مسلمانان مگر با پیروی از یهود:

«وَلَنْ تَرْضَى عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَى حَتَّى تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَى؛(2)

هرگز یهود و نصاری از تو راضی نخواهند شد تا (به طور کامل، تسلیم خواسته های آن ها شوی و) از آیین (تحریف یافته) آنان پیروی کنی. بگو (ای پیامبر): «هدایت الهی، تنها هدایت است».

با توجه به آیاتی که گذشت ثابت شد که یهودیان با انبیاء الهی ستیز داشتند و همواره در برابر حق و حقیقت دشمنی کرده و دست به کشتار انبیاء الهی می زدند و همیشه در تلاش هستند که انبیاء و جانشینان آنان را از سر راه خود بردارند که پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) و امامان معصوم(علیهم السلام) از این قاعده یهود مستثنی نبوده و نیستند و امروزه نیز به دنبال جنگ با امام زمان(علیه السلام) هستند.

ص: 30

---

1- . مناققون، 7

2- . بقره، 120

در این قسمت به روایاتی می پردازیم که در مذمت یهودیان و اعوان و انصارشان از لسان مبارک ائمه (علیهم السلام) صادر شده است.

1. امام صادق (علیه السلام) در روایتی سبب دشمنی بنی امیه را این گونه بیان می فرماید:

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: إِنَّا وَ آلُ أَبِي سَفِيَانَ أَهْلُ بَيْتَيْنِ تَعَادَيْنَا فِي اللَّهِ قُلْنَا صَدَقَ اللَّهُ وَقَالُوا كَذَبَ اللَّهُ قَاتَلَ أَبُو سَفِيَانَ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) وَقَاتَلَ مُعَاوِيَةَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام) وَقَاتَلَ يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ (عليه السلام) وَ السُّفْيَانِيُّ يُقَاتِلُ الْقَائِمَ (عليه السلام)؛ (1)

ما و فرزندان ابوسفیان افراد دو خانواده هستیم. دشمنی ما با هم در راه خداست؛ ما می گوئیم: خدا راست گفته، ولی آنان می گویند: خدا دروغ گفته است. ابوسفیان با پیغمبر (صلى الله عليه وآله وسلم) جنگید و معاویه با علی بن ابی طالب (عليه السلام) پیکار نمود و یزید پسر معاویه با حسین بن علی (عليه السلام) جنگید و او را به شهادت رسانید و سفیانی با قائم آل محمد (علیهم السلام) خواهد جنگید».

2. از دیگر شواهد روایی: زمانی حضرت عبدالمطلب برای تجارت به یمن که در عصر تولد پیامبر (صلى الله عليه وآله وسلم) در سلطه ایرانیان قرار داشت، رفته بود. شبی فرماندار یمن، عبدالمطلب را در خلوت فرا خواند و گفت: می خواهم رازی از رازهای خود را برایت بازگو کنم و از تو می خواهم آن را پنهان کنی تا هنگام ظهور فرارسد. در شهر شما طفلی خوش رو و خوش قامت به دنیا آمده که یگانه اهل زمین است. در کتاب های بنی اسرائیل، وصف او از ماه شب

ص: 31

چهاردهم روشن تر است. او پس از بیان ویژگی های پیامبر موعود، آهی از حسرت کشید و ادامه داد: کاش در عصر پیامبری او بودم و از جان یاری اش می کردم. سپس عبدالمطلب را به پاسداری از او در برابر یهود سفارش کرد و هشدار داد که اگر آن ها او را بیابند وی را خواهند کشت. (1)

3. در روز عاشورا امام حسین (علیه السلام) در خطبه ای فرمودند:

«حششتم علینا نارا اقتد حناها علی عدونا و عدوکم فأصبحتم ألبا لأعدائکم علی أولیائکم؛ (2)

آتشی که برای نابودی دشمن شما و خود برافروختیم، شما این آتش را علیه خود ما به کار می برید».

در این بیان، حضرت از یک دشمن مشترک سخن به میان می آورند. برخی این دشمن مشترک را یزید و بنی امیه می دانند ولی در زیارت عاشورا یزید نفر پنجم است که لعن می شود و اول ظالم، فرد دیگری است:

«اللهم خص انت اول ظالم باللعن منی و ابدا به اولاً- ثم الثانی و الثالث و الرابع اللهم العن یزید خامسا و العن عبید الله بن زیاد و ابن مرجانة و عمر بن سعد؛».

آیا نمی توان این دشمن را در افرادی جستجو کرد که پشت پرده بنی امیه بودند و همان کسانی که خداوند اول آنان را مورد لعن قرار داده است؟ همان کسانی که همیشه در تلاش بودند کفار قریش را علیه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) تشویق به شورش و جنگ کنند؟ همان کسانی که بعد از طراحي سقیفه و غصب خلافت امیرالمومنین (علیه السلام) تلاش زیادی داشتند تا بعد از عثمان، معاویه را

ص: 32

---

1- . بحار الأنوار، ج 15، ص 148 و 150؛ البدایه و النهایه ج 2 ص 329 و 330

2- . تحف العقول، النص، ص: 240

خليفة نمایند؟ در زیارت عاشورا آمده است «إن هذا يوم تبرکت به بنوا امیة اللعین بن اللعین علی لسانک و لسان نبیک...» پسران امیه از سوی خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) لعنت شده اند و از سوی دیگر، تنها قومی که در قرآن مورد لعن خدا قرار گرفته اند، کفار بنی اسرائیل هستند، این خود دلیلی بر یهودی بودن شخص «امیه» است.

4. از دیگر شواهد می توان به روزه گرفتن بنی امیه در روز عاشورا به سبب کشتن سیدالشهدا (علیه السلام) اشاره کرد،<sup>(1)</sup>

عملی که یهودیان در آن روز انجام می دهند. در کتب اهل تسنن نیز به این مطلب اشاراتی شده است:

الف) طبری در کتاب تاریخ خود می نویسد:

«وقتی پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به مدینه آمد دید که یهودیان روز عاشورا را روزه می گیرند. حضرت سبب را پرسید؛ گفتند: این روزی است که خداوند موسی و همراهان وی را نجات داده است».<sup>(2)</sup>

ب) ابن اثیر هم در کتاب کامل فی تاریخ می نویسد:

«هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) وارد مدینه شد، دید یهودیان روز عاشورا را روزه می گیرند پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هم آن ها را از آن منع نکرد».<sup>(3)</sup>

ج) در کتاب موطأ مالک آمده است:

«قریش،<sup>(4)</sup> در زمان جاهلیت روز عاشورا را روزه می گرفتند».<sup>(5)</sup>

ص: 33

---

1- . الأما لی (للطوسی)، النص، ص: 667

2- . تاریخ الطبری، ج 2، ص 129

3- . الکامل فی التاریخ، ج 2، ص: 115

4- . قریشیانی که یهودی بودند.

5- . موطأ مالک، ج 1 ص 219

عمل روزه گرفتن یهود در روز عاشورا در مطالب فوق آمد، اما جای تعجب اینجاست که با وجود اینکه این عمل از رسوم یهودیان است چه دلیل دارد که کفار قریش این کار را انجام دهند؟ چرا باید بنی امیه در روز عاشورا روزه بگیرند؟ پس قطعاً باید یک ارتباطی بین آنان و یهودیان باشد.

5. یهودیان به دنبال ترور خاندان نبوت (علیهم السلام) از جمله امام حسین (علیه السلام) بوده اند، این مسئله را می توان از حدیث شریف نبوی که در دوران خردسالی حسنین (علیهما السلام) ایراد شده است فهمید:

«فَأَيُّ خَائِفٍ عَلَيْهِمَا مِنْ كَيْدِ الْيَهُودِ؛ (1)

من از مکر یهود نسبت به فرزندانم حسن و حسین بیمناکم».

6. در زیارت مطلقه امام حسین (علیه السلام) با سند معتبر چنین می خوانیم:

«وَأَشْهَدُ أَنَّ الَّذِينَ سَفَكُوا دَمَكَ، وَاسْتَحَلُّوا حُرْمَتَكَ، مَلْعُونُونَ مُعَذَّبُونَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى بْنِ مَرْيَمَ، ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ؛

و گواهی می دهم که حَقّاً آنان که خونت را ریختند و حرمت تو را از بین بردند ملعونند و معذب هستند بر زبان داوود و عیسی بن مریم (علیهما السلام) و این بخاطر آن گناهی است که کردند و مردمی تجاوزکار بودند».

اکنون سؤال اینجاست که چه کسانی توسط حضرت داوود و عیسی بن مریم (علیهما السلام) لعنت شده اند؟ پاسخ این سؤال صراحتاً در آیه 78 سوره مبارکه مائده آمده است:

«لَعْنَةُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ؛

ص: 34



کافران از بنی اسرائیل به زبان داود و عیسی بن مریم لعنت شدند، لعنت شدنشان بدین سبب بود که [از فرمان های خدا و پیامبران] سرپیچی کردند، و همواره [از حدود الهی] تجاوز داشتند».

7. امام محمدباقر (علیه السلام) می فرماید:

«مَنْ أَبْغَضَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَهُودِيًّا؛<sup>(1)</sup>»

هر کس با ما اهل بیت دشمنی کند روز قیامت خداوند او را یهودی محشور می گرداند».

با توجه به این روایت می توان از قول امام معصوم (علیه السلام) چنین برداشت کرد که یهودیان بغض ائمه (علیهم السلام) را دارند، چرا که حضرت می توانستند بدون اشاره به یهود، قید به کفر، نفاق و یا وعده به آتش جهنم بدهند.

ص: 35

---

1- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج 27، ص: 218

1. حضور اهل کتاب در مکه و مدینه و اطراف آن:

یهودیان شنیده بودند که پیامبر آخرالزمان به یثرب می رود و در این باره اطلاعات کامل داشتند. آنان ادعا می کردند که برای یافتن پیامبر آخرالزمان و ایمان آوردن به او به مدینه رفته اند، ولی اگر چنین بود چرا به عیسی (علیه السلام) که معجزات بسیار نشان داد ایمان نیاوردند؟ خبر ظهور حضرت عیسی (علیه السلام) به صراحت در کتب مقدس یهود بود به گونه ای که هنوز هم آن ها به دنبال مسیح راستین یا مسیح جدید بودند. پس دست کم گروهی از یهودیان در این ادعا که ما آمدیم تا ایمان بیاوریم دروغ می گفتند.

«وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ؛ (1)

و هنگامی که برای آنان از سوی خدا کتابی [چون قرآن] آمد که تصدیق کننده توراتی است که با آنان است و همواره پیش از نزولش به خودشان [در سایه ایمان به آن] مژده پیروزی بر کافران می دادند پس [با این وصف] زمانی که قرآن [که پیش از نزولش آن را با پیشگویی تورات می شناختند] نزد آنان آمد، به آن کافر شدند؛ پس لعنت خدا بر کافران باد».

افزون بر این، جای این پرسش است که چرا یهودیان که می دانستند پیامبر آخرالزمان در مکه مبعوث می شود به مکه نرفتند؟ چرا در منطقه ای مستقر شدند که خالی از سکنه بود؟

یهودیان می دانستند که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) بین دو کوه «عیر» و «أحد» مستقر خواهد شد و از این روی در این محدوده ساکن شدند. در اینجا این

ص: 36

پرسش مطرح می شود که چرا یهود در سرزمین حجاز پراکنده شدند در حالی که منطقه میان این دو کوه، منطقه ای محدود است؟ (1)

پس از عیسی (علیه السلام) تنها عنصر تهدید علیه یهود، پیامبر آخرالزمان بود. آن ها اوصاف او را که در تورات نیز آمده است دقیق می دانستند ولی با تحریف معنوی، آیات مربوط به آن حضرت را به گونه ای دیگر تفسیر کردند. خداوند درباره این عمل آن ها می فرماید:

«إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (2)

قطعاً کسانی که آنچه را خدا از کتاب [تورات و انجیل به عنوان حلال و حرام] نازل کرده [به سود خود، از بی سوادان یهود و نصاری] پنهان می کنند و در برابر این پنهان کاری بهای اندکی به دست می آورند، جز آتش به شکم های خود نمی ریزند و خدا روز قیامت با آنان سخن نمی گوید و [از گناهان و زشتی ها] پاکشان نمی کند و برای آنان عذابی دردناک است».

از سوی دیگر، یهودیان نیز منجی آخرالزمان را از خویش می دانستند. یهودیانی که در مکه زندگی می کردند، به یمن، حبشه و شام هجرت کردند. نجران یمن که مرکز مسیحیان بود از اخبار مربوط به پیامبر آخرالزمان موج می زد. همه منتظر او بودند. آنان تا اهالی مکه را می دیدند، می پرسیدند: در شهر شما اتفاقی نیفتاده است؟ چون مطابق کتاب های آنان، پیامبر موعود، در جبل فاران که همان جبل النور و غار حرا در مکه است ظهور می کرد. این خبر به مکه رسید و دهان به دهان می گشت. مسیحیان در عصر نزدیک به

ص: 37

---

1- . تبار انحراف، ص 179

2- . بقره، 174

بعثت، به مکه مهاجرت کردند. کشیش ها و عالمان آن روز، آستانه ظهور را نزدیک می دیدند و برای درک حضور پیامبر آخرالزمان به مکه رفته بودند. آن ها بر اساس تفاوت برداشت هایشان از تورات و انجیل، مکان هایی متفاوت را برمی گزیدند و در این مکان ها منتظر ظهور بودند. (1)

## 2. ترور اجداد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم):

یهودیان از آنجایی که در مورد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اطلاعاتی داشتند در جستجوی اجداد او بودند تا با از بین بردن آنان، مانع ولادت ایشان شوند، لذا دست به ترور اجداد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) زدند:

الف) حضرت هاشم (رحمه الله): ایشان جد اعلا پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و اهل مکه بود اما قبرش در غزه فلسطین است. ایشان از مکه برای تجارت به سوی شام خارج شد و در یثرب مهمان رئیس یکی از قبایل مستقر در مدینه به نام عمرو بن زید بن لبید خزرجی گردید. هاشم با سلمی، دختر عمرو، ازدوج کرد و او را به مکه برد. وقتی سلمی حامله شد، طبق شرطی که هنگام ازدواج کرده بودند، هاشم او را برای وضع حمل به نزد خانواده اش در یثرب بازگرداند و خود از آنجا برای تجارت به شام رفت. او هنگام رفتن به سفر، به همسرش گفت: «احتمال دارد از این سفر بازنگردم. خداوند به تو پسری خواهد داد، از او بسیار نگهداری کن».

هاشم به غزه رفت و پس از پایان تجارت، آهنگ بازگشت کرد اما همان شب، به ناگاه بیمار شد. پس اصحابش را فراخواند و گفت: به مکه بازگردید. به مدینه که رسیدید، همسر مرا سلام برسانید و درباره فرزندم که از او متولد

ص: 38

خواهد شد سفارش کنید؛ به او بگویید که این فرزند، بزرگ ترین دغدغه من است. سپس قلم و کاغذی خواست و وصیت نامه ای نوشت که بخش عمده ای از آن در سفارش به پاسداری از فرزند و اشتیاقش به زیارت او بود. موسی(علیه السلام) به یهودیان خبر آمدن پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) را داده بود. اینان از قیافه، پدر و مادر و نسل او آگاه بودند و گنجینه ای از اطلاعات را در اختیار داشتند. علم چهره شناسی نیز که از موسی(علیه السلام) آموخته بودند، نسل به نسل در آنان منتقل شده بود. با این اطلاعات، هاشم در چشم آن ها آشنا بود و به خوبی می دانستند که پیامبر آخرالزمان از نسل اوست. اما تیرشان دیر به هدف خورد و هنگامی هاشم ترور شد که نطفه عبدالمطلب در مدینه بسته شده بود.(1)

ب) ترور عبدالمطلب(رحمه الله)؛ فرزند هاشم در مدینه به دنیا آمد و رشد کرد. او را شبیه نامیدند. به توصیه ی هاشم، مادر پاسداری از او را بر عهده گرفت و جالب است که مادر دیگر ازدواج نکرد.

مردی از بنی عبدمناف برای تجارت به یثرب رفته بود. کودکی را در آنجا دید که خود را فرزند هاشم می خواند. «ظاهراً کودک در حال کُشتی گرفتن بودند که شبیه پس از پیروزی بر سایر کودکان گفت: من پسر هاشمم». از حال او پرسید و او خود را معرفی کرد. آن مرد این خبر را به مُطلب رساند و مُطلب کودک را از این خانه فراری داد، همراه خود به مکه برد. طبق نقلی دیگر وی با توافق مادر شبیه این کار را کرد.

ص: 39

به هنگام بازگشت مطلب و شبیه، یهودیان آنان را شناسایی کرده و به آن‌ها حمله کردند که آن دو با اعجاز نجات یافتند. وقتی مطلب، شبیه را به مکه آورد مردم به گمان این که وی غلام مطلب است، او را عبدالمطلب نام نهادند و این نام بر وی ماند. (1)

(ج) ترور عبدالله (رحمه الله)؛ یهود در ترور عبدالمطلب ناکام ماند و از او عبدالله به دنیا آمد. عبدالله اهل مکه بود ولی قبرش در مدینه (مقر یهود) است و این عجیب می‌نماید! درباره عبدالله، داستان‌ها صریح‌تر است. یهودیان بارها دست به ترور او زده و ناکام ماندند.

روزی وهب بن عبدمناف، یکی از تاجران مکه، عبدالله 25 ساله را دید که یهودیان در میانش گرفته بودند و می‌خواستند او را بکشند. وهب گریخت و میان بنی هاشم آمد و فریاد زد: عبدالله را دریابید که دشمنان، او را در میان گرفته‌اند. عبدالله معجزه آسا نجات یافت. وهب که شاهد نجات معجزه آسای عبدالله بود و نور نبوت را در چهره او می‌دید، پیشنهاد ازدواج دخترش آمنه و عبدالله را داد و این ازدواج مبارک سرگرفت.

گفته‌اند: کاهنان یهودی زنی را فرستادند که همسر عبدالله شود تا نطفه پیامبر آخرالزمان به این زن منتقل گردد. وی هر روز راه بر عبدالله می‌گرفت و به او پیشنهاد ازدواج می‌داد ولی بعد از ازدواج عبدالله، دیگر این پیشنهاد را نداد. عبدالله از او پرسید: چرا این بار سخن پیشینت را تکرار نکردی؟ زن گفت: نوری که در پیشانی تو بود، دیگر نیست. عبدالله ازدواج کرده بود.

ص: 40

چند ماه پس از ازدواج آن دو و در شرایطی که آمنه باردار بود، عبدالله در راه بازگشت از شام بیمار شد و در مدینه از دنیا رفت. تیر یهود برای بار دوم دیر به هدف می خورد. عبدالله به گونه ای کاملاً مشکوک در یثرب درگذشت، اما نمی توان خط ترور را ردیابی کرد. (1)

(د) تلاش برای ترور پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)؛ یک روز بعد از میلاد حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)، یکی از علمای یهودی به دارالندوه آمد و از حاضران پرسید:

«آیا امشب در میان شما فردی متولد شده است؟ گفتند: نه. گفت: پس باید در فلسطین متولد شده باشد؛ پسری که نامش احمد است و هلاک یهود به دست او خواهد بود. حاضران پس از جلسه سراغ گرفتند و دریافتند که پسری برای عبدالله بن عبدالمطلب به دنیا آمده است. پس آن عالم یهودی را خبر کردند و بنابر درخواست وی، او را نزد کودک بردند. او به محض دیدن طفل، بی هوش شد. چون به هوش آمد گفت: به خدا قسم که پیامبری (نبوت)، تاقیامت از بنی اسرائیل گرفته شد. این همان کسی است که بنی اسرائیل را نابود می کند. آنگاه با دیدن شادی قریش از این خبر، ادامه داد: به خدا قسم، کاری با شما کند که اهل مشرق و مغرب از آن یاد کنند». (2)

### 3. دور کردن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از محیط مکه:

در آن شرایط، عبدالمطلب وظیفه ای خطیر بر عهده داشت. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) برای مادر و نیز جد مادری و جد پدری بسیار محبوب بود. عبدالمطلب، محبوب ترین فرزندش، عبدالله را از دست داده و دختر و هب نیز دو ماه پس از ازدواج بیوه شده بود. محصول این ازدواج، یک پسر بسیار

ص: 41

---

1- . تبار انحراف، ص 160

2- . الکافی (ط - الإسلامية)، ج 8، ص: 300؛ تبار انحراف، ص 161

زیبا بود. از این رو اهمیت پاسداری از محمد(صلی الله علیه و آله و سلم) برای سرپرستان ایشان، کاملاً آشکار بود. او در محیط مکه به دلیل رفت و آمد کاروان های تجاری و زیارتی در امان نبود. تنها راه چاره، دور کردن وی از مکه بود؛ آن هم مخفیانه و دور از چشم اغیار. محمد(صلی الله علیه و آله و سلم) را به دایه سپردند تا ایشان را در سرزمینی دورتر از مکه و پنهانی نگهداری کند. منطقه سکونت حلیمه از مکه بسیار دور بوده است.<sup>(1)</sup>

#### 4. یهود و ترور شخصیتی در تاریخ اسلام:

الف) ترور شخصیت حضرت خدیجه(علیها السلام)

با اشاره به سن زیاد و دفعات ازدواج ایشان می خواهند چهره ایشان را تخریب کرده و برای دیگر زنان پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) فضیلت تراشی کنند. در صورتی که سن ازدواج حضرت خدیجه(علیها السلام) هنگام ازدواج با پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) 25 سال بوده است. در این زمینه روایاتی از شیعه و از اهل تسنن می باشد که به نقل تعدادی از راویان سنی بسنده می کنیم:

«بیهقی (از علمای بزرگ اهل تسنن) ایشان را 25 ساله می داند. بیهقی می گوید: «بعضی می گویند: سن حضرت خدیجه(علیها السلام) (در هنگام وفات) 65 ساله بود و برخی دیگر گفته اند: در آن وقت، ایشان 50 ساله بوده است که قول صحیح هم همین است.»<sup>(2)</sup>

بیهقی در جای دیگر آورده است: «ازدواج رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) با حضرت خدیجه(علیها السلام) 15 سال قبل از بعثت بوده است.»<sup>(3)</sup>

ص: 42

1- . تبار انحراف، ص 160

2- . دلائل النبوة و معرفة أحوال صاحب الشريعة، ج 2، ص 71؛ البداية والنهاية، ج 2، ص 359؛ السيرة النبوية، ج 1، ص 264

3- . دلائل النبوة و معرفة أحوال صاحب الشريعة، ج 2، ص 72



بنابراین طبق قول بیهقی وقتی ایشان در زمان وفات یعنی سال دهم بعثت، 50 ساله باشند و 15 سال قبل از بعثت هم ازدواج کرده باشند، با این حساب سن حضرت خدیجه (علیها السلام) در زمان ازدواج با پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) 25 سال بوده است و حلبی هم همین قول را آورده است:

«پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با خدیجه (علیها السلام) ازدواج نمود و در آن هنگام قولی وجود دارد که خدیجه (علیها السلام) در سن بیست و پنج سالگی بوده است.» (1)

قول دیگر که قول اکثر محققین و مورخین است این است که سن ایشان در زمان ازدواج 28 سال بوده است. ابن عماد حنبلی از علمای اهل تسنن در شذرات الذهب می گوید:

«بسیاری از مورخین قول 28 سال را برای حضرت خدیجه (علیها السلام) در زمان ازدواج با پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) ترجیح داده اند.» (2)

حاکم نیشابوری نیز فقط همین قول را برای ابن اسحاق (سیره نویس مشهور) نقل می کند: «خدیجه در زمان ازدواجش با پیامبر، بیست و هشت ساله بود.» (3)

با توجه به نقل های فوق، فرقی بین 25 یا 28 سال نمی کند، اما این سن کجا و 40 سال کجا؟! اما در مورد باکره بودن حضرت خدیجه (علیها السلام) هنگام ازدواج با پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هم نقل هایی است که خط بطلانی بر تحریفات تاریخ مبنی بر بیوه بودن ایشان دارد که باز هم از اهل تسنن نقل هایی را ذکر می کنیم:

ص: 43

---

1- السیرة الحلبیة، ج 1، ص 229

2- شذرات الذهب فی أخبار من ذهب، ج 1، ص 14

3- المستدرک، ج 3، ص 200

ابوالقاسم اسماعیل بن محمد اصفهانی از دانشمندان اهل تسنن تصریح می کند که حضرت خدیجه (علیها السلام) باکره بوده است:

«وَكَاثَتْ خَدِيجَةَ (علیها السلام) امْرَأَةً بَاكِرَةً ذَاتَ شَرَفٍ وَمَالٍ كَثِيرٍ وَتِجَارَةٍ تَبَعَتْ بِهَا إِلَى الشَّامِ فَتَكُونُ عِيْرَهَا كَعَامَّةِ عِيْرِ قُرَيْشٍ؛ (1)

حضرت خدیجه (علیها السلام)، زنی باکره، دارای اعتبار و مال بسیاری بود، کاروان تجاری اش را به سوی شام می فرستاد و کاروان او به اندازه تمام کاروان قریش بود).

ابوالقاسم کوفی از علمای شیعه، در این باره استدلال جالبی کرده است. وی در کتاب الاستغاثه می نویسد:

«ان الاجماع من الخاص والعام من اهل الانال ونقله الاخبار على انه لم يبق من اشراف قريش ومن ساداتهم وذوى النجدة منهم الا من خطب خديجة (علیها السلام) ورام تزويجها فامتعت على جميعهم من ذلك فلما تزوجها رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) غضب عليها نساء قريش وهجرنها وقلن لها خطبك اشراف قريش وامراؤهم فلم تتزوجى احدا منهم وتزوجت محمدا يتيم ابى طالب فقيرا لا مال له، فكيف يجوز فى نظر اهل الفهم ان تكون خديجة (علیها السلام) يتزوجها اعرابى من تميم وتمتعت من سادات قريش واشرافها على ما وصفناه، الا يعلم ذو التميز والنظر انه من ابين المحال وافطع المقال، ولما وجب هذا عند ذوى التحصيل ثبت ان خديجة (علیها السلام) لم تتزوج غير رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم)؛ (2)

مورخان و محدثان شیعه و سنی بر این مطلب اتفاق دارند که کسی از بزرگان، اشراف، رؤسا و جوانمردان قریش باقی نماند مگر این که از حضرت

ص: 44

1- . دلائل النبوة، ج 1، ص 178

2- . الاستغاثه، ج 1، ص 70

خدیجه(علیها السلام)خواستگاری کرد و ازدواج با ایشان را آرزو می کرد اما خدیجه کبری(علیها السلام)دست رد بر سینه همه آن ها زد ولی وقتی رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) با او ازدواج کرد تمام زنان قریش از او فاصله گرفته و رفت و آمد با وی را ترک کردند و گفتند: تو پیشنهاد سران قریش را رد کردی و تن به همسری کسی دادی که فقیر است و مال و ثروتی ندارد؟! با این حال چگونه اهل فهم می توانند بپذیرند که حضرت خدیجه(علیها السلام) با یک اعرابی از قبیله بنی تمیم ازدواج کرده باشد اما خواستگاری بزرگان قریش را نپذیرفته باشد؟ آیا صاحبان فکر و اندیشه نمی دانند که این مطلب از آشکارترین محالات و ناپسند ترین گفتارها است. وقتی برای اهل تحقیق این مطلب ثابت شود، ثابت می شود که حضرت خدیجه(علیها السلام) با کسی غیر از رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) ازدواج نکرده است».

و نیز می توان این سؤال را از اهل تحقیق پرسید که اگر خدیجه(علیها السلام) قبل از ازدواج با رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) با یک نفر اعرابی از قبیله تمیم ازدواج کرده بود، آیا موردی برای این سرزنش ها پس از ازدواج با رسول خدا باقی می ماند؟ و آیا ازدواج زنی بیوه و شوهر دیده به این اندازه برای تمام مردم مکه مهم بود که بر اساس همین نقل تمام همسران اشراف قریش با وی قطع رابطه کنند؟

اگر خدیجه(علیها السلام) شایسته ملامت و سرزنش بود پس چرا (در صورت صحت) هنگام ازدواج با یک نفر اعرابی که بر پاشنه پایش ادرار می کرد و از هیچ امتیازی برخوردار نبود ملامت و سرزنش نشد؟

از این رو ما مطمئن هستیم که قضیه ازدواج حضرت خدیجه(علیها السلام) قبل از رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) از دسیسه های کسانی است که هیچ حد و مرزی را در فضیلت برای دشمنان اهل بیت(علیهم السلام) نمی شناختند و هیچ فضیلتی را برای اهل بیت(علیهم السلام) باقی نگذاشتند مگر این که عین همان را برای دیگران ساختند.

همچنین در زیارت اربعین سیدالشهدا(علیه السلام) می خوانیم:

«أَشْهَدُ أَنَّكَ نُورٌ فِي الْأَصْلَابِ الشَّامِخَةِ وَالْأَرْحَامِ الْمُطَهَّرَةِ لَمْ تُنَجِّسْكَ الْجَاهِلِيَّةُ بِأَنْجَاسِهَا وَلَمْ تُلْبِسْكَ الْمُذَلِّهِمَاتُ مِنْ ثِيَابِهَا؛

گواهی دهم که تو به راستی نوری بودی در پشت پدرانی بلند مرتبه و رحم هایی پاکیزه که آلوده ات نکرد اوضاع زمان جاهلیت به آلودگی هایش و در برت نکرد از لباس های چرکینش».

همچنین:

«از ابن شهر آشوب نقل شده که احمد بلاذری و ابوالقاسم کوفی در کتاب هایشان و سید مرتضی در الشافی و ابوجعفر (شیخ طوسی) در تلخیص الشافی متذکر این امر شده اند که پیامبر با خدیجه ازدواج کرد در حالی که ایشان دختری باکره بود. این گفته در کتاب های الانوار و البدع نیز مورد تاکید قرار می گیرد، در آن جا که می گوید: «رقیه و زینب دختران هاله، خواهر خدیجه اند.»<sup>(1)</sup>

چطور ممکن است که رحم حضرت خدیجه(علیها السلام) آلوده به شرک و جاهلیت شده باشد؟ همچنین چطور ممکن است یک زن حنیف به ازدواج کافر و بت پرست درآید؟ و سوالات دیگری که مجالی برای مطرح کردن آن نیست.

ب) ترور شخصیت پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم)

در مورد چگونگی بعثت و بی سوادی پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم)، به جوادالائمه(علیه السلام) عرض شد: مردم گمان می کنند پیامبر اسلام(صلی الله علیه و آله و سلم) را به این جهت اُمّی گفته اند که نمی توانست بنویسد. حضرت فرمودند: لعنت خدا بر آنان باد، دروغ می گویند. به خدا سوگند، پیامبر اسلام(صلی الله علیه و آله و سلم) به هفتاد و دو زبان می خواند و می نوشت. چرا که اگر نمی توانست بخواند و بنویسد، نقص

ص: 46

بزرگی برای پیامبری آن حضرت بود، در صورتی که آن بزرگوار کوچک ترین نقصی نداشت. (1)

## 5. استحکامات نظامی یهود از مدینه تا قدس:

یهودیان با استقرار به صورت پراکنده در سرزمین حجاز، در حقیقت، راه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به بیت المقدس را بستند. آن حضرت اگر می خواست از هر راهی، از مدینه به سرزمین کنعان (فلسطین) برود یهودیان در برابر او بودند. اگر از مسیر عراق می رفت به فدک و اگر از مسیر مدینه می رفت به خیبر می رسید. چگونه پذیریم که آنان تصادفی و اتفاقی در پایتخت حکومتی او مستقر شدند؟ سیزده سال، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در مکه بود و یهودیان از بعثت او آگاه بودند؛ حتی یکی از عالمان یهود، در روز میلاد حضرت او را شناخته بود. چطور یهودیان مدینه نمی دانستند که پیامبر موعود در مکه به دنیا آمده است؟ به ویژه که یهود انسجام درونی قوی ای داشت و حتی بارها به ترور حضرت یا اجداد ایشان نیز اقدام کرده بود. اگر آنان برای یاری پیامبر آخرالزمان (صلی الله علیه و آله و سلم) به مدینه رفته بودند، چرا در حالی که او را به دقت می شناختند در مکه به او ایمان نمی آوردند؟ یهودیان از مدینه تا دیوار قدس را مانع گذاری کرده بودند؛ چرا که اگر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) قدس را می گرفت، سازمان یهود از رسیدن به آرزوی بزرگ خود که حاکمیت جهانی بود، ناامید می شد و آتش این فتنه بزرگ که جهان را در خود می سوزاند خاموش می گشت. قدس مرکز اصلی آن ها بود و در کتاب مقدس آن ها اهمیت ویژه ای داشت.

ص: 47

بنابراین، یهود در واقع برای جلوگیری از ورود پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به قدس به مدینه و اطراف آن آمده بود. با توجه به نقشه سکونت یهودیان در حجاز، آن‌ها از مدینه تا دیوار قدس را خاکریز زده و استحکامات نظامی فوق العاده و موانعی عظیم در این مسیر فراهم آورده بودند. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) برای رسیدن به قدس باید از هفت خاکریز عبور می کرد: بنی قریظه، بنی مصطلق، بنی نضیر، خیبر، تبوک، موته و قدس. سه خاکریز نخست در مدینه بود و یهودیان مستقر در آن‌ها هر یک در زمانی خاص، به جنگ با رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) پرداختند. در خاکریزهای بعدی، حضرت در جنگ‌های مختلف تا موته پیش رفت ولی با مکر یهودیان به قدس نرسید. (1)

## 6. مدینه عرصه رویارویی یهود با پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم):

پیمان فریبکارانه یهود با پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم): هیئتی از سه قبیله ی یهودی بنی قریظه، بنی نضیر و بنی قینقاع خدمت حضرت رسیدند و از ایشان پرسیدند: مردم را به چه می خوانی؟ حضرت فرمودند:

«به گواهی دادن به توحید و رسالت خودم؛ من کسی هستم که نامم را در تورات می یابید و علمایتان گفته اند که از مکه ظهور می کنم و به این حره (مدینه) کوچ می کنم...».

یهودیان گفتند: آنچه گفتی شنیدیم؛ اکنون آمده ایم با تو صلح کنیم که به سود یا زیان تو نباشیم و کسی را علیه تو یاری نکرده و متعرض یارانت نشویم؛ تو هم متعرض ما و دوستانمان نشوی تا ببینیم کار تو و قومت به کجا می انجامد. (2)

ص: 48

---

1- . تبار انحراف، ص 182

2- . همان، ص 189

**اشاره**

تحریک مشرکان علیه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، تحریف، تمسخر، ایجاد تردید و فریب از جمله کارهایی است که یهودیان انجام می دادند، در زیر به برخی از این موارد اشاره می شود:

**الف) رد پای یهود در جنگ بدر:**

ساعتی بعد از پراکنده شدن سپاه کفر در جنگ بدر که بهترین فرصت برای قلع و قمع سران شرک بود، به ناگاه بدون این که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمانی در این زمینه داده باشد جنگ تعطیل شد. علت این امر هم به اسارت گرفتن شماری از مشرکان بود.

گرفتن اسیر، تخلف از فرمان پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و نقش یهود در این امر: بعضی طمع برخی مسلمین را مسبب و مشوق اسیرگیری دانسته اند. پذیرفتن این مطلب که مردم عادی گوشه چشمی هم به دنیا داشته باشند، سخت نیست. ولی تمرد سلحشوران بدری از امر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بسیار بعید به نظر می رسد؛ پس باید دلیلی ظریف تر بجوییم. یهود در مدینه پیوسته در صدد بودند که نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) پیروزی های زودرس نداشته باشد. اگر مشرکان در بدر نابود می شدند یهود به سرعت سقوط می کرد و منافقان نیز نمی توانستند آنان را یاری کنند. نفاق داخل مدینه به زمان نیاز داشت. پس نهضت اسلامی باید به تاخیر می افتاد. بنابراین باید در میان یهود و نفاق داخل مدینه، به دنبال عوامل این نافرمانی گشت؛ چرا که تنها آن ها از این امر سود می بردند. (1)

ص: 49

## ب) رد پای یهود در جنگ احد:

دومین نبرد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با مشرکان، جنگ احد بود. یهود به مکه آمدند و در گفتگو با ابوسفیان او را تحریک کردند و قول دادند که در صورت عملیات دوباره، هماهنگ با آنان وارد جنگ خواهند شد. بسیاری از سرمایه گذاران و صاحبان کاروان تجاری مکه، در بدر کشته شده بودند و اموال، بی صاحب شده بود؛ تعدادی نیز مجروح و تعدادی دیگر سرافکنده بازگشته بودند. سال بعد ابوسفیان سه هزار نیرو برای رزم گرد آورد و به همراه سه هزار نفر نیروی تدارکاتی و تعدادی زن، سپاه شرک را دوباره به راه انداخت. (1)

## 8. نبردهای مستقیم یهود با اسلام:

### اشاره

در یک برحه از زمان یهودیان مخفی کاری را کنار گذاشته و مستقیماً با پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) وارد جنگ شدند که در زیر به برخی از آنان مختصراً اشاره می شود:

### 1. بنی قینقاع، اولین شورش یهود:

ماجرا از این قرار است: مردی یهودی از قبیله بنی قینقاع در بازار این قبیله، دو طرف دامن زنی انصاری را که در مغازه مردی یهودی نشسته بود با میخ به زمین چسباند. زن که متوجه کار او نشده بود، به هنگام برخاستن، پشتش برهنه شد و یهودیان به او خندیدند (امروزه نیز با هجوم فرهنگی خود در بلاد اسلامی به مسلمانان می خندند)، مردی مسلمان که آن جا بود آن یهودی را به قتل رساند. یهودیان نیز بر سر او ریختند و وی را کشتند. آن ها عهدشان با پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را شکستند و به جنگ برخاستند و در قلعه های خویش مستقر شدند. (2)

ص: 50

---

1- . تبار انحراف، ص 209

2- . همان، ص 222



## 2. بنی نضیر، جنگ طمع کارانه یهود:

پس از نبرد احد و بازگشت سپاهیان اسلام به مدینه، بنی نضیر با سوءقصد به جان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) پیمان خود را شکستند. با فرمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) سپاه اسلام به سوی قلعه بنی نضیر حرکت کرد. یهودیان با دیدن آنان، درون قلعه هایشان رفتند. سپاه اسلام قلعه را محاصره کرد و این محاصره به طول انجامید. یکی از دلایل این محاصره آن بود که ارتباط یهود با منافقان مدینه که قول همکاری داده بودند قطع شود. بدین ترتیب، بعد از شش روز (طبق نقلی دیگر پانزده روز) محاصره و نرسیدن کمک از سوی منافقان و تخریب املاک بیرون قلعه توسط مسلمین، یهود تسلیم شد؛ مشروط به این که جانشان در امان باشد و جز اسلحه، هر اثاثیه ای که شترانشان قدرت حمل آن ها را دارند با خود ببرند. یهود هنگام کوچ اجباری، زن هایشان را وادار به دف زدن و آواز خواندن کردند تا وانمود کنند که خوار و زبون نیستند.

منافقان مدینه، هنگام کوچ بنی نضیر با ناراحتی آنان را بدرقه کردند. زید بن رفاعه در جمع بنی غنم، پنهانی به عبدالله بن ابی گفت: از نبود بنی نضیر در مدینه وحشت می کنم ولی آنان به سوی عزت و ثروت می روند و به سوی قلعه هایی بلند که مانند این جا نخواهد بود. (1)

## 3. خندق، آتش یهود، جنگ مشرکان:

هیئتی از روسای یهود بنی نضیر و بنی وائل به مکه رفتند و ابوسفیان را به گردآوری نیرو تحریک کردند. بهانه آن ها نیز برای تشویق، پیروزی مشرکان

ص: 51

در عملیات احد بود. این هیئت به سراغ قبایل دیگر شبه جزیره نیز رفتند و آن‌ها را برای حمله به مدینه با خویش هم‌رأی کردند. (1)

#### 4. جنگ خیبر:

پس از شکست یهود در مدینه، چهارمین خاکریز یهود علیه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) وارد نبرد شد. یهود در خیبر به تجمع نیرو پرداخت و خیبر را که در شمال مدینه قرار داشت به پایگاهی برای توطئه و حرکت‌های نظامی علیه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مبدل ساخت. یهودیان خیبر، شمال مدینه را ناامن ساخته و مانع گسترش اسلام در آن مناطق بودند.

پس از شکست بنی قریظه، یهودیان خیبر و قبایل هم‌پیمان آنان با اطمینان به نیرو و امکانات خود، به ویژه قلعه شکست‌ناپذیر خیبر، نقشه‌ای برای حمله به مدینه طرح‌ریزی کردند.

مسلمانان دریافته بودند که جز با قطع ریشه فساد، توطئه‌های یهود پایان نخواهد یافت. پس از صلح حدیبیه و آسوده شدن خاطر مسلمین از جبهه شرک، سپاه شش هزار نفری مسلمانان به فرمان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از مدینه به سوی خیبر رهسپار شد که با رشادت بی‌نظیر امیرالمومنین (علیه السلام) و با دست‌ان مبارک ایشان خیبر فتح شد. (2)

#### 5. جنگ مونه:

در ربیع‌الاول سال هشتم هجری، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گروه تبلیغی شانزده نفره‌ای به «ذات‌الاطلاح» از اراضی شام فرستاد. مردم آن منطقه نه تنها

ص: 52

---

1- . تبار انحراف، ص 224

2- . همان، ص 235

دعوت ایشان را به اسلام نپذیرفتند بلکه به گروه اعزامی حمله کردند و آن‌ها را از دم تیغ گذراندند. خبر این واقعه را یک زخمی که در میان کشته‌ها افتاده بود و شبانه توانست از آنجا خارج شود به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رساند. هم‌زمان با این واقعه، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) پیکی به سوی حاکم بصری فرستاد. غسانیان در موته، وقتی به هویت پیک پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) پی بردند او را گردن زدند. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در جمادی الاولی همان سال، لشکری سه هزار نفری به فرماندهی جعفر بن ابی طالب و زید بن حارثه و عبدالله بن رواحه به موته فرستاد. آن‌ها در آنجا با ارتشی متشکل از نظامیان رومی و قبایل هم‌پیمان آنان مواجه شدند.

بعد از صلح حدیبیه، یهود جناح عظیمش را از دست داد و مجبور شد آخرین تیغ خود را از نیام درآورد. این برای بار دوم در طول تاریخ بود که یهود برای رویارویی با یک پیامبر، به سراغ ابرقدرت زمان خود، روم می‌رفت. بار اول، در عصر حضرت عیسی (علیه السلام) پیلاتوس رومی را ضد آن حضرت وارد عمل کردند. این بار نیز هنگامی که از مشرکان مایوس شدند از روم کمک خواستند. رومیان، سپاه خویش را در موته که حدود هزار کیلومتر از مدینه فاصله داشت، مستقر کردند. یهود، پس از شکست‌های پیاپی در جلوگیری از گسترش اسلام و قلمرو آن و خروج جبهه شرک از مثلث یهود، نفاق و شرک، برای نابودی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و اسلام که هر لحظه بر رشد آن افزوده می‌شد، عرصه کارزار را تغییر داد. (1)

ص: 53

پس از فتح مکه و طائف، روم دوباره در منطقه ای مرزی که در مقایسه با موته، در فاصله نزدیک تری واقع شده بود دست به لشکرکشی عظیمی زد. این بار پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) لازم دید که خود با سپاهی پر تعداد (سی هزار نفر) به آنجا برود.

پیش از رسیدن سپاهیان اسلام به تبوک، رومیان از آنجا رفته بودند و مسلمین بدون هیچ گونه درگیری به مدینه بازگشتند. از این موضوع و نیز از سوءقصد به رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) هنگام بازگشت از تبوک، در تنگه عقبه و نیز سوءقصد به جان علی (علیه السلام) در همان زمان، می توان نتیجه گرفت که در این زمان نیز بین یهود و نفاق ارتباطی وجود داشت و یهود هنوز در پی اجرای نقشه کودتای منافقان برای به دست گرفتن حکومت در پایگاه اسلام بود. اما این بار نیز پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با گماردن علی بن ابی طالب (علیه السلام) به جانشینی خویش در مدینه طرح آن ها را نقش بر آب کرد. (1)

ص: 54

نفوذ همیشه مخفیانه است و اگر مخفی نبود، اسم آن را نفوذ نمی گذاشتند؛ از این رو عوامل نفوذی پس از گذشت زمان مشخص می شوند. در زمانی که هستیم همه، نفوذی ها را نمی شناسند. افراد خاصی که دارای اطلاعات خاصی هستند، امکان دارد که بشناسند.

از دیگر ادله دشمنی یهود با پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و اسلام، مسئله نفوذ یهودیان در بدنه حکومت اسلامی است. حضرت امام موسی بن جعفر (علیه السلام) در روایتی طولانی، سرزمینی را در جهنم معرفی می کند که ویژه ی بدعت گذاران و گمراهان بزرگ است؛ در این سرزمین، پنج تن از امت های پیشین، از جمله پولس قرار دارند و دو نفر از این امت. همچنین در حدیثی دیگر فرموده اند:

«رسولان خداوند در عصر خویش و پس از خود، به شیطان هایی مبتلا بودند که آنان را می آزرند و مردم را پس از آنان گمراه می کردند. پولس و نسطور در امت عیسی (علیه السلام) این چنین هستند». بعدها مرسیون(1) اندیشه های پولس را ادامه داد.(2)

ص: 55

---

1- . کسی است که مسیحیان او را اولین بدعت گذار مسیحی میدانند.

2- . تبار انحراف، ص 148

به گفته اناجیل، حضرت عیسی (علیه السلام) پترس را به جانشینی خود برگزیده و امتش را به پیروی از او فرا خوانده بود. در این زمان، شخصی به نام شانول به مسیحیت گروید و به پولس تغییر نام داد. پولس از فریسیان و بزرگان یهود و دشمن سرسخت مسیح بود. او بر مسیحیان سخت می گرفت و آنان را شکنجه و آزار می داد. یهود با نفوذ دادن پولس در جهان مسیحیت، آن را با کمال زیرکی در اختیار خود گرفت. پولس با ظرافت تمام، محتوای انجیل را تغییر داد تا جایی که حتی نام قدس در منابع مسیحی (عهد جدید)، گاه یهودیه ذکر شده است. (1) یهودیان با همین روش در اسلام نفوذ کردند و خسارت های جبران ناپذیری را به بار آوردند.

## نفوذ یهود در اسلام

بعد از نفوذ موفقیت آمیز یهود در مسیحیت و نابود کردن آن نوبت به نفوذ به سیستم حکومتی اسلام رسید. یهودیان این تجربه موفق را به وسیله کارگزاران و نفوذیان خود در اسلام پیاده کردند.

مجموعه عملیات یهودیان برای مبارزه با پیامبر آخرالزمان، در سه مرحله طرح ریزی شده بود:

1. ترور پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و جلوگیری از ظهور ایشان.
2. ایجاد موانع بر سر راه ایشان برای جلوگیری از رسیدن به قدس؛ چون قدس محور خواسته ی یهود بود و اگر این منطقه به دست پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) فتح می شد، یهود برای همیشه ناامید می گردید.

ص: 56

3. نفوذ در حکومت پیامبر خاتم (صلی الله علیه و آله و سلم) و حاکمیت بر آن.

یهود درباره اسلام اطلاعات جامعی داشت؛ نه تنها درباره نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)، بلکه اطلاعات مربوط به جانشینان او را نیز در کتاب های خود داشت و اهل بیت (علیهم السلام) را همانند فرزندان خود می شناخت. علائم ظهور منجی آخرالزمان در کتاب های دانیال، ارمیا، حزقیل و اشعیا آمده بود. یهود می دانست که بر این اساس، رسالت نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) با جانشینان او ادامه می یابد.

بنابراین، اگر پرچمی که در موته متوقف شده بود به دست علی (علیه السلام) بلند می شد و او آن عملیات را ادامه می داد و قدس را می گرفت گویی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آن را گرفته و فتح کرده بود. پس اگر علی (علیه السلام) هم سرزمینی را فتح می کرد، دیگر آن سرزمین از دست مسلمین بیرون نمی رفت. اگر آن ها توانستند نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) را در موته متوقف کنند، علی (علیه السلام) پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به این کار (فتح قدس) مبادرت می کرد و به هر حال، یهود شکست می خورد. پس می بایست برای این شرایط نیز تدبیری می اندیشیدند و این گره جز با نفوذ دادن عواملشان باز نمی شد.

یهود برای نفوذ در حکومت مسلمانان، گروهی را سازماندهی کرد و درون حکومت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرستاد. این گروه که برخی از آنان را با نام منافقان می شناسیم، کسانی بودند که در ظاهر، اسلام آورده بودند ولی دل در گرو آن نداشتند و درصدد یافتن فرصتی مناسب برای ضربه زدن به اسلام بودند.

خداوند در آیات بسیاری، آنان را سرزنش کرده است و صفاتشان را بر می شمرد. به گزارش تاریخ، بسیاری از این افراد پیش از اسلام ظاهری

خویش یا در کسوت یهودی بوده اند یا با یهودیان ارتباط مکرر داشته اند. برخی کتاب ها به نام این افراد نیز اشاره کرده اند.

هرچند نام برخی دیگر را نمی توان در کتاب ها یافت اما از نحوه ی سلوک آنان و تاریخ زندگی و چگونگی اسلام آوردنشان می توان به یهودی بودن یا ارتباطشان با یهود پی برد. بلاذری، از رفت و آمد اهل نفاق به کنیسه یهود خبر داده و در جای دیگر ضمن برشمردن عالمان یهودی پناهنده شده به اسلام، می گوید: مالک بن ابی قوقل، عالم یهودی بود که به اسلام پناه آورده بود ولی اخبار رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) را به یهودیان می داد.

به دلیل یهودی بودن شماری از منافقان، رابطه خوبی میان این دو گروه در صدر اسلام وجود داشت. تلاش عبدالله بن ابی، یکی از منافقان رسوا شده در دو حادثه بنی قینقاع و بنی نضیر، برای نجات دوستان یهودی اش، دلیل دیگری بر این مطلب است.

یهود با نفوذ پیروزمند خویش در دین مسیح، مسیحیت یهودستیز و اصلاح گر را به دینی بی محتوا و بی پایه تبدیل کرد. تلاش های پولس، نفوذی یهود در مسیحیت، به اندازه ای به بار نشست که پس از یک قرن، اثری از مسیحیت راستین بر زمین نماند. این تجربه موفق یهود، در جلوگیری از گسترش اسلام به کار یهود آمد اما آنان این بار، نه پس از رسول الله(صلی الله علیه و آله و سلم) بلکه هم زمان با آغاز رسالت او، تلاش خویش را برای نفوذ در دین اسلام آغاز کردند.

عناصر نفوذی یهود در دو چهره ظاهر شدند: برخی همانند عبدالله بن ابی، رفاعه بن زید، مالک بن ابی قوقل و... با تلاش های یهودپسندانه و دفاع از یهودیان، خواسته یا ناخواسته، ماهیت خویش را به دیگر مسلمانان



نمایانده بودند؛ اما برخی وظیفه ای دیگر برعهده داشتند و مامور بودند که هرگز ماهیت خویش را ابراز نسازند و حتی با ظاهرسازی های دروغین تا راس هرم قدرت نیز پیش روند. البته چنین نیست که این افراد هیچ ردپایی از خویش به جای نگذاشته باشند؛ می توان نفوذ آنان را اثبات کرد اما آنان توانستند کار خویش را به درستی پیش برده، همچنان قلوب عوام الناس را همراه خود سازند و حمایت آنان را پس از رسول الله(صلی الله علیه و آله و سلم) به دست آورند.

از آنجا که بسیاری از یاران پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) تحمل پذیرش حقیقت را نداشتند، رسوا ساختن آن نفوذی ها نیز کاری از پیش نمی برد؛ چنان که پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) بارها این کار را کرد اما تاثیر چندانی در روند تاریخ و نفوذ یهود نداشت. پس از پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم)، امیرالمومنین(علیه السلام) نیز برای رسوایی خط نفاق بسیار تلاش کرد. خطبه شقشقیه آن حضرت در کوفه که شهر ارادتمندان آن حضرت بود، ایراد شده است؛ اما او پس از بیان مقدماتی، از سخن، بازماند؛ چرا که مخاطبان ظرفیت پذیرش نداشتند.

در واقع، سازمان نفاق، متشکل از عده ای یهودی، عده ای قدرت طلب و عده ای بود که تنها با پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) دشمن بودند: مشرکان، قدرت طلبان و یهودیان.

بسیاری از مشرکان همانند ابوسفیان که دشمن پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) بود به دروغ مسلمان شدند؛ آن ها هنگامی اسلام را پذیرفتند که اسلام رشد و گسترش یافته بود و آن ها توان مقابله با آن را نداشتند. در واقع با این کار، ابتدا جان خویش را حفظ کردند و سپس زمینه دست یافتن به قدرت را در زمان های بعد فراهم آوردند. گروهی نیز مسلمانانی بودند که در پی قدرت بودند.

بنابراین از این عده نیز استفاده می شد. دسته سوم نیز اصالتاً یهودی بودند و هرگز ایمان نیاوردند اما به ظاهر اسلام را پذیرفتند.

افراد این سازمان باید به اندازه ای قدرت و پایگاه می یافت که بتواند پس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) قدرت را به دست گیرد؛ به اندازه ای که جانشین رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را کنار زند و در راس هرم قدرت جایگزین شود.

اما چرا پس از حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) مردم به دنبال علی بن ابی طالب (علیه السلام) نرفتند؟ چند گونه می توان به این پرسش پاسخ داد:

1. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) هرگز حضرت علی (علیه السلام) را معرفی نکرده بود. این پاسخ غلط است؛ چرا که به دلایل پرشمار و متواتر، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در غدیر خم علی (علیه السلام) را به ولایت و وصایت منصوب کرده و فرمود: «من کنت مولاه فهذا علی مولاه».

2. مردم علی (علیه السلام) را نمی شناختند. این نیز غلط است؛ چرا که رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) در حوادث مختلف، شأن علی (علیه السلام) را به مردم معرفی کرده بود. افزون بر آن، علی (علیه السلام) دارای چنان مناقبی بود که مردم نمی توانستند او را نشناسند.

3. مردم پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را قبول نداشتند. این نیز غلط است؛ چرا که توده های مردم مدینه، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را به گونه ای دوست داشتند که نمی گذاشتند آب وضوی او بر زمین بریزد بلکه برای تبرک برمی داشتند.

4. بر اثر نفوذ سازمان نفاق در اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، مردم کسان دیگری را نیز به موازات پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) قبول داشتند و به اوامرشان گوش می سپردند؛ به اندازه ای که با پیروی از آنان، از بیعت با علی (علیه السلام) سر باز زدند. این فرمانبری به حدی بود که زهرا (علیها السلام) پس از پدر آزارهای بسیار دید و در راه رسوا ساختن

خط نفاق و دفاع از ولایت به شهادت رسید اما مردم زبان به اعتراض نگشودند و عاملان شهادت او، بر اریکه ی قدرت باقی ماندند. این در حالی است که مردم دیده بودند رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) بارها دهان فاطمه (علیها السلام) را می بوسید و می گفت: «فاطمه پاره ی تن من است. هرکس او را بیازارد، مرا آزرده است؛ رضایت خدا در خشنودی او و خشم خداوند در خشم اوست» و یا می فرمود: «او سرور زنان جهانیان است».<sup>(1)</sup>

یهودیان از طریق منافقان به بدنه حکومت اسلامی وارد شده بودند و همواره عوامل آنان در بین مسلمانان حضور داشتند؛ البته پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) با این ها به شدت برخورد می کردند. برخی از آنان گرایش به اهل کتاب داشتند که در منابع سنی هم به برخی از آنان اشاره شده است، مثلاً آمده عمر بن الخطاب و حفصه به تورات، گرایش فوق العاده ای داشتند و آن را همانند قرآن قرائت می کردند و در فراگیری آن تلاش می کردند؛ مثلاً چندین بار عمر بن خطاب به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مراجعه کرد و گفت که می خواهد تورات را بنویسد و از تورات استفاده کند که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به شدت با وی مقابله کردند، مردم را برای نماز جماعت جمع کرده و این کار عمر را توبیخ کردند.<sup>(2)</sup>

جالب توجه است که نفوذ یهود در جامعه اسلامی در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بود، اما پس از ایشان دوره اساسی را برای نفوذ در پیش گرفتند. عده ای از یهودیان به صورت منافقانه اظهار اسلام کردند، آن هم یهودیانی که عالم به دین یهود بودند مانند: کعب الاحبار، تمیم داری و عبدالله بن سلام که از راه نفاق وارد شدند. این افراد پس از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فعالیت اصلی خود را

ص: 61

1- . تبار انحراف، ص 241

2- . مصنف عبد الرزاق الصنعانی، ج 6 ص 112 و 113

گسترش دادند. یک راه نفوذ هم استفاده از مهره های داخلی مسلمانان بود. آن ها که منافق بودند خودشان یهودی نبودند و در حقیقت افراد ضعیف الایمانی بودند که یهود از آن ها برای رسیدن به اهداف خود استفاده کرد. به ویژه اشخاصی که دارای وجهه سیاسی و خواهان رسیدن به مقام بودند که خلفا در رأس این اشخاص قرار داشتند. حتی در روایتی از امام زمان (علیه السلام) این گونه آمده:

«آن دو از روی طمع، مسلمان شدند و آن به این خاطر است که آن دو با یهودیان همنشینی می نمودند و از آنان درباره آنچه در تورات و دیگر کتب پیشین که حاوی پیشگویی های احوال ماجرای محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و سرانجام کارش بود درخواست خبر می کردند و یهودیان یادآور می شدند که محمد بر عرب مسلط می شود همان طور که بختنصر بر بنی اسرائیل مسلط شد و پیروزی او بر عرب حتمی است همان طور که بختنصر بر بنی اسرائیل پیروز گشت غیر از این که او در ادعای نبوتش دروغگو است. پس نزد محمد آمدند و با شهادت بر یکتایی خدا او را یاری کردند و از روی طمع در این که هنگامی که امورش استوار شد و احوالش برقرار، هر یک از آن دو از سویش به ولایت سرزمینی دست یابد با او بیعت کردند؛ ولی هنگامی که از آن مایوس شدند نقاب بر چهره زدند و همراه گروهی از منافقان همانند خویش از عقبه بالا رفتند تا او را بکشند ولی خداوند بلند مرتبه نیرنگشان را دفع کرد و با خشم بازگشتند و به نتیجه ای نرسیدند...».

(1)

یعنی ایمان آن ها واقعی نبوده است بلکه جاسوس یهود در بین مسلمانان بودند و برای آن ها کار می کردند. پس از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) و تشکیل نظام سیاسی، ابتدا ابوبکر و پس از وی، عمر و عثمان به خلافت

ص: 62

حکومت رسیدند. آن‌ها پیش از این که اسلام بیاورند، رابطه مناسبی با یهود داشتند و حتی در برخی منابع روایی آمده که پدر ابوبکر خود معلم یهود بوده است و یا عمر پس از مسلمان شدن به مدارس یهود رفت و آمد داشته و از آموزه‌های یهود درس می‌گرفته است. خود یهودیان نقل کرده‌اند و در کتاب‌های اهل تسنن هم آمده که محبوب‌ترین اشخاص از بین مسلمانان در بین یهود، عمر بوده است. از آنجایی که این افراد از قبل با یهودیان رابطه داشتند، پس از این که به حکومت رسیدند، رابطه آن‌ها متقابل بود؛ یهودیان به شدت از خلفا حمایت می‌کردند و خلفا نیز حامی یهود بودند. بنابراین می‌بینیم که آنان برای یهود مناصب حکومتی در نظر گرفتند و اهل کتاب در حکومت خلفا، جایگاه مناسبی داشتند.

به طور مثال کعب الاحبار تا آنجا پیش رفت که مستشار و مشاور خلیفه شد؛ یا تمیم داری به عنوان قصه‌گوی خلیفه، پیش از نماز جمعه برای مردم قصه‌های اهل کتاب را نقل می‌کرد یا زید بن ثابت به عنوان مفسر، جمع‌کننده و قاری قرآن که آن زمان یک منصب فرهنگی مهم در بین جامعه بود، مطرح شد و این منصب را به دست گرفت. کعب الاحبار یهودی بسیار مورد اعتماد حکومت در دوران خلیفه دوم و حکومت امویان بود (بعد از عمر بن خطاب به شام رفت و مشاور معاویه شد)، پس از اظهار اسلام، تورات را قرائت و ترویج می‌داد و او یکی از متهمان اصلی نفوذ اسرائیلیات در تفسیر قرآن بوده است؛ امام ذهبی سنی می‌گوید: «کان یحدّثهم عن الکتب الإسرائیلیة؛»<sup>(1)</sup> صحابه از کتاب‌ها و روایات اسرائیلیات نقل می‌کردند و یهودیان علاوه بر حمایت از خلفا برای آنان لقب‌هایی را قرار دادند. لقب

ص: 63

صدیق برای ابوبکر و لقب فاروق برای عمر یا لقب شهید مظلوم برای عثمان از ابتکارات یهود بود تا جایگاه خلفا در بین مردم تثبیت شود و این لقب دادن برای خلفا، یکی از حمایت‌هایی بود که از طرف یهود صورت می‌گرفت. علمای اهل تسنن به این مطلب نیز معترف اند:

محمدبن سعد در الطبقات الکبری، ابن عساکر در تاریخ مدینة دمشق، ابن اثیر در اسد الغابه و محمدبن جریر طبری در تاریخش می‌نویسند:

«قال بن شهاب بلغنا ان اهل الكتاب كانوا اول من قال لعمر الفاروق وكان المسلمون ياثرون ذلك من قولهم ولم يبلغنا ان رسول الله(صلى الله عليه و آله و سلم) ذكر من ذلك شيئاً؛(1)»

ابن شهاب گوید: این گونه به ما رسیده است که اهل کتاب نخستین کسانی بودند که به عمر لقب فاروق دادند و مسلمانان از سخن آن‌ها متأثر شدند و این لقب را درباره عمر استعمال کردند و از پیامبر اسلام(صلى الله عليه و آله و سلم) هیچ مطلبی در این باره به ما نرسیده است.»

ابن جوزی، عالم معروف اهل سنت در کتاب الموضوعات می‌نویسد:

«عن ابی الدرداء عن النبی(صلى الله عليه و آله و سلم) قال: رایت ليلة اسرى بی فی العرش فرندة خضراء فیها مکتوب بنور ابيض: لا اله الا الله محمد رسول الله ابو بکر الصدیق عمر الفاروق؛»

ابی درداء از پیامبر اسلام(صلى الله عليه و آله و سلم) نقل می‌کند که آن حضرت فرمود: در شب معراج دیدم که در عرش خداوند بر لوحی سبز با نور سفید نوشته شده بود «خدایی جز خدای یکتا نیست، محمد(صلى الله عليه و آله و سلم) رسول او است، ابوبکر صدیق و عمر فاروق است!».

ص: 64

---

1- . الطبقات الکبری، ج3، ص270؛ تاریخ مدینة دمشق، ج44، ص51؛ تاریخ الطبری، ج11، ص504؛ اسد الغابه، ج3، ص648.

بعد در نقد روایت می نویسد:

«هذا حديث لا يصح، والمتهم به عمر بن اسماعيل قال يحيى: ليس بشئ كذاب، دجال، سوء، خبيث، وقال النسائي والدارقطني: متروك الحديث؛(1)»

این حدیث صحیح نیست و کسی که به آن متهم است عمر بن اسماعیل است. یحیی بن معین درباره او گفته است: سخن او ارزش ندارد، دروغ گو است، آدمی بد و خبیث است. نسائی و دارقطنی گفته اند: حدیث او متروک است».

و در جای دیگر می نویسد:

«هذا باطل موضوع وعلی بن جمیل کان یضع الحديث؛(2)»

این روایت باطل و ساختگی است و علی بن جمیل حدیث جعل می کرده است».

و ابن کثیر دمشقی سلفی نیز در این باره می گوید:

«فانه حديث ضعيف في اسناده من تكلم فيه ولا يخلو من نكارة، والله اعلم؛(3)»

این حدیث ضعیفی است و در سند آن کسی است که درباره او سخن ها گفته شده و سخن او از منکرات خالی نیست».

همچنین درباره لقب شهید مظلوم که به عثمان دادند گفته اند که این لقب را عبدالله بن سلام، آن هنگامی که مسلمانان می خواستند عثمان را به قتل برسانند به عثمان داده است.

ص: 65

---

1- . الموضوعات، ج 1، ص 327

2- . همان، ج 1، ص 327

3- . البداية والنهاية، ج 10، ص 366

از حمایت های دیگر یهود، توجیه اشتباهات و انحرافات خلفا بود که نمونه بارز آن، دفاع کعب الاحبار از عثمان در برابر ابوذر است که کعب الاحبار از اشتباهات عثمان به شدت حمایت می کند. وقتی ابوذر در مقابل کعب الاحبار می ایستد، این امر سبب تبعید ایشان از سوی عثمان می شود که خود نشان می دهد رابطه خلفا و یهود، رابطه متقابلی بوده است. عوامل یهود برای این که حکومت خلفا را تثبیت کنند، از آنان حمایت می کردند. عوامل یهود، مناصب حکومتی به ویژه مناصب فرهنگی را به دست گرفته بودند تا بتوانند فرهنگ اسلام را تحریف کنند. در حقیقت نفوذ سیاسی و اجتماعی وسیله ای برای تحریف فرهنگی اسلام و به دنبال آن تحریف اعتقادی بوده است تا بتوانند تمام دین را از بین ببرند که در این امر نیز پیروز شدند.

مسلمانان در آن زمان چند گروه بودند:

الف) عده ای در ظاهر مسلمانند و از جریان نفوذ یهود اطلاع داشته و از این که هدف یهودیان چیست و می خواهند چه کاری انجام دهند با خبر بودند؛ به ویژه منافقان که ارتباط خاصی با یهود داشتند. خلفا و دستیاران آن ها با علم به نفوذ یهود، به آن ها کمک می کردند.

ب) برخی از مسلمانان که از نفوذ یهود اطلاع نداشتند عموم مردم بودند و اصلاً متوجه این امر نبودند.

ج) عده ای دیگر از مسلمانان که تحت تربیت ائمه (علیهم السلام) بودند در مقابل این عوامل می ایستادند و گاهی ملزم می شد به این که خودشان مانند ابوذر تبعید شوند.



اهل بیت (علیهم السلام) و شیعیان آن‌ها در مقابل نفوذ یهود و به ویژه کسانی که عوامل یهود بوده و منافقانه ایمان آورده و در ظاهر، اظهار اسلام کرده بودند، تا جایی که امکان داشت، این مسائل را برای مردم بیان می‌کردند.

از امام باقر (علیه السلام) روایت شده که کعب الاحبار و همچنین شاگرد او ابوهریره دروغ‌گوترین مردم هستند. (1) همچنین ابن عباس درباره عبدالله بن سلام گفته است که او اصلاً مسلمان نیست و بر یهودیت خود باقی مانده و به دروغ اظهار اسلام می‌کند.

ائمه اظهار (علیهم السلام) تا آنجا که امکان داشت مطالب را برای مردم بیان می‌کردند اما شرایط جامعه به گونه‌ای بود که مردم به سختی باور می‌کردند، به این دلیل که از طرفی مستندی در دست نبود و از سوی دیگر، بزرگان جامعه مانند خلفا، حامی این افراد بودند و از آنجایی که برای آنان فضائلی دست و پا کرده بودند، سبب شده بود که در بین مردم جایگاه خاصی پیدا کنند. بنابراین چندان نمی‌شد از توطئه‌های یهود سخن گفت و آن‌ها را افشا کرد؛ اگر هم افشا می‌کردند از آنجا که تبلیغات حکومت قوی‌تر از تبلیغات مردم عادی است، شاید مورد قبول قرار نمی‌گرفت.

نخبگان جامعه، اشخاصی مانند ابن عباس یا ابن مسعود یا ابوذر در مقابل عوامل یهود ایستادند و یهودی بودن عبدالله بن سلام یا کعب الاحبار و یا زید بن ثابت، به مردم گوشزد می‌کردند. ابوذر و ابن عباس درباره کعب الاحبار گفته‌اند که پدر و مادر این فرد یهودی هستند و خود او هم از یهودیت دست برداشته است. ابن مسعود درباره زید بن ثابت، همین مطلب را گفته است.

ص: 67

یکی از مهم ترین عرصه های تأثیر عوامل یهود، در مسأله خلافت بود. وقتی تاریخ را مورد بررسی قرار می دهیم، می بینیم که عوامل یهود به شدت با حضرت علی (علیه السلام) مخالف هستند. حتی پس از این که حضرت علی (علیه السلام) به خلافت رسید همه این ها به شام نزد معاویه مهاجرت می کنند. آنان در حقیقت در مسأله خلافت تأثیر گذاشتند و مخالفت علنی با خلافت حضرت علی (علیه السلام) داشتند. برای نمونه، ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه» نقل می کند که عمر به کعب الاحبار گفت که من می خواهم برای خود جانشینی تعیین کنم، نظر شما چیست؟ آیا در کتاب های شما درباره جانشین من، چیزی آمده است؟ عمر به کعب الاحبار به نظر یک پیشگو نگاه می کرد و در عین حالی که مشاور عمر بود از او پیشگویی هم می خواست؛ چراکه اعتقاد داشت او می تواند پیشگویی هم کند و وعظ و خطابه و موعظه هم از او می خواهد.

در ادامه این گونه نقل شده که عمر از کعب الاحبار خواست که از جانشین او بگوید. درباره جانشین من آیا در کتاب های شما چیزی آمده است؟ آیا علی می تواند جانشین من باشد یا نمی تواند؟ کعب الاحبار در پاسخ گفت که از نظر من صلاح نیست که علی جانشین شما شود. او در دین خود محکم است و از گناهی نمی گذرد و به ابتهاج و سلیقه خود عمل نمی کند؛ لذا سیاست با روش علی درست نیست. یعنی دقیقاً در امر خلافت و حتی انتخاب خلیفه هم دخالت می کردند و حتی این ها در انتخاب ابوبکر برای

خلافت تأثیرگذار بودند. (1) همچنین کعب الاحبار به عمر پیشنهاد داد تا معاویه را به عنوان استاندار شام معرفی کند.

سقیفه و یهود:

دست یهود در فاجعه و کودتای سقیفه نمایان است. در جریان سقیفه، بین انصار و مهاجران نزاع افتاد. یکی گفت خلیفه از انصار باشد و دیگری گفت که خلیفه از مهاجرین انتخاب شود. در این حال، زیدبن ثابت که یکی از نفوذی های یهودی بود به سخنرانی پرداخت و از ابوبکر به شدت حمایت کرد. به دنبال سخنرانی وی، مردم با ابوبکر بیعت کردند. (2) همچنین در انتخاب عمر و عثمان برای خلافت، اینها نقش داشتند و مهم تر از همه در انتقال حکومت از خلفا به بنی امیه نیز نقش عمده ای ایفا کردند. بنابراین می توان گفت که مهم ترین تأثیر آن ها در سیاست، جهت دهی به حکومت بوده است.

### مهم ترین شخصیت های نفوذی یهود

مهم ترین شخصیت های نفوذی که در اصل یهودی بودند و اظهار اسلام کردند، یکی کعب الاحبار است که در زمان خلافت عمر برای نخستین بار عمر را دید و به ظاهر اسلام آورد و در عین حال که تازه مسلمان بود از مشاوران نزدیک خلیفه شد!

ص: 69

- 
- 1- . پایگاه تاریخ تطبیقی، حجت الاسلام والمسلمین عبدالقادر سعادتى استاد حوزه علمیه تبریز، گفت وگو در موضوع: نفوذ یهود در میان مسلمانان صدر اسلام، دوشنبه، 18 فروردین 1399، 11:22 ب.ظ.
  - 2- . سیر اعلام النبلاء ج2، ص 433

دیگری عبدالله بن سلام است که در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ایمان آورده و اظهار اسلام کرده است. این فرد تلاش داشت به آموزه های یهود عمل کند و تعصب خاصی نسبت به آموزه های یهود داشت و از عثمان و بنی امیه هم به شدت حمایت می کرد (به راستی چه ارتباطی می تواند بین این فرد و بنی امیه باشد؟)، همچنین بغض نسبت به امیر مؤمنان علی بن ابی طالب (علیه السلام) داشت.

یکی هم تمیم داری است که منصب قصه گوی خلیفه را بر عهده داشت و قصه های ساختگی برای مردم از خرافات یهود نقل می کرد حتی از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) قصه ای نقل کرده و به معاویه گفت که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) برای من نامه ای نوشته و دستور داده که در سرزمین فلسطین از فلان جا تا فلان جا و به طور مثال چند روستا و دهکده را پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) وصیت کرده که شما به من بدهید. یعنی این قصه را ساخته و از معاویه هم این دستمزد را گرفته است. این فرد هم منحرف از امیرالمومنین (علیه السلام) بود. وقتی که امام علی (علیه السلام) به خلافت رسید عبدالله بن سلام و تمیم داری و زید بن ثابت که شخصیت بعدی هست، همه به سوی معاویه در شام مهاجرت کردند.

شخصیت بعدی زید بن ثابت است که از بچگی با آموزه های یهود بزرگ شده و در حکومت خلفا نیز دارای منصب بود. امام باقر (علیه السلام) حکم زید بن ثابت را حکم جاهلیت دانسته و فرموده اند که حکم دو نوع است؛ حکم خدا و حکم جاهلیت و حکم زید بن ثابت، حکم جاهلیت است. او هم مثل رفقای منحرَف از امیرالمومنین (علیه السلام) بود.

شخصیت بعدی وهب بن منبه است که می شود گفت بیشترین جعل حدیث را در بین این اشخاص، کعب الاحبار به همراه همین وهب داشتند و

احادیث بسیاری را به صورت جعلی درست کردند و به پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) نسبت دادند. وی در شام یکی از قصه گویان معاویه بوده و همان قصه های یهود و اهل کتاب را برای مردم نقل می کرده است. این قصه گویی در زمانی اتفاق افتاده که خلفا تدوین حدیث و نقل حدیث از پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) را ممنوع کرده بودند (در صفحات آتی در مورد این فاجعه مطالبی را عرض خواهم کرد) و حتی ابن مسعود را به خاطر نقل حدیث پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) شلاق زدند و نیز ابوذر را تبعید کردند.

اهمیت کار این افراد از اینجا مشخص می شود که آرام آرام احادیث پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) از ذهن مسلمانان پاک می شد و به جای آن قصه های اهل کتاب یهود می نشست. لذا می بینیم که در تفاسیر اهل سنت، برخی آیات مربوط به انبیا و خداوند طوری تدوین شده که دقیقاً مخالف با آیات دیگر قرآن و ادله عقلی است. در حقیقت همان اسرائیلیات است که وارد احادیث و تفسیر قرآن شده و علمای اهل تسنن نیز خود بر این نکته تصریح کرده اند.<sup>(1)</sup>

مهم ترین بازتاب های سیاسی و فرهنگی یهود

دخالت در امور خلافت، انتخاب خلیفه و انتقال خلیفه از خلفا به بنی امیه مهم ترین تأثیر یهود از نظر سیاسی بوده است و از نظر فرهنگی نیز مهم ترین تأثیر، داخل کردن اسرائیلیات، خرافات و آموزه های یهود در داخل آموزه های اسلام بوده است که بعدها به عنوان تفسیر قرآن و حتی به عنوان

ص: 71

---

1- . پایگاه تاریخ تطبیقی، حجت الاسلام والمسلمین عبدالقادر سعادت استاد حوزه علمیه تبریز، گفت و گو در موضوع: نفوذ یهود در میان مسلمانان صدر اسلام، دوشنبه، 18 فروردین 1399، 11:22 ب.ظ.

روایت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، نقل می شد. مسلم بن حداد در کتاب التمهید نقل می کند که یکی از صحابه به بقیه صحابه توصیه کرد که مراقب باشید از ابهریره، حدیث اخذ نکنید؛ چرا که من خودم دیدم این مطلب را از کعب الاحبار یاد گرفت و آمد به نام پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل کرد و گفت که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) چنین فرموده است در حالی که این مطلب را کعب الاحبار گفته بود. یعنی این ها سخنان کعب الاحبار و قصه های تمیم داری را به عنوان تفسیر قرآن یا حدیث پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در بین مسلمانان رواج می دادند. بنابراین از نظر سیاسی دخالت در امور خلافت و از نظر فرهنگی، ورود اسرائیلیات در تفسیر و حدیث از مهم ترین بازتاب های سیاسی و فرهنگی یهود در اسلام بود. از دیگر عرصه های بسیار مهم نفوذ، تاثیر در عرصه فرهنگی است. این نفوذ سیاسی، مقدمه ای برای رسیدن به تحریفات فرهنگی بود که در اعتقادات به نام قرآن، تفسیر قرآن و قصه های پیامبران، خرافات یهود و خرافات اهل کتاب را وارد آموزه های اسلام کردند و از جهت فرهنگی ضربه بسیار بزرگی را به مسلمانان زدند. (1)

### منع حدیث، تیر خلاص یهود

شکی نیست که یهود با نفوذ خود اسلام را از اساس نابود کرد، البته اسلام شیعی به برکت وجود ائمه (علیهم السلام) از تمامی مکرها و حيله های یهود در امان ماند اما مسلمانانی که به غیر امیرالمومنین (علیه السلام) متمسک شدند گرفتار دام یهودیان شدند.

ص: 72

---

1- . پایگاه تاریخ تطبیقی، حجت الاسلام والمسلمین عبدالقادر سعادتى استاد حوزه علمیه تبریز، گفت وگو در موضوع: نفوذ یهود در میان مسلمانان صدر اسلام، دوشنبه، 18 فروردین 1399، 11:22 ب.ظ.

از شاهکارهای نفوذ، منع حدیث رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بود. بعد از شهادت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)، ابوبکر و عمر بن خطاب دستور منع نقل احادیث پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را دادند.

واقعیت های تاریخی به خوبی نشان می دهد این کار ناشی از انگیزه های سیاسی بوده و از هر جهت به زیان اسلام تمام شده است.

نخستین نشانه آشکار مخالفت با کتابت حدیث از زبان عمر بن خطاب پدیدار شد. به استناد اسناد تاریخی مورد پذیرش عالمان فریقین، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در بستر شهادت در حالی که بزرگان صحابه و بنی هاشم در خانه ایشان گرد آمده بودند، فرمود:

«برای من کاغذ و قلمی بیاورید تا برای شما چیزی بنویسم که پس از آن هرگز گمراه نشوید. در این هنگام عمر گفت: بر پیامبر درد غلبه کرده است و او هزیان می گوید، قرآن نزد ماست و ما را بس است»<sup>(1)</sup>.

و بدین ترتیب با بر هم زدن مجلس و با شعار: «حسبنا کتاب الله» مانع نگارش حدیث از سوی آن حضرت شد.

نقش ابوبکر در منع نگارش

پس از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ابوبکر در نخستین روزهای حکومت خود، احادیث گرد آوری شده از سخنان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را از بین برد و سپس به صورت رسمی از مردم خواست تا احادیث پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را نقل نکنند. او در اقدامی دیگر خطاب به مردم گفت:

شما از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) سخن ها گزارش می کنید و در آن ها اختلاف می کنید، پس از شما اختلاف ها بیش تر خواهد شد. از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) چیزی نقل

ص: 73

نکنید و اگر کسی از شما سؤال کرد، بگویید: بین ما و شما کتاب الهی است. حلالش را حلال و حرامش را حرام بدانید. (1)

همچنین عایشه می گوید:

پدرم پانصد حدیث از گفتار پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را جمع کرده بود، شبی خوابید اما آرام نداشت، من اندوهگین شدم و از ناآرامی اش پرسیدم، چون آفتاب بر آمد، گفت: دخترم احادیثی که نزد تو است بیاور، من احادیث را آوردم، او آتش خواست و آن ها را سوزاند. (2)

نقش عمر در منع نگارش

بر اساس برخی از گزارش های تاریخی، عمر در آغاز می خواست به گردآوری روایات پردازد و اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز او را به این کار تشویق کردند اما به بهانه ای از این کار منصرف شد. عروه چنین نقل کرده است:

«عمر بن خطاب خواست تا سنن را بنگارد و در این کار با اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مشورت کرد، آنان نیز او را به این کار تشویق کردند. عمر یک ماه در این کار به تامل گذراند و از خداوند راهنمایی می خواست تا آن که یک روز خداوند عزم او را استوار ساخت و گفت: من می خواستم سنن را بنویسم اما به یاد اقوام پیش از شما افتادم که کتابی (درباره سنت پیامبرانشان) فراهم آورده و به آن رو آوردند و کتاب الهی را و نهادند؛ سوگند به خدا که من کتاب خدا را هرگز به چیزی نمی آمیزم». (3)

بدین ترتیب عمر نه تنها خود به گردآوری روایات اقدام نکرد بلکه از هر اقدامی برای کتابت و تدوین حدیث بسان ابوبکر جلوگیری نمود. او وقتی

ص: 74

---

1- . تذكرة الحفاظ، ج 1 ص 9

2- . همان، ج 1 ص 10

3- . تقييد العلم، ص 50.



مطلع شد که احادیث، بسیار شده و گروهی به کتابت حدیث روی آورده اند، از آنان خواست تا ننگاشته های حدیثی خود را بیاورند و دستور داد آن ها را بسوزانند. (1)

در این رابطه خطیب بغدادی می نویسد:

«به عمرین خطاب گزارش دادند که در میان مردم کتاب ها و حدیث هایی فراهم آمده است. او این امر را ناخوش داشت و گفت: ای مردم به من گزارش رسیده که در میان شما کتاب هایی فراهم آمده است. (بدانید که) استوارترین آن ها محبوب ترینشان نزد خداوند است. همگان کتاب ها را نزد من آورند تا درباره آنها اظهار نظر کنم، مردم گمان کردند که او می خواهد در آن ها نگریسته و بر اساس معیار، چندگانگی و تعارض آن ها را برطرف کند اما هنگامی که کتاب ها را آوردند همه را در آتش سوزاند». (2)

شدت عمل در منع نقل حدیث

اگر به راستی عمر به این نتیجه رسید که سنت را ننویسد، این فکر برای خود او اعتبار داشت و اگر واقعاً نقشه های خطرناک تری پشت سر این نقشه نبود چرا در منع نقل حدیث این همه شدت عمل به خرج داد؟ عمر در این کار چنان مراقبت و پافشاری داشت که گاه بزرگانی از صحابه همچون ابن مسعود، ابو درداء و ابو مسعود انصاری را به بهانه فراوانی نقل حدیث از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به زندان می انداخت و برخی دیگر را که در سایر شهرهای اسلامی به نشر حدیث اشتغال داشتند به مدینه فراخواند و تا زنده بود اجازه خروج از مدینه را به آنان نداد.

ص: 75

---

1- . طبقات ابن سعد، ج 5، ص 140

2- . خطیب بغدادی، أحمد بن علی، تقیید العلم، ص 52

عبدالرحمان بن عوف در این باره می گوید:

«عمر بن خطاب از تمام شهرهای اسلامی عبدالله بن حذیفه، ابودرداء، ابوذر، عقبه بن عامر و گروهی دیگر از اصحاب را فراخواند و گفت: این احادیث چیست که در میان شهرها می پراکنید؟ گفتند: آیا ما را از پراکندن حدیث باز می داری؟ گفت: نه، در پیش من باشید تا زنده ام از من جدا نشوید. ما بهتر می دانیم چه چیز را از شما فراگیریم و چه چیز را وانهیم. بدین سان آنان تا زمانی که عمر زنده بود از وی جدا نشدند. (1) او حتی اگر ناچار می شد، جمعی را به شهری گسیل می داشت تا به شدت آنان را از نقل حدیث باز دارد».

قرظة بن کعب نیز چنین نقل کرده است:

«عمر خواست ما را به سوی عراق روانه کند، خود نیز تا نقطه صرار ما را همراهی کرد. در بین راه از ما سؤال کرد: می دانید چرا شما را مشایعت کردم؟ گفتیم: برای احترام و تکریم. گفت: علاوه بر این، غرض دیگری دارم و آن این که شما به دیاری می روید که مردم آن به قرآن، انس خاصی دارند و همانند زنبوران که در کندوی خویش دائم آواز می خوانند، صدای تلاوت قرآن از خانه های ایشان بلند است. مانع ایشان نشوید. آن ها را مشغول حدیث نسازید و روایت از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را به حداقل برسانید. (2) قرظہ می گوید: وقتی به عراق رفتم، مردم گفتند: برای ما حدیث بگو. گفتم: عمر ما را از نقل حدیث نهی کرده است».

ص: 76

---

1- . تاریخ مدینه دمشق، ج 40، ص 500؛ کنز العمال، ج 10، ص 293.

2- . المستدرک علی الصحیحین، ج 1، ص 102؛ سنن ابن ماجه، ج 1، ص 12.

ابوبکر بن عیاش گوید:

«از ابو حصین شنیدم که می گفت: «عمر هنگامی که عمال خود را به جایی می فرستاد، آن ها را همراهی می کرد و در ضمن دستور می داد که فقط قرآن را مورد توجه قرار دهند و از نقل احادیث محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) پرهیز کنند» (1).

جلوگیری عمر بن خطاب از تفسیر قرآن:

ابو جعفر طبری در تاریخ خود نقل کرده است:

«عمر می گفت: قرآن را به حال خود گذارید و آن را تفسیر نکنید. از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) هم کمتر حدیث نقل کنید و من شریک شما خواهم بود» (2).

تویخ ناقلان حدیث

عمر به نهی و حبس افراد اکتفا نکرد بلکه گاهی افراد را تویخ می کرد و می زد. ذاذان در این باره چنین نقل کرده است:

«عمر از مسجد بیرون آمد و با گروهی برخورد کرد که گرد مردی اجتماع کرده بودند. سؤال کرد: او کیست؟ گفتند: ابی بن کعب است که در مسجد برای مردم حدیث نقل می کرد و مردم بیرون آمده اند تا از او سؤال کنند. تازیانه خود را بر سر ابی بن کعب زد. ابی گفت: ای امیر المؤمنین! چه می کنی؟ عمر گفت: عمداً می کنم (و می زنم). تو نمی دانی که این عمل، تو را مفتون و این جماعت را خوار و ذلیل می کند؟» (3)

عمر نه تنها از نقل حدیث نهی می کرد بلکه پرسش از علت و حکمت احکام را نیز نهی کرد؛ به طوری که کسی جرئت پرسش از اهل حدیث را نداشت و اگر کسی هم می پرسید، اصحاب جرئت بیان فلسفه احکام را

ص: 77

1- . تدوین القرآن، ص 385

2- . تاریخ طبری، ج 4 ص 204

3- . تاریخ المدینة المنوره، ج 2 ص 691

نداشتند. محیط چنان اختناق آور بود که اگر کسی از حکمت احکام می پرسید، او را خارجی (حروری) خطاب می کردند؛ همان گونه که عمر «صبیح» را به خاطر پرسشش تبعید کرد و دستور داد کسی با او همنشین نشود و همفکران خلیفه نیز او را به خوبی در این مسئله کمک می کردند.<sup>(1)</sup>

دوران معاویه: معاویه که به طور علنی دنبال ریشه کنی امامت و تشیع بود، بهترین بهانه را برای اجرای سنت های ناروا یافته بود؛ کاری که خلفای قبل از او بنا گذارده بودند.

رجاء بن مسلم گوید:

«معاویه گفت: با حدیث، همان گونه که در عصر عمر بن خطاب بود عمل کنید. به درستی که او مردم را از بیان حدیث رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) ترسانید».<sup>(2)</sup>

دوران خلفای بنی امیه و بنی عباس: در دوران خلفای جائز بنی امیه و بنی عباس، نه تنها از نقل سنت صحیح و روایات اهل بیت (علیهم السلام) جلوگیری شد بلکه ناقلان حدیث صحیح به شدت مورد تعقیب و آزار و شکنجه قرار گرفتند که به یک نمونه اشاره می شود:

«محمد بن ابی عمیر، یکی از راویان شیعه، در دوران هارون الرشید دستگیر شد. او را در حبس به شدت زیر شلاق گرفتند تا مخفیگاه های راویان، شیعیان و محل پنهان ساختن احادیث را نشان دهد ولی او از خود مقاومت نشان داد. فشار و شلاق دشمن بیشتر شد تا آنجا که نزدیک بود ابن عمیر به خواسته های دشمن تن در دهد که ناگهان صدای هم زندانی او «محمد بن یونس بن عبدالرحمن» او را به خود آورد که می گفت: محمد! از خدا بترس و صبر پیشه ساز تا از طرف خداوند فرجی حاصل شود. بدین روی او مقاومت

ص: 78

---

1- . قصه مدینه، نظری منفرد، ص 334.

2- . تدوین القرآن، ص 386.

می کرد و بعد از چهار سال از زندان آزاد شد و دید که حدیث های دفن شده از بین رفته اند. ابن عمیر دوباره همه را از حفظ نوشت». (1)

## پیامدهای ممنوعیت حدیث

### الف) جعل حدیث:

گفته شد که سنگ آغازین جعل حدیث در دوران خلیفه اول و دوم پایه گذاری شد و حدیث های دروغین چون: «نَحْنُ مَعَاشِرُ الانبیاءِ لا نُورَثُ؛ ما گروه انبیا چیزی به ارث نمی گذاریم»، «و لا- تَجْتَمِعُ أُمَّتِي عَلَى الْخَطَا؛ امت من بر خطا جمع نمی شوند» و یا «أَصْحَابِي كَالنَّجُومِ بَائِهِمْ إِفْتِدَائِيَّتُمْ، اصحاب من همچون ستاره اند به هر کدام اقتدا کنید هدایت می شوید»، برای تأمین اهداف سیاسی و اقتصادی ساخته شد ولی بعدها این احادیث بازار داغ و گرمی پیدا کردند. مثلاً: ابوجعفر اسکافی می گوید:

«معاویه عده ای از اصحاب و تابعان را وادار کرد که حدیث هایی در طعن و تبری از علی (علیه السلام) جعل کنند و برای این کار اجرت زیادی تعیین کرد و افرادی مانند ابوهریره، عمرو بن عاص، عروة بن زبیر ... را اجیر کرده بود». (2)

یکی از فجایع منع حدیث این است که در منابع مهم حدیثی اهل تسنن روایانی هستند که در تاریخ، مهر فسق و فجور و خیانت و دشمنی با اهل بیت (علیهم السلام) به پیشانی آنان خورده است و همچنین افرادی که از نفوذیان یهود در بدنه حکومت اسلامی بودند مثلاً: از ابوهریره در صحیحین (مسلم و بخاری) 5374 روایت نقل شده است و فقط بخاری 446 حدیث از او نقل کرده است؛ در حالی که ابوهریره فقط سه سال از زمان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) را

ص: 79

1- رجال النجاشی، ص 326

2- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 4، ص 63

درک کرد و در زمان خودش به دروغ گویی متهم بود و به وسیله عمر به خاطر خیانت به بیت المال شلاق زده شد(1)

و او خود نیز اعتراف به جعل حدیث کرده است. در صحیح بخاری حدیثی از طریق ابوهریره، از پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده و در آخرش اضافه می کند:

«فقالوا... یا ابا هریره سمعت هذا من رسول الله(صلی الله علیه و آله و سلم)؟ قال: لا هذا من کیسِ ابي هریره؛(2)

گفتند: ای ابوهریره! آیا این مطلب را از پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) شنیدی؟ گفت: نه، این سخن از کیسه ابوهریره است».

همچنین از ابوهریره نقل شده که پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود:

«گروهی از اصحابم روز قیامت بر من وارد می شوند، پس از حوض (کوثر) دور می شوند. من می گویم: پروردگارا! اصحابم (هستند)؟ پس خداوند می گوید: تو نمی دانی بعد از تو چه بدعت هایی پدید آوردند. آنان (از هدایت حق) به گذشته برگشتند».(3)

جالب است بدانید بخاری که صد سال بعد از امام صادق(علیه السلام) از دنیا رفته، یک حدیث هم از امام صادق(علیه السلام) نقل نکرده و حتی از نقل حدیث متواتر ثقلین نیز دوری جسته است. امام حسن(علیه السلام) و امام حسین(علیه السلام) را حتی به عنوان راوی به حساب نیاورده و از حضرت فاطمه(علیها السلام) که معصوم است، فقط

ص: 80

---

1- ر.ک: صحیح محمد بن اسماعیل بخاری، مکتبة الحمید احمد حنفی، مصر، کتاب البیوع و کتاب المزارعه.

2- صحیح بخاری، ج 7، ص 63

3- همان، ج 8 ص 120

یک حدیث نقل کرده است. این در حالی است که از عایشه، 242 و از ابوهریره، 446 روایت آورده است!! (1)

از دیگر فجایع منع حدیث این است که انس بن مالک می گوید رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود:

«من هیچ یک از اصحاب خود، جز معاویه بن ابی سفیان را هشتاد و یا هفتاد سال نمی بینم و بعد از آن او را می بینم در حالی که رحمت خدا او را احاطه کرده. به او گوئیم: ای معاویه! او گوید: لَبَّيْكَ يَا مُحَمَّد. به او گوئیم: در این هشتاد سال در کجا بودی؟ گوید: در روضه ای زیر عرش پروردگرم. او به من مناجات می کرد و من با او مناجات می کردم و او مرا مورد تحیت قرار می داد و من او را مورد تحیت قرار می دادم و به من گفت: این، عوض آن دشنام هایی است که در دنیا به تو داده اند». (2)

خطیب بغدادی بعد از نقل این حدیث می گوید:

«این حدیث از نظر متن و سند باطل است و فرد جاعل آن را از سریج بن یونس نقل کرده است». (3)

جای تاسف است وقتی سنت اصلی سوزانده و یا نقل و تدوین آن ممنوع شود معاویه عرش نشین می شود. اما در احادیث معصومین (علیهم السلام) در مورد معاویه چنین آمده است:

معاویه فرعون این امت است

امام صادق (علیه السلام) در مورد معاویه چنین می فرماید:

ص: 81

---

1- . احادیث بخاری و کلینی، ج 1، ص 132

2- . تاریخ بغداد، ج 11 ص 114

3- . همان

«عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): إِنَّ مُعَاوِيَةَ أَوَّلُ مَنْ عَلَّقَ عَلَى بَابِهِ مِصْرَاعَيْنِ بِمَكَّةَ، فَمَنَعَ حَاجَّ بَيْتِ اللَّهِ مَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: سَوَاءٌ الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ وَكَانَ النَّاسُ إِذَا قَدِمُوا مَكَّةَ، نَزَلَ الْبَادِي عَلَى الْحَاضِرِ حَتَّى يَقْضِيَ حَجَّهُ، وَكَانَ مُعَاوِيَةُ صَاحِبَ السُّلَيْمَةِ الَّتِي قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ إِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ، وَكَانَ فِرْعَوْنَ هَذِهِ الْأُمَّةِ؛(1)

معاویه اولین کسی بود که در شهر مکه بر در خانه خود دو لنگه در نصب کرد و مانع شد که حاجیان بهره مند بشوند از حقی که خداوند برای آنان مقرر کرده و گفته است: «در سرزمین حرم، بومیان و حاجیان با هم برابرند».

پیش از آن، موقعی که حاجیان وارد شهر مکه می شدند، در خانه بومیان وارد می شدند و اقامت می کردند تا مراسم حج و عمره ی خود را به پایان ببرند. معاویه در روز قیامت با همان زنجیر گرانی در بند خواهد شد که خداوند می گوید: او را بگیرید و در زنجیر گرانی به بند بکشید که هفتاد ذراع طول آن باشد، چرا که او به خدای بزرگ ایمان نمی آورد، معاویه فرعون این امت بود».

معروف است که وقتی محمد بن سلیمان زندیق معروف ابن ابی العوجاء را دستگیر و حکم اعدام او را صادر کرد، او چنین اعتراف کرد:

«به خدا قسم میان شما چهار هزار روایت جعل کرده ام که در میان آن ها حلال را حرام و حرام را حلال معرفی کرده ام و در روز روزه، شما را به افطار و در روز افطار، شما را به روزه واداشتم».(2)

ص: 82

1- . الكافي (ط - الإسلامية)، ج 4، ص: 243

2- . الموضوعات الاسرائيليات والموضوعات في كتب التفسير، ج 1، ص 87



ممنوعیت تدوین حدیث و آثار مستقیم و غیر مستقیم آن در کنار دیگر بدعت‌ها باعث شد که سنت پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به سرعت در جامعه تغییر یابد و دگرگون شود. این نکته ای است که محدثان و مورخان اهل تسنن نیز بدان اعتراف کرده اند. به نمونه هایی از سخنان آنان اشاره می کنیم:

1. شافعی از وهب بن کیسان نقل می کند:

«كُلُّ سُنَنِ رَسُولِ اللَّهِ قَدْ غَيَّرَتْ حَتَّى الصَّلَاةِ؛

تمام سنت های رسول خدا تغییر یافت، حتی نماز» (1).

2. بخاری هم روایتی مثل همین را از زهری آورده است:

«حدثنا عمرو بن زُرَّارَةَ قَالَ اخبرنا عبد الواحد بن واصل ابو عبيدة الحداد عن عثمان بن ابي رواد اخي عبد العزيز قال سمعت الزهري يقول دخلت على انس بن مالك بدمشق وهو يبكي فقلت ما يبكي فقال لا اعرف شيئا مما ادرکت الا هذه الصلاة وهذه الصلاة قد ضيعت وقال بكر حدثنا محمد بن بكر البرساني اخبرنا عثمان بن ابي رواد نحوه؛ (2)

از زهری روایت است که گفت: داخل شدم بر انس بن مالک در شهر دمشق در حالی که گریه می کرد، پس گفتم چرا تو گریه می کنی؟ پس گفت: نشناختم چیزی از آنچه را که درک کردم مگر همین نماز را و همین نماز را هم ضایع شد و بکر گفت: حدیث کرد ما را محمد بن بکر بُرسانی که خبر داد ما را عثمان بن ابی رواد مثل آن را».

ص: 83

1- . الأُم، ج 1، ص 269

2- . صحیح بخاری، ج 1 ص 198

3. قضیه به جایی رسیده بود که وقتی علی (علیه السلام) نماز خواند، مردم گفتند: نماز علی (علیه السلام) یادآور نماز پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بود. مسلم در این باره با اسناد خودش از مطرف روایت کرده و گفته است:

«حدثنا يحيى بن يحيى و خَلْفُ بن هِشَامِ جميعاً عن حَمَّادِ قال يحيى اخبرنا حَمَّادُ بن زَيْدٍ عن غَيْلَانَ عن مُطَرِّفٍ قال صَلَّىنا انا وَعَمْرَانُ بن حُصَيْنٍ خَلْفَ عَلِيِّ بن ابى طَالِبٍ فَكَانَ اِذَا سَجَدَ كَبَّرَ وَاِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ كَبَّرَ وَاِذَا نَهَضَ مِنَ الرَّكْعَتَيْنِ كَبَّرَ فَلَمَّا اُنْصَرَفْنَا مِنَ الصَّلَاةِ قَالَ اَخَذَ عَمْرَانُ يَدِي ثُمَّ قَالَ لَقَدْ صَلَّى بِنَا هَذَا صَلَاةَ مُحَمَّدٍ (صلی الله علیه و آله و سلم) او قال قد ذَكَرَنِي هَذَا صَلَاةَ مُحَمَّدٍ (صلی الله علیه و آله و سلم)؛  
(1)

روایت از مطرف است که گفت: من و عمران بن حصین پشت سر علی ابن ابی طالب (علیه السلام) نماز خواندیم، هنگامی که آن حضرت به سجده می رفت و یا سر از سجده برمی داشت و یا هرگاه که از دو رکعت فارغ می شد، تکبیر می گفت. وقتی که نماز را تمام کردیم عمران بن حصین دست مرا گرفت و گفت: با این نماز، نماز پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را خواندیم یا اینکه گفت: این نماز، نماز پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را به یاد من آورد.

4. بخاری از عمران نقل می کند:

«ما در بصره با علی (علیه السلام) نماز (جماعت) خواندیم. پس نماز خواندن او ما را به یاد نماز پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) انداخت.» (2)

خلاصه کلام، با دستور منع حدیث، نه تنها بازار جعل احادیث داغ شد بلکه در مبانی اصلی دین همچون توحید، معاد و نبوت و نیز نماز، روزه و حج بدعت ها و انحرافات ایجاد شد که با مبانی حقیقی اسلام فرسنگ ها فاصله

ص: 84

1- . صحیح مسلم، ج 1، ص 295

2- . صحیح بخاری، ج 1، ص 156

دارد که مجال پرداختن به آن در اینجا نیست هرچند که در مورد این فجایع مطالبی نوشته شده و اهل علم و تحقیق به آن ها پرداخته اند.

همچنین در سایه سار منع حدیث شروع کردند به ساختن فضائل برای کسانی که شقی ترین مردم بودند. پروژه نفوذ یهود کمر دین را شکست و اسلام را همچون مسیحیت پوچ و یهودی زده کرد. نکته بسیار ظریف و قابل تاملی که کمتر به آن پرداخته شده این است که پولس با نفوذ در مسیحیت به آرامی انجیل را کنار زد و آن انجیلی که خودش تدوین نمود و سراسر انحراف و دوری از طریقت الهی بود به مردم معرفی کرد؛ مشابه این تجربه موفق را با دستور منع حدیث در اسلام مشاهده می کنیم که اهل دقت و اهل علم و تحقیق متوجه نفوذ یهود در اسلام می شوند و نیز ذکر شد که شیعه به برکت وجود ائمه (علیهم السلام) از این فاجعه در امان ماند اما یهودیان باز هم از طرق دیگر جامعه تشیع را تحت شعاع شبهات و برخی فرق ضاله قرار دادند. شهادت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و دیگر ائمه معصومین (علیهم السلام) نیز یکی از اهداف یهودیان بود چرا که این بزرگواران ادامه دهندگان راه پیامبر خاتم (صلی الله علیه و آله و سلم) بوده و هستند که مانعی بر سر راه دنیاطلبی یهود محسوب می شوند. لذا به وسیله عمال و کارگزاران خود دست به ترور آنان زدند که در ادامه به برخی از آن اشاره می شود.

مطابق روایات معتبر، رسول گرامی اسلام با شهادت از دنیا رفته است. شهادت رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) در برهه‌ی حساس و مهمی رخ داد. درست در زمانی که آن حضرت سپاه اسامه را بسیج کرده بود تا به سوی موته پیش رود و شکست پیشین مسلمین را در این منطقه جبران کند، به یک باره و بدون هیچ سابقه‌ای، حال پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دگرگون شد. اگر اسامه در این نبرد پیروز می شد سد مستحکم یهود به سوی قدس فرو می ریخت و از سوی دیگر با شکست یهود، نفاق نیز در مدینه شکست می خورد و یهود آخرین پایگاه امید خویش را هم از دست می داد. بنابراین یهود برای جلوگیری از فتح قدس به دست پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) دست به کار شد. اگر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) تنها یک ماه دیگر زنده می ماند و این سپاه به جنبش درمی آمد مرگ یهود قطعی بود، اینجا بود که منافقان مدینه برای حفظ حیات خویش و یهود، به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) زهر نوشاندند. (1)

### شهادت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به روایت تاریخ

کتاب های سیره و حدیث، شهادت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به وسیله سم را تایید و آن را با احادیث متواتر ذکر کرده اند از جمله:

(تفسیر العیاشی عن عَبْدِ الصَّمَدِ بْنِ بَشِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: تَدْرُونَ مَاتَ النَّبِيُّ (صلى الله عليه وآله وسلم) أَوْ قُتِلَ إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ أَفَانِ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ (2) فَسَمَّ قَبْلَ الْمَوْتِ إِنَّهُمَا سَقَتَاهُ فَقُلْنَا إِنَّهُمَا وَأَبُوهُمَا شَرٌّ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ؛ (3)

ص: 86

1- . تبار انحراف، ص 241

2- . آل عمران، 144

3- . بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج 22، ص: 516

امام صادق(علیه السلام) می فرمایند: آیا می دانید که رسول خدا به مرگ طبیعی از دنیا رفت یا کشته شد؟ خداوند نیز می فرماید: « آیا اگر او بمیرد یا کشته شود از عقیده خود برمی گردید؟ آن حضرت قبل از این که از دنیا بروند مسموم شدند. آن دوزن (یعنی حفصه و عایشه) سم را به آن حضرت نوشاندند لذا ما می گوئیم: آن دوزن و پدرانشان، بدترین کسانی هستند که خداوند خلق فرموده است».

شیخ مفید(رحمه الله) می نویسد:

«رسول الله(صلی الله علیه و آله و سلم) محمد بن عبد الله... وقبض بالمدينة مسموما يوم الاثنين ليلتين بقيتا من صفر؛(1)

رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) در روز دوشنبه 28 صفر در مدینه در حالی که مسموم شده بود از دنیا رفت».

و نیز مرحوم علامه حلی(رحمه الله) در تحریر الأحكام می گوید:

«محمد بن عبد الله(صلی الله علیه و آله و سلم)... وقبض بالمدينة مسموما يوم الاثنين ليلتين بقينا من صفر سنة عشرين من الهجرة؛(2)

محمد بن عبدالله(صلی الله علیه و آله و سلم) در روز دوشنبه 28 صفر سال دهم هجری در حالی از دنیا رفت که مسموم شده بود».

محمدبن علی اردبیلی(رحمه الله) در کتاب جامع الرواه آورده است:

«پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) در مدینه مسموم درگذشت».(3)

مرحوم شیخ طوسی(رحمه الله) در کتاب تهذیب الأحكام می نویسد:

ص: 87

---

1- . المقنعة، ص 456

2- . تحریر الأحكام، ج 2 ص 118؛ منتهی المطلب حلی ج 2 ص 887

3- . جامع الرواه، ج 2 ص 463

«محمد بن عبد الله (صلى الله عليه وآله وسلم)... وقبض بالمدينة مسموما يوم الاثنين لليلتين بقيتا من صفر سنة عشرة من الهجرة: (1)

محمد بن عبد الله (صلى الله عليه وآله وسلم)... در روز دوشنبه 28 صفر سال دهم هجری در حالی از دنیا رفت که مسموم شده بود».

بسیاری از بزرگان اهل تسنن از عبدالله بن مسعود نقل کرده اند:

«حدثنا عبد الله حدثني أبي ثنا عبد الرزاق ثنا سفيان عن الأعمش عن عبد الله بن مرة عن أبي الأخص عن عبد الله قال لأن أخلف تسعاً أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قُتِلَ قَتْلًا أَحَبُّ الي من أن أخلف واحدة انه لم يُقتل وذلك بأن الله جعله نبياً واتَّخذه شهيداً؛ (2)

از عبدالله بن مسعود روایت شده است که می گفت: اگر (صلى الله عليه وآله وسلم) بار قسم بخورم که رسول خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) کشته شده است برایم محبوب تر است از این که یک بار قسم بخورم که او کشته نشده است زیرا خداوند او را پیامبر و شهید قرار داده است».

هیثمی بعد از نقل این روایت می گوید:

«رواه أحمد ورجاله رجال الصحيح؛ (3)

احمد آن را نقل کرده و راویان آن، راویان صحیح بخاری هستند».

حاکم نیشابوری بعد از نقل این روایت می گوید:

«هذا حديث صحيح علي شرط الشيخين ولم يخرجاه؛ (4)

ص: 88

- 
- 1- . تهذيب الأحكام، ج 6 ص 2
  - 2- . المصنف، ج 5، ص 269، ح 9571؛ السيرة النبوية، ج 4، ص 449؛ الحاوي للفتاوي في الفقه وعلوم التفسير والحديث والاصول والنحو والاعراب وسائر الفنون، ج 2، ص 141
  - 3- . مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، ج 9، ص 34
  - 4- . المستدرک علي الصحيحين، ج 3، ص 60، ح 4394

این حدیث طبق شرایطی که بخاری و مسلم برای صحت روایت قائل هستند، صحیح است ولی آن دو نقل نکرده اند.

ابن سعد می گوید در روایتی آمده است:

«پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مسموم درگذشت و شصت و سه ساله بود. این قول ابن عبده است» (1).

حاکم نیشابوری عالم معروف اهل تسنن در کتاب معتبرش «المستدرک علی الصحیحین» می نویسد:

«ثنا داود بن یزید الأودی قال سمعت الشعبي يقول والله لقد سم رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) وسم أبو بكر الصديق وقتل عمر بن الخطاب صبيرا وقتل عثمان بن عفان صبيرا وقتل علي بن أبي طالب (علیه السلام) صبيرا وسم الحسن بن علي (علیه السلام) وقتل الحسين بن علي (علیه السلام) صبيرا رضي الله عنهم فما نرجو بعدهم؟» (2)

داود بن یزید گوید که از شعبی شنیدم که می گفت: به خدا قسم رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و ابوبکر با سم کشته شدند و عمر و عثمان و علی بن ابیطالب (علیه السلام) با شمشیر کشته شدند و حسن بن علی با سم و حسین بن علی با شمشیر کشته شد.

روایات عجیبی در منابع اهل تسنن اندر احوالات پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آمده است:

«روایت شده است: پس بیهوش شد و چون به هوش آمد زن ها به او دارو خوراندند در حالی که او روزه دار بود» (3).

محمد بن اسماعیل بخاری و مسلم و بسیاری دیگر از بزرگان اهل سنت نوشته اند:

ص: 89

---

1- . المجدي في أنساب الطالبين، ج 1 ص 186

2- . المستدرک علی الصحیحین، ج 3، ص 61، ح 4395

3- . الطبقات الكبرى ج 2 ص 235

«قالت عائشة لَدَدْنَاهُ فِي مَرَضِهِ فَجَعَلَ يُشِيرُ إِلَيْنَا أَنْ لَا تَلْدُونِي فَقُلْنَا كَرَاهِيَةَ الْمَرِيضِ لِلدَّوَاءِ فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ أَلَمْ أَنْهَكُمُ أَنْ تَلْدُونِي قُلْنَا كَرَاهِيَةَ الْمَرِيضِ لِلدَّوَاءِ فَقَالَ لَا يَبْقَى أَحَدٌ فِي الْبَيْتِ إِلَّا لَدَّ وَأَنَا أَنْظُرُ إِلَّا الْعَبَّاسَ فَإِنَّهُ لَمْ يَشْهَدْكُمْ»؛ (1)

عایشه گفته است در دهان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در زمان مریضی ایشان به زور دوا ریختیم پس با اشاره به ما فهماندند که به من دوا نخورانید، ما با خود گفتیم این از آن جهت است که مریض از دوا بدش می آید و وقتی حضرت بهتر شد فرمودند: آیا من شما را از این که به من دوا بخورانید نهی نکردم؟ پس فرمودند: باید در دهان هر کسی که در این خانه است در جلوی چشم من دوا ریخته شود؛ غیر از عباس که او شاهد ماجرا نبوده است».

ابن حجر عسقلانی در شرح این روایت می نویسد:

«(قوله لددناه) أي جعلنا في جانب فمه دواء بغير اختياره وهذا هو اللدود؛ (2)

این که گفته: «لددنا» یعنی این که ما در دهان آن حضرت بدون این که اختیاری داشته باشد (با زور) دوا ریختیم».

در مورد این روایت چند سؤال به ذهن می رسد که اهل تسنن جواب بدهند:

ص: 90

---

1- صحیح البخاری، ج 4، ص 1618، ح 4189؛ کتاب المغازی، باب مَرَضِ النَّبِيِّ (صلی الله علیه و آله و سلم) وَوَفَاتِهِ؛ ج 5، ص 2159، ح 5382، کتاب الطَّبِّ، باب اللَّدود؛ ج 6، ص 2524، ح 6492، کتاب الدِّيَاتِ، باب الْقِصَاصِ بَيْنَ الرَّجَالِ وَالنِّسَاءِ فِي الْجِرَاحَاتِ؛ ج 6، ص 2527، ح 6501؛ صحیح مسلم، ج 4، ص 1733، ح 2213

2- فتح الباری شرح صحیح البخاری، ج 8، ص 147، کتاب المغازی، باب 78: مَرَضِ النَّبِيِّ وَوَفَاتِهِ، ذیل حدیث 4189 الحدیث التاسع عشر



1. چرا عایشه و کسانی که در آن جا حضور داشتند حرف پیامبر را گوش نکردند و علی رغم نهی آن حضرت، دارو را با زور در حلق آن حضرت ریختند؟ مگر نه این که قرآن کریم می فرماید:

«وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا»؛ (1)

هر دستوری که رسول به شما داد اطاعت کنید و از هر گناهی نهیتان کرد آن را ترک کنید و از خدا بترسید که خدا عقابی سخت دارد».

2. چرا عایشه پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) را با دیگر مریض ها یکسان می بیند؟ مگر نه این که خداوند می فرماید:

«وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ . إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ»؛ (2)

هرگز از روی هوی و هوس سخن نمی گوید و آنچه می گوید چیزی جز وحیی که به وی می شود نیست».

چرا فکر کرد که هر مریضی حتی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خوردن دوا را دوست ندارد؟ آیا پیامبر اسلام به اندازه اطرافیان درک نمی کرد که چه چیزی برای او خوب است و چه چیزی بد؟ یا این که اطرافیان می خواستند با انجام این عمل، همان سخن افرادی را تکرار کنند که به هنگام درخواست قلم و کاغذ به پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله و سلم) نسبت هذیان دادند؟

و از همه عجیب تر این است که نقل کرده اند: پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) بعد از این که به هوش آمد دستور داد به همه آن ها که به زور به حضرت دوا داده بودند از همان دوا بخوراند غیر از عمویش عباس! چرا پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اسلام همه را مجازات می کند؟ مگر قرآن کریم نفرموده:

ص: 91

1- حشر، 7

2- نجم، 3 و 4

هیچ گنهکاری بار گناه دیگری را بر دوش نمی کشد».

برخی می گویند که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در سال 7 هجری در قلعه خیبر توسط یک زن یهودی که برای ایشان گوشتی را بریان کرد و سمی را بین آن ریخت مسموم شد و در روزهای آخر عمر شریف حضرت آن سم خودش را در بدن ایشان نشان داد و منجر به شهادت ایشان شد!! اما سوالاتی برای ما پیش می آید:

الف) این چه سمی است که 4 سال در بدن حضرت باشد و با وجود اینکه در این مدت جنگ ها و وقایعی همچون فتح مکه رخ داده است و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شخصا در آن ها حضور داشتند، اطباء یک تب و مریضی ساده ای که نشانه این سم باشد از ایشان گزارش نکنند؟ اما در سال 11 هجری و هنگامی که پای جنگ موته و نابودی یهودیان به وسط می آید این سم خودش را نشان داده و حال ایشان را وخیم کند؟!

ب) پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) خود صاحب ولایت تشریحی است و احکام حلال و حرام را برای مسلمانان مشخص می کنند، چطور ممکن است از گوشت ذبیحه ای بخورند که به روش مسلمانان ذبح نشده و حرام است؟

ج) اگر هم ادله ای بیاورند که این گوشت حلال بوده سوال می کنیم با وجود علم غیب پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) چطور ممکن است ایشان اسلامی که نوپاست و هنوز در مکه مستقر نشده و جایگاه خود را تثبیت نکرده و گسترش پیدا

ص: 92

نکرده را رها کند و موجبات شهادت خود را فراهم کند؟ و سوالات بسیار زیاد دیگری...

### نقش یهود در قتل امامان معصوم (علیهم السلام):

از تلاش یهود برای قتل پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که بگذریم دست یهود در قتل اهل بیت (علیهم السلام) نیز مشهود است:

1. علاوه بر عمر و ابوبکر که کارگزار یهود می باشند قُنفُذ و مغیره بن شعبه یهودی زاد گانی بودند که به همراه عمر بن خطاب و به دستور ابوبکر در شهادت حضرت زهرا (علیها السلام) دست داشتند.

2. امام علی (علیه السلام) پس از ضربت خوردن فرمود:

«قَتَلَنِي ابْنُ مُلْجَمٍ قَتَلَنِي اللَّعِينُ ابْنُ الْيَهُودِيَّةِ: (1)»

فرزند یهودیه (ابن ملجم) مرا کشت، او را مأخوذ دارید».

زمانی که امیرالمومنین (علیه السلام) در محراب نماز ضربت خوردند حسنین (علیهما السلام) و یاران دیگر در نُخَيْلَه برای دفاع در برابر حمله معاویه اردو زده بودند.

اشعث بن قیس نیز در شهر کوفه به همراه عده ای در کنار حضرت حضور داشتند اما جای تعجب است که با توجه به شرایط حساس جنگ و احتمال ترور حضرت، چطور ممکن است غریبه ای با صورتی بسته و با شمشیر بدون اینکه کسی متعرض او شود وارد مسجد شود و در صف نماز حضور پیدا کند و بعد از ضربت هم از بین مردم فرار کند؟ به نظر می رسد که ابن ملجم به کمک اشعث ابن قیس در مسجد حضور یافته و در صف نماز قرار می گیرد و بعد از ضربت، راه را برای فرار او محیا می کند.

ص: 93

---

1- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج 42، ص: 281

3. امام حسن (علیه السلام) به اهل بیت خود می فرمود: من مانند رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به زهر شهید خواهم شد. پرسیدند: چه کسی این کار را خواهد کرد؟ فرمود: زعم جعده، دختر اشعث بن قیس؛ معاویه او را فریفته و به او امر خواهد کرد که آن زهر را به من بخوراند. (1)

اشعث بن قیس شوهر خواهر ابوبکر بود. او کسی است که سوابق تاریخی نکوهیده او در خطبه 19 نهج البلاغه ذکر شده است و امیرالمومنین علی (علیه السلام) او را منافق پسر کافر نامیده اند. او نیز از یهودی زادگان قاتل است. امام صادق (علیه السلام) در مورد او چنین می فرماید:

«سَهْلُ بْنُ زِيَادٍ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ أَوْ غَيْرِهِ عَنْ سُلَيْمَانَ كَاتِبِ عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) قَالَ: إِنَّ الْأَشْعَثَ بْنَ قَيْسٍ شَرِكٌ فِي دَمِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام) وَابْنَتُهُ جَعْدَةُ سَمَّتِ الْحَسَنَ (علیه السلام) وَ مُحَمَّدٌ ابْنُهُ شَرِكٌ فِي دَمِ الْحُسَيْنِ؛ (2)

اشعث بن قیس در قتل امیرالمؤمنین (علیه السلام) شریک است و دخترش جعده، حسن بن علی (علیه السلام) را مسموم کرد و محمد پسر اشعث نیز در شهادت حسین بن علی (علیه السلام) شرکت داشت».

4. در شهادت امام حسین (علیه السلام) علاوه بر فرزندان اشعث باید توجه داشت که شخصیت های مهم یهودی دیگری نیز در کربلا حضور داشتند. برخی از افراد صاحب نفوذ لشکر دشمن در کربلا یهودی بوده که این واقعه دردناک را از نزدیک رصد می کردند.

ص: 94

---

1- الخرائج و الجرائح، ج 1، ص 241

2- الكافي (ط - الإسلامية)، ج 8، ص: 167

5. امام زین العابدین (علیه السلام) و امام محمدباقر (علیه السلام) نیز با زهر فرزندان «مروان بن حکم» یهودی به شهادت رسیدند.

نکته: مروان بن حکم نیز یهودی بود. او در روز جنگ جمل اسیر شد. امام حسن (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) نزد امیرالمؤمنین (علیه السلام) شفاعت کردند و امام (علیه السلام) او را رها کرد. به ایشان گفتند: ای امیرالمؤمنین آیا با شما بیعت می کند؟ فرمود: مگر پس از کشته شدن عثمان با من بیعت نکرد؟ مرا به بیعت او نیازی نیست، دست او دست یهودی است؛ اگر با دست خود بیعت کند در نهان بیعت را می شکند. آگاه باشید او حکومت کوتاه مدتی خواهد داشت؛ مانند فرصت کوتاه سگی که با زبان، بینی خود را پاک کند. او پدر قوچ های چهارگانه [چهار فرمانروا] است و امت اسلام از دست او و پسرانش روزگار خونینی خواهند داشت. مروان یهودی، به ظاهر مسلمان و داماد عثمان شده بود. او پس از مرگ یزید حکومت را به دست گرفت و پس از او فرزندان او تا سال های سال با قتل و کشتار حکومت کردند. (1)

مرحوم طبرسی (رحمه الله) در کتاب شریف احتجاج آورده است: «مروان بن حکم در روز جنگ جمل به سمت هر دو لشکر تیراندازی می کرده است.» یعنی تیراندازی کور داشته و وقتی از او می پرسند چرا به سمت هر دو لشکر تیراندازی می کنی؟ می گوید: «تیر به هر سمتی اصابت کند فتح و پیروزی است.» (2) مروان بن حکم به دنبال این بوده که با بالا بردن کشته های جنگ جمل، تهمت کشتار را به علی بن ابی طالب (علیه السلام) بزند. بنابراین مشخص

ص: 95

---

1- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج 32، ص: 235؛ شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد، ج 6، ص: 146

2- . الإحتجاج علی أهل اللجاج (لطبرسی)، ج 1، ص: 164

می شود نخستین نفوذی معاویه در حکومت امیرالمؤمنین (علیه السلام)، پروژه کشته سازی علیه نظام اسلامی را دنبال می کرده است. او با تیراندازی کور می خواسته آمار کشته ها را بالا ببرد.

6. امام کاظم (علیه السلام) نیز با سم سندی بن شاهک یهودی به شهادت رسید.

نکته ی قابل تامل این است که حتی با تغییر حکومت بنی امیه به بنی عباس یهودیان مثل قبل نفوذ و جایگاه خود را در حکومت عباسیان به عنوانین و طرق مختلف حفظ کردند من جمله برمکیان که نفوذی های سازمان یهود در حکومت بنی عباس بودند:

بنی العباس و یهود

سؤال: اگر بنی عباس با نام اهل بیت (علیهم السلام) سر کار آمدند و خودشان عامل یهود هستند چرا سازمان یهود، کسانی مانند برمکیان و بنی سهل را در کنار بنی عباس قرار می دهد؟

جواب این است که در بنی العباس، افرادی بودند که وقتی به قدرت می رسیدند هدف اصلی خود را فراموش می کردند اما کسانی که خلفای بنی عباس را در مسیر قرار داده و به آن ها اطلاعات می دادند همین افراد بودند. همین سازمان یهود است که نفوذی های خود یعنی برمکیان و بنی سهل را وارد سیستم حکومتی بنی عباس می کند تا هارون را علیه امام کاظم (علیه السلام) در خط مبارزه نگه دارد و هدف خود را گم نکند. آیا این وزرا با سازمان یهود در ارتباط نبودند؟! [\(1\)](#)

ص: 96

---

1- . پایگاه تاریخ تطبیقی؛ فایل صوتی جلسه هشتاد و دوم درس تاریخ تطبیقی با موضوع لزوم بررسی ارتباط وزرای بنی عباس با سازمان یهود. 21/7/1397.

از جمله گروه های خطرناکی که آن روزها در جامعه اسلامی حضور داشتند و تأثیر عمیقی در فرهنگ آن روزگار برجا گذاشتند یهودیان بودند. شماری از عالمان یهود که به ظاهر مسلمان شده و گروهی دیگر که هنوز به دین خود باقی مانده بودند در جامعه اسلامی پراکنده شده بودند و مرجعیت علمی گروهی را بر عهده داشتند. مبارزه با یهود و القانات سوء آن ها در فرهنگ اسلام، بخش مهمی از برنامه کار ائمه طاهرین (علیهم السلام) را به خود اختصاص داده بود. تکذیب احادیث دروغین و ساخته و پرداخته ی یهودیان در مورد انبیای الاهی و مطالبی که باعث خدشه دار شدن چهره ملکوتی پیامبران خدا شده است، در برخوردهای ائمه اطهار (علیهم السلام) به خوبی دیده می شود. تأثیری که آنان در فرهنگ اسلام بر جا نهادند به صورت احادیث جعلی، به نام «اسرائیلیات» پدیدار گشت که بیشترین قسمت این احادیث درباره تفسیر و مراتب و شئون زندگی پیامبران سلف، جعل شده بود. علاوه بر آن، یهودیان جاسوسان خود را به جامعه می فرستادند تا به نام دین اسلام دست به رواج خرافات بزنند، شبهه پراکنی کنند و نهایتاً دین را زیر سوال ببرند.

نکته پایانی این بخش

با توجه به آیات و روایات و گذاره های تاریخی و پروژ نفوذ یهودیان به خوبی می توان نتیجه گرفت کسانی که اساس ظلم را در حق اهل بیت (علیهم السلام) بنا کردند یهودیان بودند. بله، یهودیان همواره سعی می کنند تا با استفاده از فراموشی و عدم مطالعه و تحقیق اکثریت مردم، ظلم و جنایاتی که در حق

انبیاء الهی کردند مخفی نمایند اما بخاطر حرص و طمع دنیا و غرق شدن در آرزوها نمی توانند بفهمند و درک کنند که وعده خدا حق است و آن «حزب الله هم الغالبون».

ص: 98



□ اَللّٰهُمَّ الْعَنْ اَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ...

□ اللّٰعِينُ ابْنُ اللّٰعِينِ عَلٰى لِسَانِكَ وَّلِسَانِ نَبِيِّكَ ...

### اول ظالم کیست؟

از دیگر فراز های زیارت عاشورا که به یهود اشاره دارد عبارت:

«اَللّٰهُمَّ الْعَنْ اَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ...»

با توجه به این عبارت، سؤال این است: اولین کسانی که در حق پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و خاندانش ظلم روا داشتند چه کسانی هستند؟

پاسخ این پرسش در آیه شریفه 41 سوره مبارکه بقره که خطاب به یهودیان عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل شده، داده شده است:

«وَأَمِنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُمْ وَلَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَإِيَّايَ فَاتَّقُونِ؛

و به آنچه [بر پیامبر اسلام] نازل کرده ام که تصدیق کننده [تورات و انجیلی] است که با شماست، ایمان آورید و نخستین کافر به آن نباشید [که نسل به نسل پس از شما به پیروی از شما به آن کافر شوند] و آیاتم را [در تورات که اوصاف محمد و قرآن در آن است، با تغییر دادن و تحریف کردن] به بهایی ناچیز نفروشید و فقط از من پروا کنید».

بدیهی است که بدترین ظلم در حق پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) کفر ورزیدن به نبوت ایشان و کتاب آسمانی ایشان است و این به این معناست که مصداق اول ظالم، یهودیان هستند.

### لعنت شدگان توسط خدا و پیامبر

یکی دیگر از فرازهای زیارت عاشورا که اشاره به یهودیان می کند، عبارت:

«اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا يَوْمٌ تَبَرَّكَتْ بِهِ بَنُو أُمِّيَّةَ وَابْنُ آكِلَةِ الْأَكْبَادِ اللَّعِينُ ابْنُ اللَّعِينِ عَلَى لِسَانِكَ وَ لِسَانِ نَبِيِّكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ؛

خدایا این روز روزی است که به آن تبرک جستند بنی امیه و فرزند جگرخوار، آن لعنت شده فرزند لعنت شده بر زبان تو و زبان پیامبرت».

سؤال این است: چه کسانی توسط خداوند متعال لعنت شده اند؟ پاسخ این سؤال را در آیات 12 گانه قرآن کریم که همگی درباره ی بنی اسرائیل و یهود نازل شده اند می یابیم. به برخی از آن اشاره می کنیم و به دلیل اختصار مطالب مابقی را به پاورقی ارجاع می دهیم (1) تا علاقمندان به آن مراجعه کنند:

«فَبِمَا نَقَضْتُمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ؛ (2)

پس آنان را به سبب پیمان شکستنشان لعنت کردیم و دل هایشان را بسیار سخت گردانیدیم».

ص: 100

1- . (نساء، 47، 46 و 51، 52)؛ (مائده، 60 و 64)؛ (بقره، 88 و 89)؛ (آل عمران، 87).

2- . مائده، 13

إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ؛ (1)

یقیناً کسانی که آنچه را ما از دلایل آشکار و [وسیله] هدایت نازل کردیم، پس از آنکه همه آن را در کتاب [تورات و انجیل] برای مردم روشن ساختیم پنهان می کنند [تا مردم به قرآن و پیامبر ایمان نیاورند] خدا لعنتشان می کند و لعنت کنندگان هم لعنتشان می کنند.

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارًا أُولَٰئِكَ عَلَيْهِمُ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ؛

قطعاً کسانی که کافر شدند و در حال کفر از دنیا رفتند، لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم بر آنان است». (2)

«وَالَّذِينَ يَتَّقُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَٰئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ؛

و کسانی که عهد خدا را پس از استوار کردنش می شکنند و پیوندهایی را که خدا به برقراری آن فرمان داده می گسلند و در زمین فساد می کنند، لعنت و فرجام بد و دشوار آن سرای برای آنان است». (3)

و سؤال دیگر این است که چه کسانی توسط نبی خدا لعنت شده اند؟ پاسخ این سؤال را نیز در آیه 78 سوره مبارکه مائده می یابیم:

ص: 101

1- . بقره، 159

2- . همان، 161

3- . رعد، 25

«لَعْنَةُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ»؛

از بنی اسرائیل آنان که کافر شدند به زبان داود و عیسی بن مریم لعنت شدند. لعنت شدنشان برای این بود که [نسبت به فرمان های خدا و انبیا] سرپیچی داشتند و همواره [از حدود الهی] تجاوز می کردند».

ص: 102

□ وَالْبِرَاءَةِ مِمَّنْ أَسَّسَ الظُّلْمَ وَالْجَوْرَ عَلَيْكُمْ

□ بَرِئْتُ إِلَى اللَّهِ وَإِلَيْكُمْ مِنْهُمْ

□ و...

برائت در اصول عقائد اسلام حقیقی (شیعه) جایگاه مهمی دارد، علاوه بر اینکه از فروعات دین می باشد در قرآن کریم هم یک سوره مختص به آن نازل شده است که از شدت بیزاری نسبت به دشمنان الهی بدون «بسم الله الرحمن الرحيم» شروع می شود؛ آری آن سوره توبه است؛ سوره ای که در ابتدا از دشمنان خداوند متعال اعلام برائت و بیزاری می کند:

«بِرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ؛ (1)»

(این آیات) اعلام بیزاری (و عدم تعهد) است از طرف خدا و پیامبرش نسبت به آن مشرکانی که با ایشان پیمان بسته اید».

«فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ؛ (2)»

چون برای او روشن شد که وی دشمن خداست از او بیزاری جست؛ یقیناً ابراهیم بسیار مهربان و بردبار بود».

ص: 103

1- . توبه، 1

2- . همان، 114

## تعریف واژه «برائت»

«تبری» اصطلاحی کلامی در برابر تولی از آموزه های اسلام به ویژه نزد شیعه ی امامیه است. تبری از ریشه ی «برء» است و در زبان فارسی بیش تر به صورت «تبرا» به کار می رود. «تبری» به معنای بیزاری جستن از دشمنان خدا، پیامبر و امامان(علیهم السلام) بوده و بخشی از توحید و اعتقاد به آن واجب ضروری قرآن، سنت مطهره، فطرت و عقل است.

برائت در لغت به معنای: جدایی، دوری و بیزاری از کسی یا چیزی، بکارگیری شده است که این معانی زمانی برای برائت است که بدون اِلی بوده باشد ولی در صورتی که همراه اِلی بوده باشد، علاوه بر معنای بیزاری در بردارنده معنای التجاء و پناه بردن نیز می باشد؛ بنابراین معنای عبارت زیارت، این است: بیزاری می جویم از بنی امیه و دیگر ملعونین مذکور، در حالی که به سوی ذات حق تعالی و شما اهل بیت(علیهم السلام) پناه می آورم.<sup>(1)</sup>

برائت از دشمنان خدا و اولیای آن ها به معنای بیزاری قلبی از آنان و عمل به مقتضای آن در رفتار و گفتار، همچون دوری گزیدن از آنان و لعن و نفرین بر ایشان است که در اصطلاح از آن به تبری تعبیر می شود.

## تعریف واژه «لعن»

«لَعْن» طرد نمودن و دور ساختن از روی خشم است که در آخرت کسانی که مشمول این واژه هستند به عقوبت می رسند و در دنیا از رحمت و توفیق الهی بریده و محرومند؛<sup>(2)</sup> اما، لعن و لَعْنَتُ از سوی انسان نفرینی است بر دیگران.

ص: 104

1- . ریاض السالکین، شرح صحیفه سجادیه، روضه 12

2- مفردات الفاظ قرآن، ج 4، ص: 136

همچنین «لعن» در لغت به معنای نفرین کردن و در اصطلاح اسلام به معنای آرزوی دوری از رحمت خدا و نزدیکی عذاب است. «لعن» یکی از برترین مظاهر و مصادیق تبری است که در آیات و روایات فراوانی آورده شده است. مثلاً در آیات ذیل، کافران، منافقان و آزاردهندگان خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به طور ویژه مورد لعنت قرار گرفته اند:

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ مَا تَوْا وَ هُمْ كُفَّارٌ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ؛ (1)

همانا کسانی که کافر شدند و در حال کفر از دنیا رفتند، لعنت خدا، فرشتگان و تمامی مردم بر آنان است».

«وَعَدَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَ الْمُنَافِقَاتِ وَ الْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا هِيَ حَسْبُهُمْ وَ لَعْنَهُمُ اللَّهُ وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّقِيمٌ؛ (2)

خداوند آتش جهنم را به مردان و زنان نفاق پیشه و کافران، وعده داده است که در آن جاوید باشند. آتش برای آنان بس است. خداوند آنان را لعنت کرده و عذابی پایدار برای آنان است».

«إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَاباً مُّهِيناً؛ (3)

همانا کسانی که خدا و پیامبرش را می آزارند خداوند آنان را در دنیا و آخرت لعنت کرده و برای آنان عذابی خوارکننده مهیا ساخته است».

ص: 105

1- . بقره، 161

2- . توبه، 68

3- . احزاب، 57

روایات بسیار زیادی در مورد برائت از دشمنان خدا و اهل بیت (علیهم السلام) و لعن و نفرین بر آن ها داریم اما صرفاً به برخی از آنان اشاره می کنیم:

امام جعفر صادق (علیه السلام) فرمودند:

«ما أَهْرَيْقَ فِي الْإِسْلَامِ مِجْحَمَةً مِنْ دَمٍ وَلَا اكْتَسَبَ مَالٌ مِنْ غَيْرِ حِلِّهِ وَلَا نُكِحَ فَرْجٌ حَرَامٌ إِلَّا وَذَلِكَ فِي أَعْنَاقِهِمَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ حَتَّى يَقُومَ قَائِمُنَا، وَنَحْنُ مَعَاشِرَ بَنِي هَاشِمٍ نَأْمُرُ كِبَارَنَا وَصِغَارَنَا بِسَبِّهِمَا وَالْبَرَاءَةِ مِنْهُمَا؛ (1)»

تا روز قیامت هیچ خونی به ناحق در اسلام ریخته نشود و هیچ مالی نیست که به ناحق به دست نمی آید و هیچ ناموسی به حرام نرود مگر اینکه گناه آن بر گردن آن دو نفر (اولی و دومی) است تا آن هنگام که قائم از ما اهل بیت (علیهم السلام) قیام نماید و ما خاندان بنی هاشم، بزرگان و کودکان خود را به دشنام دادن و بیزاری جستن از آنان فرمان می دهیم».

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز فرمودند:

«مَنْ تَأْتَمَّ أَنْ يَلْعَنَ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ؛ (2)»

لعنت خدا بر آن کس باد که از لعنت کردن کسی که خدا او را لعنت کرده، روی گرداند».

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) آمده است: روزی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از یارانش پرسید: «استوارترین دستاویز ایمان چیست؟ در پاسخ این پرسش هر کس پاسخی داد. یکی گفت: روزه، دیگری گفت حج و عمره، فرد دیگری گفت جهاد، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود:

ص: 106

1- بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج 47، ص: 323

2- رجال الکشي، إختيار معرفة الرجال، النص، ص: 529



«لِكُلِّ مَا قُلْتُمْ فَضْلٌ وَ لَيْسَ بِهِ ، وَ لَكِنْ أُوثِقَ عُرَى الْإِيمَانِ الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَ الْبُغْضُ فِي اللَّهِ وَ تَوَالِي (تَوَلَّى) أَوْلِيَاءِ اللَّهِ وَ التَّبَرُّي مِنْ أَعْدَاءِ اللَّهِ؛ (1)»

هر آنچه گفتید فضیلتی دارد اما [مقصود من] آن نیست، لیکن استوارترین دستاویز ایمان، دوستی در راه خدا و دشمنی در راه خدا و دوستی کردن با دوستان خدا و بیزاری جُستن از دشمنان خداست».

علی بن موسی الرضا(علیه السلام) در این موضوع می فرماید:

«وَرُوِيَ عَنِ الرَّضَا (عَلَيْهِ السَّلَامُ) أَنَّهُ قَالَ: كَمَالَ الدِّينِ وَ لَا يَتَنَا وَ الْبِرَاءَةُ مِنْ عَدُوِّنَا ثُمَّ قَالَ الصَّفْوَانِيُّ وَ إَعْلَمَ أَنَّهُ لَا يَتِمُّ الْوَلَايَةُ وَ لَا تَخْلُصُ الْمَحَبَّةُ وَ لَا تَثْبُتُ الْمَوَدَّةُ لِأَلٍ مُحَمَّدٍ إِلَّا بِالْبِرَاءَةِ مِنْ عَدُوِّهِمْ قَرِيباً كَانَ أَوْ بَعِيداً فَلَا تَأْخُذُكَ بِهِ رَأْفَةٌ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ يُؤَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ الْآيَةُ؛ (2)»

کمال دین با ولایت ما و بیزاری از دشمنان ما است. سپس صفوانی می نویسد باید توجه داشت که ولایت تکمیل نمی شود و هم چنین محبت و مودت خاندان نبوت خالص نیست مگر با بیزاری از دشمنانشان، چه خویشاوند او باشد یا غیر خویشاوند، مبادا دلسوزی در این مورد موجب ضعف برائت و بیزاری شود زیرا خداوند در این آیه (3) می فرماید: «گروهی را که به خدا و روز قیامت ایمان دارند، نمی یابی که با کسانی که با خدا و پیامبرش دشمنی و مخالفت دارند، دوستی برقرار کنند، گرچه پدرانشان یا فرزندانسان یا برادرانشان یا خویشانسان باشند».

ص: 107

1- . الکافی (ط - الإسلامية)، ج 2، ص: 125

2- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج 27، ص: 58

3- مجادله، 22

روایت بسیار جالبی از لسان مبارک علامه عالم وجود امام صادق(علیه السلام) صادر شده است که معرفت پیدا کردن به خدا به تولی و تبری گره خورده است:

«عَنْ أَبِي حَمَزَةَ الثُّمَالِيِّ (رحمه الله) قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ (عليه السلام): يَا أَبَا حَمَزَةَ إِنَّمَا يَعْبُدُ اللَّهُ مَنْ عَرَفَ اللَّهَ وَ أَمَّا مَنْ لَا يَعْرِفُ اللَّهَ كَانَتْ مَعَهُ عَيْبَةٌ غَيْرُهُ هَكَذَا صَالًا قُلْتُ أَصَدَّ لِحَاكَ اللَّهُ وَ مَا مَعْرِفَةُ اللَّهِ قَالَ يُصَدِّقُ اللَّهَ وَ يُصَدِّقُ مُحَمَّدًا رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله و سلم) فِي مَوْلَاهُ عَلِيٍّ (عليه السلام) وَ الْإِيْتِمَامِ بِهِ وَ بِأَيْمَةِ الْهُدَى (عليهم السلام) مِنْ بَعْدِهِ وَ الْبَرَاءَةِ إِلَى اللَّهِ مِنْ عَدُوِّهِمْ وَ كَذَلِكَ عَرَفَانُ اللَّهُ قَالَ قُلْتُ أَصَدَّ لِحَاكَ اللَّهُ أَيُّ شَيْءٍ إِذَا عَمِلْتَهُ أَنَا إِسْمٌ تَكْمَلْتُ حَقِيقَةَ الْإِيْمَانِ قَالَ تَوَالِي أَوْلِيَاءِ اللَّهِ وَ تَعَادِي أَعْدَاءِ اللَّهِ وَ تَكُونُ مَعَ الصَّادِقِينَ كَمَا أَمَرَكَ اللَّهُ قَالَ قُلْتُ وَ مَنْ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ فَقَالَ اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله و سلم) وَ عَلِيٌّ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ثُمَّ انْتَهَى الْأَمْرُ إِلَيْنَا ثُمَّ إِنِّي جَعَفَرٌ وَ أَوْمَأَ إِلَى جَعْفَرٍ وَ هُوَ جَابِلِسٌ فَمَنْ وَالِي هَؤُلَاءِ فَقَدْ وَالِي أَوْلِيَاءِ اللَّهِ وَ كَانَ مَعَ الصَّادِقِينَ كَمَا أَمَرَهُ اللَّهُ قُلْتُ وَ مَنْ أَعْدَاءُ اللَّهِ أَصَدَّ لِحَاكَ اللَّهُ قَالَ الْأَوْثَانُ الْأَرْبَعَةُ قَالَ قُلْتُ مَنْ هُمْ قَالَ أَبُو الْفَصِيلِ وَ رُمُعٌ وَ نَعْتَلٌ وَ مُعَاوِيَةُ وَ مَنْ دَانَ دِينَهُمْ فَمَنْ عَادَى هَؤُلَاءِ فَقَدْ عَادَى أَعْدَاءَ اللَّهِ: (1)

ابوحمزه ثمالی گفت: حضرت باقر(علیه السلام) فرمود ای اباحمزه! خدا را کسی پرستیده که او را بشناسد؛ کسی که خدا را شناخته باشد گویا دیگری را پرستیده؛ این چنین گمراه می شود. عرض کردم شناخت خدا چیست؟ فرمود تصدیق کند خدا و پیامبرش محمد مصطفی(صلى الله عليه و آله و سلم) را درباره ولایت علی(علیه السلام) و پیروی از او و ائمه(علیهم السلام) بعد از آن جناب و بیزاری از دشمنان آن ها، شناخت خداوند این طوری است. گفت: عرض کردم چکار کنم ایمان واقعی

ص: 108

را تکمیل نمایم؟ فرمود: دوست داشتن دوستان خدا و دشمنی با دشمنان او و با صادقین باشی آن طور که خدا دستور داده. عرض کردم: اولیای خدا کیانند؟ فرمود: محمد رسول الله و علی و حسن و حسین و علی بن الحسین سپس منتهی به ما شد، بعد پسر جعفر، در این موقع اشاره به فرزندش جعفر کرد که نشسته بود، گفتم دشمنان خدا کیانند؟ فرمود بت های چهارگانه، گفتم آن چهار بت کیانند؟ فرمود ابو الفیصل و رمع و نعل و معاویه و هر کس پیرو آن ها باشد. هر که دشمن این ها باشد دشمنی با دشمنان خدا کرده است».

کمال ایمان در حب و بغض

«الإمامُ عليٌّ (عليه السلام): لا يَكْمُلُ إيمانُ عبدٍ حتَّى يُحِبَّ مَنْ أَحَبَّهُ اللهُ، سُبْحانَهُ، وَ يُبْغِضَ مَنْ أَبْغَضَهُ اللهُ، سُبْحانَهُ؛ (1)

ایمان بنده ای کامل نمی شود مگر آن که آنچه را خداوند دوست دارد او نیز دوست داشته باشد و آنچه را خداوند دشمن دارد او نیز دشمن بدارد».

### برائت زبانی و عملی

برائت یکی از فروع دین اسلام است و از واجبات دین اسلام که در آیات و روایات بسیاری به آن اشاره شده است. اما برخی از افراد صرفاً به برائت زبانی بسنده می کنند در صورتی که هم به زبان و هم به عمل باید اعلام برائت کنند. فراز «إِنِّي سِئَمٌ لِمَنْ سَأَلَكُمْ، وَ حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛ من تا روز قیامت در صلح با کسی که با شما صلح کرد و در جنگ با کسی که با شما جنگید» از مصادیق بارز برائت عملی است. هر چه محبت انسان نسبت به ائمه (علیهم السلام) زیاد شود برائت نسبت به دشمنان ایشان نیز زیادتر می شود.

ص: 109

«برائت زبانی»، همین خواندن زیارت عاشورا است. با زبان، اعلام برائت کردن از دشمنان ائمه (علیهم السلام) و منکران ولایت امیرالمومنین (علیه السلام) است؛ اعلام انزجار از غاصبین حق ائمه (علیهم السلام) و قاتلین ایشان می باشد.

«برائت عملی»، این برائت نشات گرفته از قلب است. قلب که تحت تاثیر عشق و علاقه و محبت قرار می گیرد، نسبت به دشمنان معشوق خود نه تنها اعلام انزجار می کند بلکه در میدان عمل نیز این انزجار را بروز و ظهور می دهد؛ چه در میدان جنگ سخت باشد یا جنگ نرم (عملیات روانی، شبهه افکنی، رسانه، مقاله و کتاب و...). مصادیق بارز برائت عملی را در طول تاریخ در بین شیعیان و اصحاب ائمه (علیهم السلام) می توان پیدا کرد. از نمونه اعلامی آن شهدای کربلا هستند، ابوذرها و میثم تمارها هستند، حجر بن عدی و دیگر اصحاب با وفای معصومین (علیهم السلام) که در حد و وسع خود مقام ولایت را درک کرده بودند. نمی شود هم اعلام برائت کرد و هم اعلام رفاقت! با خواندن تاریخ و ملاحظه ظلم و جنایت بی شماری که در حق ائمه (علیهم السلام) و شیعیان ایشان شده است چطور می توان نسبت به برائت بی تفاوت ماند و از آن به سادگی گذشت.

نکته مغفول مانده در برائت زبانی و عملی، اعلام برائت از اسس اساس است، همان یهودیانی که شالوده و پی و اساس ظلم علیه ائمه (علیهم السلام) را پیاده کردند؛ همان کسانی که در قرآن کریم، خداوند به صراحت دشمنی آنان و شرکایشان (کفار و مشرکین) را اعلام می دارد. آنان امروزه نیز در حال جنگیدن با اسلام می باشند، هم در عرصه جنگ سخت که امروزه به وسیله مزدوران خود همچون داعش، طالبان و القاعده و دیگر گروه های تکفیری در کشورهای مسلمان، هر روز مسلمانان مظلوم را قطعه قطعه می کنند و هم

در عرصه جنگ نرم با بمباران شبهات و تهاجم فرهنگی در حال نابود کردن اعتقادات و فرهنگ مردم مسلمان بالاخص شیعه و ملت ایران هستند. باید از یهودیان و هم پیمانان آن نیز اعلام برائت کرد.

## برائت در زیارت عاشورا

این فراز زیارت عاشورا بسیار جالب و حائز اهمیت است، اعلام برائت از امت های مورد لعن (هر سه امتی که گفته شد) و پیروان آن ها و کسانی که از آنان تبعیت می کنند و کسانی که دوستدار و محب آنان هستند تا روز قیامت:

«بَرِّئْتُ إِلَى اللَّهِ وَإِلَيْكُمْ مِنْهُمْ وَ [مِنْ] أَشْيَاعِهِمْ وَاتَّبَاعِهِمْ وَأَوْلِيَانِهِمْ؛

من بیزاری می جویم به سوی خدا و به جانب شما از ایشان و از شیعیان و پیروان و دوستدارانشان».

## تقرب پیدا کردن به وسیله برائت

کمتر کسی به مفهوم این فراز زیارت عاشورا دقت می کند و آن تقرب به خداوند و ائمه (علیهم السلام) به وسیله اعلام برائت است. برخی گمان می کنند تقرب پیدا کردن به خداوند فقط از طریق نماز خواندن و روزه گرفتن و کمک کردن به محرومان است؛ در صورتی که اعلام برائت نیز موجب تقرب به خدا می شود، به این دلیل که با انجام فروعات انسان به خداوند نزدیک می شود و برائت نیز از فروعات دین می باشد که در زیارت عاشورا بسیار زیبا به این مطلب اشاره شده است:

«يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، إِنِّي أَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ، وَإِلَى رَسُولِهِ، وَإِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، وَإِلَى فَاطِمَةَ، وَإِلَى الْحَسَنِ، وَإِلَيْكَ بِمُؤَالَاتِكَ، وَبِالْبِرَاءَةِ [مِمَّنْ قَاتَلَكَ، وَنَصَبَ لَكَ الْحَرْبَ، وَبِالْبِرَاءَةِ مِمَّنْ أَسَّسَ الظُّلْمَ وَالْجَوْرَ عَلَيْكُمْ، وَأَبْرَأُ إِلَى اللَّهِ وَإِلَى رَسُولِهِ] مِمَّنْ أَسَّسَ ذَلِكَ وَبَنَى عَلَيْهِ بُنْيَانَهُ، وَجَرَى فِي ظُلْمِهِ

وَجَوْرِهِ عَلَيْكُمْ وَعَلَىٰ أَشْيَاعِكُمْ، بَرِئْتُ إِلَى اللَّهِ وَإِلَيْكُمْ مِنْهُمْ، وَأَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ إِلَيْكُمْ بِمُؤَالَاتِكُمْ وَمُؤَالَاتِكُمْ، وَبِالْبِرَاءَةِ مِنْ أَعْدَائِكُمْ،  
وَالنَّاصِبِينَ لَكُمْ الْحَرْبَ، وَبِالْبِرَاءَةِ مِنْ أَشْيَاعِهِمْ وَأَتْبَاعِهِمْ؛

ای اباعبدالله، من به خدا و رسولش و امیر مؤمنان و فاطمه و حسن (علیهم السلام) تقرب می جویم به دوستی تو و به وسیله اعلام و انزجار (از کسی که با تو جنگید و به تو اعلام جنگ داد و با اعلام بیزاری از آنان که اساس ستم و جور بر ضد شما را پایه گذاری کردند و بیزاری می جویم به سوی خدا و رسولش) از کسی که پایه گذاری کرد اساس این حادثه را و بنا نهاد بر آن بنیانش را و روان شد در ستم و بیدادش بر شما و شیعیان شما، از ایشان به سوی خدا و شما بیزارم و به خدا تقرب می جویم و پس از آن به شما نیز با دوستی نسبت به شما و دوستی نسبت به دوستان شما و به بیزاری از دشمنانتان و برپاکنندگان جنگ با شما و به بیزاری از شیعیان و پیروان آن ها».

همچنین در این فراز:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ فِي هَذَا الْيَوْمِ، وَفِي مَوْقِفِي هَذَا، وَأَيَّامِ حَيَاتِي بِالْبِرَاءَةِ مِنْهُمْ، وَاللَّعْنَةَ عَلَيْهِمْ، وَبِالْمُؤَالَاتِ لِنَبِيِّكَ وَآلِ نَبِيِّكَ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمُ  
السَّلَامُ؛

خدا من در این روز و در این جایگاه و همه روزهای زندگی ام به تو تقرب می جویم، به بیزاری از اینان و لعنت بر ایشان و به دوستی پیامبر و خاندان پیامبرت (علیهم السلام)».

### برائت رزق است

در فرازی از زیارت عاشورا می خوانیم:

«فَأَسْأَلُ اللَّهَ الَّذِي أَكْرَمَنِي بِمَعْرِفَتِكُمْ، وَمَعْرِفَةِ أَوْلِيَائِكُمْ، وَرَزَقَنِي الْبِرَاءَةَ مِنْ أَعْدَائِكُمْ؛

پس درخواست می کنم از خدا که مرا به معرفت شما و دوستان شما گرامی داشت و بیزاری از دشمنان شما را نصیب من کرد».

ص: 112

در این فراز از زیارت اشاره به درخواست رزق شده است، آن هم رزق برائت از سه امتی که مورد لعن خداوند متعال قرار گرفته اند. باید به این نکته توجه کرد که علاوه بر رزق مادی، رزق معنوی نیز از جایگاه ویژه ای برخوردار است، رزقی که در تقرب الی الله و در اتصال روحی و معنوی با حضرات معصومین (علیهم السلام) بسیار موثر است. رزق در قرآن کریم با عباراتی بسیار زیبا و قابل تأمل نیز آمده است، در یکی از این آیات چنین آمده است:

«إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ» (1)

یقیناً خدا هر کس را بخواهد رزق بی حساب می دهد.

از آنجایی که کمی و زیادی رزق بسته به اعمال و کردار انسان دارد، لذا در رزق برائت نیز همه شیعیان شبیه به هم نیستند. برخی بی تفاوت و برخی نسبت به آن اهمیت قائل هستند. ممکن است بتوان از این آیه نیز استفاده کرد که خداوند متعال به هر که بخواهد حکومت می دهد و از هر که بخواهد حکومت را می گیرد و به هر که بخواهد عزت می بخشد و هر که را بخواهد خوار و بی مقدار می کند (2)، چرا که رفتار و کردار انسان می تواند برایش عزت و یا ذلت به همراه داشته باشد. لذا در جلب رزق نیز اعمال و رفتار انسان دخیل هستند. در نتیجه خداوند به هر کسی که بخواهد رزق برائت را به سبب اعمال و رفتارش می دهد و از هر که بخواهد باز پس می گیرد.

ص: 113

---

1- . آل عمران، 37

2- . همان، 26

«أَنْ يَجْعَلَنِي مَعَكُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، وَأَنْ يُثَبِّتَ لِي عِنْدَكُمْ قَدَمَ صِدْقٍ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، وَأَسْأَلُهُ أَنْ يُبَلِّغَنِي الْمَقَامَ الْمَحْمُودَ لَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ، وَأَنْ يَرِزُقَنِي طَلَبَ ثَارِي مَعَ إِمَامٍ هُدَى ظَاهِرٍ نَاطِقٍ بِالْحَقِّ مِنْكُمْ؛

اینکه مرا در دنیا و آخرت با شما قرار دهد و جایگاهم را نزد شما استوار بدارد و از او می خواهم که مرا برساند به مقام ستوده ای که برای شما نزد خداست و روزی کند خون خواهی ام را به همراه امام هدایت گر آشکار و گویای به حق از خاندان شما».

همچنین:

«اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي فِي مَقَامِي هَذَا مِمَّنْ تَنَالُهُ مِنْكَ صَلَواتٌ وَرَحْمَةٌ وَمَغْفِرَةٌ، اللَّهُمَّ اجْعَلْ مَحْيَايَ مَحْيَا مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَمَمَاتِي مَمَاتَ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ؛

خدایا در این جایگاه مرا از کسانی قرار ده که از جانب تو به آنان درود و رحمت و آمرزش می رسد، خدایا حیاتم را حیات [آمیخته به عشق] محمد و خاندان محمد و مرگم را مرگ [در حال شیفستگی به] محمد و خاندان محمد قرار ده».

نکات قابل تأمل در فرازهای فوق:

1. همراهی با حضرت در دنیا و آخرت.
2. رسیدن به مقام محمود.
3. حضور در سپاه امام زمان (علیه السلام) و یاری حضرت و گرفتن انتقام.
4. قرار گرفتن در سیل رحمت و درود و آمرزش خدا.
5. حیات و ممات محمد و آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم).



امام صادق(علیه السلام) درباره مقام محمود می فرماید:

«مقام و مرتبه ای است که همه پیشینیان و متأخران به آن غبطه می خورند».(1)

## جنگ و مخالفت با یهود

در زیارت عاشورا به صراحت به جانب امام معصوم اعلام می کنیم:

«إِنِّي سَلَّمُ لِمَنْ سَأَلَكُمْ، وَحَرَبٌ لِمَنْ حَارَبَكُمْ، وَوَلِيٌّ لِمَنْ وَالَاكُمْ، وَعَدُوٌّ لِمَنْ عَادَاكُمْ؛

من در صلحم با کسی که با شما صلح کرد و در جنگم با کسی که با شما جنگید و دوستم با کسی که شما را دوست داشت و دشمنم با کسی که شما را دشمن داشت».

نکته: دشمنان ائمه(علیهم السلام)همچنان در حال جنگ اند و پیشروی های زیادی در لطمه زدن به فرهنگ و اعتقادات مردم کردند که هیچ کسی نمی تواند آن را انکار کند اما ما کجای این جبهه قرار گرفتیم؟ آیا فقط به زبان این فراز را می خوانیم یا در میدان عمل به حرفی که می زنیم نیز عمل می کنیم؟

## تعداد لعن در زیارت عاشورا

سفارش به صد مرتبه لعن نشان از اهمیت برائت و شدت برائت است:

«اللَّهُمَّ الْعَنْ أَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَآخِرَ تَابِعٍ لَهُ عَلَى ذَلِكَ . اللَّهُمَّ الْعَنْ الْعِصَابَةَ الَّتِي جَاهَدَتِ الْحُسَيْنَ وَشَايَعَتْ وَبَايَعَتْ وَتَابَعَتْ عَلَى قَتْلِهِ ، اللَّهُمَّ الْعَنْهُمْ جَمِيعاً؛

خدایا لعنت کن نخستین ستمکاری را که به حق محمد و خاندان محمد ستم کرد و آخرین کسی را که در این ستم از او پیروی نمود. خدایا لعنت کن

ص: 115

1- تفسیر نور الثقلین، ج 3، ص: 206

جمعیتی را که با حسین (علیه السلام) پیکار کردند و همراهی نمودند و پیمان بستند و پیروی کردند بر کشتن آن حضرت، خدایا همه آنان را لعنت کن».

### درخواست ثبوت قدم در تولی و تبری

در زیارت عاشورا از خداوند متعال درخواست می کنیم که ما را در تولی اهل بیت (علیهم السلام) و تبری از دشمنان ایشان ثابت قدم نگه دارد. یعنی خدایا ما را در تبری از یهود و پیروانش ثابت قدم نگهدار تا بی تفاوت نسبت به ظلم و جنایت های آنان در گذشته و حال و آینده نشویم:

«اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي شَفَاعَةَ الْحُسَيْنِ يَوْمَ الْوُرُودِ، وَتَبَّتْ لِي قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَكَ مَعَ الْحُسَيْنِ وَأَصْحَابِ الْحُسَيْنِ الَّذِينَ بَدَلُوا مَهْجَهُمْ دُونَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛

خدایا شفاعت حسین (علیه السلام) را در روز ورود [به قیامت] نصیبم کن و ثابت بدار قدم صدق مرا نزد خود به همراه حسین (علیه السلام) و یاران حسین، آنان که جانشان را در دفاع از حسین (علیه السلام) (درود بر او) بخشیدند».

نکته: اعمالی هستند که ثبوت قدم را تضعیف می کنند پس باید مراقب آنان بود. همان یهودیانی که دست پنهان در واقعه سقیفه و کربلا دارند امروزه هم خود را از ذهن برخی از شیعیان مخفی نگه داشته اند و برائت را فقط معطوف به اعوان و انصار خود کرده اند. اما غافل از اینکه «حزب الله هم الغالبون».

1. قرآن کریم.

2. الأُمالي (للصدوق)، ابن بابويه، محمد بن علی، تاریخ وفات مؤلف: 381 ق، ناشر: کتابچی، مکان چاپ: تهران، سال چاپ: 1376 ش، نوبت چاپ: ششم.

3. الإحتجاج علی أهل اللجاج (للطبرسی)، طبرسی، احمد بن علی، تاریخ وفات مؤلف: 588 ق، محقق / مصحح: خراسان، محمد باقر، موضوع: کلام، زبان: عربی، تعداد جلد: 2، ناشر: نشر مرتضی، مکان چاپ: مشهد، سال چاپ: 1403 ق، نوبت چاپ: اول.

4. اللهوف علی قتلی الطفوف، ابن طاووس، علی بن موسی، تاریخ وفات مؤلف: 664 ق، مترجم: فهری زنجانی، احمد، موضوع: تاریخ، زبان: عربی - فارسی. تعداد جلد: 1، ناشر: جهان، مکان چاپ: تهران، سال چاپ: 1348 ش، نوبت چاپ: اول.

5. الأُمالي (للطوسی)، طوسی، محمد بن الحسن، تاریخ وفات مؤلف: 460 ق، محقق / مصحح: مؤسسة البعثة، زبان: عربی، تعداد جلد: 1، ناشر: دار الثقافة، مکان چاپ: قم، سال چاپ: 1414 ق، نوبت چاپ: اول.

6. الإحتجاج علی أهل اللجاج (للطبرسی)، طبرسی، احمد بن علی، تاریخ وفات مؤلف: 588 ق، محقق / مصحح: خراسان، محمد باقر، موضوع: کلام، زبان: عربی، تعداد جلد: 2، ناشر: نشر مرتضی، مکان چاپ: مشهد، سال چاپ: 1403 ق، نوبت چاپ: اول.

ص: 117

7. الكافي (ط - الإسلامية)، كليني، محمد بن يعقوب. تاريخ وفات مؤلف: 329 ق. محقق / مصحح: غفاري على اكبر و آخوندي، محمد. موضوع: كتب اربعة. زبان: عربى. تعداد جلد: 8. ناشر: دار الكتب الإسلامية. مكان چاپ: تهران. سال چاپ: 1407 ق. نوبت چاپ: چهارم.

8. احاديث بخارى و كلينى، هاشم معروف حسنى، ترجمه عزيز فيضى، مشهد، آستان قدس رضوى، 1373 ش.

9. الموطا، مالك بن انس، 93 - 179 ق. ناشر. دار احياء التراث العربى بيروت - لبنان. 1406 ه - 1985 م.

10. المنمق في أخبار قريش، محمد بن حبيب بن أمية بن عمرو الهاشمي، بالولاء، أبو جعفر البغدادي (المتوفى: 245 ه)، المحقق: خورشيد أحمد فاروق، الناشر: عالم الكتب، بيروت. الطبعة: الأولى، 1405 ه - 1985 م، عدد الأجزاء: 1.

11. البداية والنهاية، ابن كثير، بيروت: دار إحياء التراث العربى، 1408 ق.

12. السيرة النبوية، ابن كثير، بيروت: دارالمعرفة للطباعة والنشر والتوزيع، 1396 ق.

13. المستدرک على الصحيحين، أبو عبد الله الحاكم محمد بن عبد الله بن محمد بن حمدويه بن نعيم بن الحكم الضبي الطهماني النيسابوري المعروف بابن البيع (المتوفى: 405 ه)، تحقيق: مصطفى عبد القادر عطا، الناشر: دار الكتب العلمية - بيروت، الطبعة: الأولى، 1411 - 1990.

14. المقنعة، الشيخ المفيد، محمد بن محمد بن النعمان ابن المعلم أبي عبد الله العكبري البغدادي (متوفى 413 ه)، تحقيق و نشر: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين - قم، الطبعة: الثانية، 1410 ه

15. الطبقات الكبرى، أبو عبد الله محمد بن سعد بن منيع الهاشمي بالولاء، البصري، البغدادي المعروف بابن سعد (المتوفى: 230 ه)، المحقق:

إحسان عباس، الناشر: دار صادر - بيروت، الطبعة: الأولى، 1968 م، عدد الأجزاء: 8.

16. المصنف، أبو بكر عبد الرزاق بن همام بن نافع الحميري اليماني الصنعاني (المتوفى: 211هـ)، المحقق: حبيب الرحمن الأعظمي، الناشر: المجلس العلمي - الهند، يطلب من: المكتب الإسلامي - بيروت، الطبعة: الثانية، 1403، عدد الأجزاء: 11

17. المجدي في أنساب الطالبين، علي بن أبي الغنائم العمري، المحقق: أحمد المهدي الدامغاني، الموضوع: العامة، الناشر، منشورات مكتبة آية الله العظمى المرعشي النجفي، المطبعة: ستاره

18. الحاوي للفتاوي في الفقه وعلوم التفسير والحديث والاصول والنحو والاعراب وسائر الفنون، السيوطي، جلال الدين عبد الرحمن بن أبي بكر (متوفى 911هـ)، ج 2، ص 141، تحقيق: عبد اللطيف حسن عبد الرحمن، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت، الطبعة: الأولى، 1421هـ - 2000م.

19. البداية والنهاية، ابن كثير الدمشقي، ابوالفداء إسماعيل بن عمر القرشي (متوفى 774هـ)، ج 6، ص 286، ناشر: مكتبة المعارف - بيروت.

20. الموضوعات، جمال الدين عبد الرحمن بن علي بن محمد الجوزي (المتوفى: 597هـ)، ضبط وتقديم وتحقيق: عبد الرحمن محمد عثمان، الناشر: محمد عبد المحسن صاحب المكتبة السلفية بالمدينة المنورة، الطبعة: الأولى، ج- 1، 2: 1386 هـ - 1966 م ج- 3: 1388 هـ - 1968 م.

21. تدوين القرآن، الشيخ علي الكوراني العاملي، المجموعة: مصادر التفسير عند الشيعة، الطبعة: الأولى، سنة الطبع: 1418، المطبعة: باقري، الناشر: دار القرآن الكريم ردمك.

22. الجامع المسند الصحيح المختصر من أمور رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) وسننه وأيامه = صحيح البخاري، المؤلف: محمد بن إسماعيل أبو عبد الله البخاري

الجعفي، المحقق: محمد زهير بن ناصر الناصر، الناشر: دار طوق النجاة (مصورة عن السلطانية بإضافة ترقيم محمد فؤاد عبد الباقي)، الطبعة: الأولى، 1422هـ-، عدد الأجزاء: 9.

23. الكامل في التاريخ، ابوالحسن علي بن محمد بن محمد بن عبدالكريم شيباني جزري، معروف به ابن اثير (555-630ق)، موضوع: تاريخ، ناشر: دار صادر، دار بيروت، محل نشر: بيروت، نوبت چاپ: اول، تاريخ انتشار: 1385ق، تعداد صفحات: 570، تعداد مجلدات: 13.

24. الأم، الشافعي أبو عبد الله محمد بن إدريس بن العباس بن عثمان بن شافع بن عبد المطلب بن عبد مناف المطلبي القرشي المكي (المتوفى: 204هـ)، الناشر: دار المعرفة - بيروت، الطبعة: بدون طبعة، سنة النشر: 1410هـ/1990م، عدد الأجزاء: 8.

25. المسند الصحيح المختصر بنقل العدل عن العدل إلى رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم)، مسلم بن الحجاج أبو الحسن القشيري النيسابوري (المتوفى: 261هـ)، المحقق: محمد فؤاد عبد الباقي، الناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت، عدد الأجزاء: 5.

26. الإسرائيليات والموضوعات في كتب التفسير، محمد بن محمد بن سويلم أبو شهاب (المتوفى: 1403هـ)، الناشر: مكتبة السنة، الطبعة: الرابعة، عدد الأجزاء: 1.

27. الخرائج و الجرائح، قطب الدين راوندي، سعيد بن هبة الله. تاريخ وفات مؤلف: 573ق، محقق / مصحح: مؤسسة الإمام المهدي (عليه السلام)، موضوع: كلام، زبان: عربي، تعداد جلد: 3، ناشر: مؤسسه امام مهدي عجل الله تعالى فرجه الشريف، مكان چاپ: قم، سال چاپ: 1409ق، نوبت چاپ: اول، تعداد صفحات: 487.

28. المعارف، أبو محمد عبد الله بن مسلم بن قتيبة الدينوري (المتوفى: 276هـ)، تحقيق: ثروت عكاشة، الناشر: الهيئة المصرية العامة للكتاب، القاهرة، الطبعة: الثانية، 1992 م، عدد الأجزاء: 1.
29. الرسائل السياسية، عمرو بن بحر بن محبوب الكنانى بالولاء، الليثى، أبو عثمان، الشهير بالجاحظ (المتوفى: 255هـ)، الناشر: دار ومكتبة الهلال، بيروت. عدد الأجزاء: 1.
30. السيرة الحلبية، حلبى، بيروت: دارالمعرفة، 1400ق.
31. بحار الأنوار (ط- بيروت)، مجلسى، محمد باقر بن محمد تقى، تاريخ وفات مؤلف: 1110 ق، ناشر: دار إحياء التراث العربى، مكان چاپ: بيروت، سال چاپ: 1403 ق، نوبت چاپ: دوم.
32. پایگاه تاریخ تطبیقى، حجت الاسلام والمسلمین عبدالقادر سعادتى استاد حوزه علمیه تبریز، گفت وگو در مورد نفوذ یهود در میان مسلمانان صدر اسلام، دوشنبه، 18 فروردین 1399، 11:22 ب.ظ.
33. تفسیر العیاشی، عیاشی، محمد بن مسعود، تاریخ وفات مؤلف: 320 ق، محقق / مصحح: رسولی محلاتی، سید هاشم، موضوع: تفسیر، زبان: عربی، تعداد جلد: 2، ناشر: المطبعة العلمية. مكان چاپ: تهران، سال چاپ: 1380 ق، نوبت چاپ: اول.
34. تحف العقول، ابن شعبه حرانى، حسن بن على، تاریخ وفات مؤلف: قرن 4، محقق / مصحح: غفارى، على اكبر، موضوع: اخلاق، زبان: عربى، تعداد جلد: 1، ناشر: جامعه مدرسین، مكان چاپ: قم، سال چاپ: 1404 / 1363 ق، نوبت چاپ: دوم.
35. تاريخ الامم والملوك، للامام أبى جعفر محمد بن جرير الطبري الجزء الثاني [قوبلت هذه الطبعة على النسخة المطبوعة]، بمطبعة "بريل" بمدينة ليدن في سنة 1879 م [، راجعه وصححه وضبطه نخبه من العلماء

الاجلاء، منشورات مؤسسة الاعلمي للمطبوعات بيروت - لبنان ص. ب 7120.

36. ترجمه و تحقيق مفردات الفاظ قرآن (راغب اصفهاني)، راغب اصفهاني، حسين بن محمد. تاريخ وفات پديدآور: 425 ق، موضوع: معجم قرآني، زبان: فارسي، تعداد جلد: 4، ناشر: مرتضوي، مكان چاپ: تهران، سال چاپ: 1374 ه. ش، نوبت چاپ: دوم.

37. تهذيب الأحكام، الطوسي، الشيخ ابو جعفر، محمد بن الحسن بن علي بن الحسن (متوفاي 460ه)، ج 6 ص 2، تحقيق: السيد حسن الموسوي الخراسان، ناشر: دار الكتب الإسلامية - طهران، الطبعة الرابعة، 1365 ش.

38. تحرير الأحكام، الحلي الأسدي، جمال الدين أبو منصور الحسن بن يوسف بن المطهر (متوفاي 726ه)، تحقيق: الشيخ إبراهيم البهادري، ناشر: مؤسسة الإمام الصادق (عليه السلام) - قم، الطبعة: الأولى، 1420 ه.

39. تذكرة الحفاظ، شمس الدين أبو عبد الله محمد بن أحمد بن عثمان بن قايماز الذهبي (المتوفى: 748ه)، الناشر: دار الكتب العلمية بيروت لبنان، الطبعة: الأولى، 1419ه -- 1998م، عدد الأجزاء: 4.

40. تقييد العلم للخطيب البغدادي، أبو بكر أحمد بن علي بن ثابت بن أحمد بن مهدي الخطيب البغدادي (المتوفى: 463ه)، الناشر: إحياء السنة النبوية - بيروت. عدد الأجزاء: 1.

41. تاريخ دمشق، أبو القاسم علي بن الحسن بن هبة الله المعروف بابن عساكر (المتوفى: 571ه)، المحقق: عمرو بن غرامة العمروي، الناشر: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، عام النشر: 1415 ه - 1995 م، عدد الأجزاء: 80 (74 و 6 مجلدات فهارس).

42. تاريخ المدينة المنورة، ابن مشبة، دارالفكر، قم.



43. تاريخ الطبري تاريخ الرسل والملوك، وصلة تاريخ الطبري، محمد بن جرير بن يزيد بن كثير بن غالب الأملي، أبو جعفر الطبري (المتوفى: 310هـ)، (صلة تاريخ الطبري لعريب بن سعد القرطبي، المتوفى: 369هـ)، الناشر: دار التراث - بيروت، الطبعة: الثانية - 1387 هـ، عدد الأجزاء: 11.
44. تاريخ بغداد، أبو بكر أحمد بن علي بن ثابت بن أحمد بن مهدي الخطيب البغدادي (المتوفى: 463هـ). المحقق: الدكتور بشار عواد معروف. الناشر: دار الغرب الإسلامي - بيروت. الطبعة: الأولى، 1422هـ - 2002 م. عدد الأجزاء: 16. أعده للشاملة/ مصطفى الشقيري.
45. تصنيف غرر الحكم ودرر الكلم، تميمي أمدي، عبد الواحد بن محمد، تاريخ وفات مؤلف: 550 ق، محقق / مصحح: درابتي، مصطفى، موضوع: گوناگون، زبان: عربي، تعداد جلد: 1، ناشر: دفتر تبليغات، مكان چاپ: ايران - قم، سال چاپ: 1366 ش، نوبت چاپ: اول.
46. تفسير نور الثقلين، العروسی الحویزی، عبد علی بن جمعة، تاريخ وفات مؤلف: 1112 ق، محقق / مصحح: رسولى محلاتى، سيد هاشم، موضوع: تفسير، زبان: عربي، تعداد جلد: 5، ناشر: اسماعيليان، مكان چاپ: قم، سال چاپ: 1415 ق، نوبت چاپ: چهارم.
47. جمل من أنساب الأشراف، أحمد بن يحيى بن جابر بن داود البلاذري (المتوفى: 279هـ)، تحقيق: سهيل زكار ورياض الزركلي، الناشر: دار الفكر - بيروت، الطبعة: الأولى، 1417 هـ - 1996 م، عدد الأجزاء: 13.
48. جامع الرواة وازاحة الاشتباهات عن الطرق والأسناد، اردبيلي، محمد بن علي، تاريخ وفات پديدآور: 1101 هـ. ق، موضوع: سند شناسی، زبان: عربي، تعداد جلد: 2، ناشر: دار الأضواء، مكان چاپ: لبنان - بيروت، سال چاپ: 1403 هـ. ق، نوبت چاپ: 1.

49. دلائل النبوة ومعرفة أحوال صاحب الشريعة، احمد بن حسين بيهقي، بيروت: دارالكتب العلمية، 1405 ق.

50. رجال النجاشي، جامعه مدرسين، قم، چاپ چهارم، 1413 ق. شماره 887، ص 326.

51. سير أعلام النبلاء، شمس الدين أبو عبد الله محمد بن أحمد بن عثمان بن قايماز الذهبي (المتوفى: 748هـ)، الناشر: دار الحديث- القاهرة، الطبعة: 1427هـ--2006م، عدد الأجزاء: 18.

52. سير اعلام النبلاء، الذهبي، مصحح شعيب الارنؤوط، بيروت - لبنان، مؤسسة الرسالة، 1413 - 1993م، چاپ 9، ج 2، ص 433.

53. سليم بن قيس الهلالي، هلالى، سليم بن قيس، تاريخ وفات مؤلف: 76 ق، محقق / مصحح: انصارى زنجانى خوئينى، محمد، موضوع: تاريخ، زبان: عربى، تعداد جلد: 2، ناشر: الهادى، مكان چاپ: ايران- قم، سال چاپ: 1405 ق، نوبت چاپ: اول.

54. شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد، ابن أبي الحديد، عبد الحميد بن هبة الله، تاريخ وفات مؤلف: 656 ق، محقق / مصحح: ابراهيم، محمد ابوالفضل، زبان: عربى، تعداد جلد: 10، ناشر: مكتبة آية الله المرعشي النجفي، مكان چاپ: قم، سال چاپ: 1404 ق، نوبت چاپ: اول.

55. شرح صحيفه سجاديه، سيد على خان مدنى شيرازى، رياض السالكين، انتشارات رسالت.

56. شذرات الذهب فى أخبار من ذهب، عبدالحى عكرى حنبلى، بيروت: دار إحياء التراث العربى، حوادث سال 11.

57. صحيح البخاري، البخاري الجعفي، ابو عبد الله محمد بن إسماعيل (متوفى 256هـ)، ج 4، ص 1618، ح 4189، كِتَاب الْمَغَازِي،  
بَاب مَرَضٍ

ص: 124

النبي (ص) ووفاته؛ ج5، ص2159، ح5382، كتاب الطب، باب اللدود؛ ج6، ص2524، ح6492، كتاب الديات، باب القصاص بين الرجال والنساء في الجراحات؛ ج6، ص2527، ح6501، باب إذا أصاب قوم من رجل هل يعاقب، تحقيق د، مصطفى ديب البغا، ناشر: دار ابن كثير، اليمامة - بيروت، الطبعة: الثالثة، 1407 - 1987.

58. صحيح البخاري، البخاري الجعفي، ابو عبدالله محمد بن اسماعيل (متوفى 256هـ)، ج4، ص1611، ح4165، كتاب المغازي، باب مرض النبي (ص) ووفاته، تحقيق د. مصطفى ديب البغا، ناشر: دار ابن كثير، اليمامة - بيروت، الطبعة: الثالثة، 1407 - 1987.

59. صحيح مسلم، النيسابوري القشيري، ابو الحسين مسلم بن الحجاج (متوفى 261هـ)، ج4، ص1733، ح2213، كتاب السلام، باب كراهة التداوي باللدود، تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي، ناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت.

60. فرهنگ ابجدی، بستانی، فواد افرام، موضوع: معجم لفظی، زبان: فارسی، تعداد جلد: 1، ناشر: اسلامي، مکان چاپ: تهران، سال چاپ: 1375 هـ. ش، نوبت چاپ: دوم.

61. قاموس قرآن، قرشى، على اكبر، موضوع: معجم قرآنى، زبان: فارسی، تعداد جلد: 7، ناشر: دار الكتب الاسلاميه، مکان چاپ: تهران، سال چاپ: 1371 هـ ش، نوبت چاپ: ششم.

62. فتح الباري شرح صحيح البخاري، العسقلاني الشافعي، أحمد بن علي بن حجر ابوالفضل (متوفى 852 هـ)، كتاب المغازي، باب 78: مرض النبي ووفاته، ذيل حديث 4189 الحديث التاسع عشر، تحقيق: محب الدين الخطيب، ناشر: دار المعرفة - بيروت.

63. قصه مدینه، نظری منفرد، انتشارات سرور.

64. مصباح المتہجد و سلاح المتعبد، طوسی، محمد بن الحسن، تاریخ وفات مؤلف: 460 ق، موضوع: ادعیه و زیارات، زبان: عربی، تعداد جلد: 1، ناشر: مؤسسة فقه الشیعة، مکان چاپ: بیروت، سال چاپ: 1411 ق، نوبت چاپ: اول.

65. منشور نینوا، حیدری فر، مجید، انتشارات مسجد مقدس جمکران، چاپ دوم، سال 1389 ش.

66. معانی الأخبار، ابن بابویه، محمد بن علی، تاریخ وفات مؤلف: 381 ق، محقق / مصحح: غفاری، علی اکبر، زبان: عربی، تعداد جلد: 1، ناشر: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، مکان چاپ: قم، سال چاپ: 1403 ق، نوبت چاپ: اول.

67. منتهی المطلب (ط.ق)، العلامة الحلبي، الجزء: 2، الوفاة: 726، المجموعة: فقه الشيعة من القرن الثامن، الناشر: ردمك، ملاحظات: طبعة حجرية.

68. مناقب آل أبي طالب:، ابن شهر آشوب، تاریخ وفات مؤلف: 588 ق، محقق / مصحح: آشتیانی، محمدحسین و رسولی، هاشم، موضوع: مناقب، زبان: عربی، تعداد جلد: 4، ناشر: علامه، مکان چاپ: قم، سال چاپ: 1379 ق، نوبت چاپ: اول.

69. مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، الهيثمي، ابوالحسن علي بن أبي بكر (متوفاي 807 ه)، ناشر: دار الريان للتراث/ دار الكتاب العربي - القاهرة، بيروت - 1407هـ .

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارك امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : ( موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

